

بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش زنان



انتشارات مستضعفين



شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: جنبش زنان

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

- تاریخ جنبش زنان ایران..... ۷
- جنبش زنان پیشگام جنبش مدنی مردم ایران..... ۳۴
- الف - آزادی و دموکراسی در جامعه ایران در گرو آزادی زنان..... ۳۶
- ب - آزادی زنان تنها راه رسیدن به جامعه مدنی در ایران..... ۴۲
- ج - ماحصل آنچه گفته شد..... ۴۷
- جنبش زنان ایران در مسیر رهایی..... ۵۷
- جنبش زنان ایران در مسیر جنبش نافرمانی مدنی یا..... ۱۱۳
- فراز و فرود جنبش زنان ایران..... ۱۶۲

تاریخ جنبش زنان

ما در چندین مقاله گذشته نگاهی گذرا به جنبش دانشجویی و جنبش کارگری داشتیم، در این مقاله اشاره کوتاه به جنبش زنان خواهیم داشت. اگر بگوییم که بحث جنبش زنان خلاء استراتژیکی در سرتاسر جنبش مذهبی ما - از آغاز تا حالا - بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدین خاطر است که قبل از شروع بحث، این سوال را از خودمان بکنیم که «چرا جنبش زنان؟» برای پاسخ به این سوال از کلام تروتسکی شروع می‌کنیم که گفت: «معیار دموکراسی در هر جامعه‌ای بر مبنای نقش زنان در آن جامعه و جنبش تعیین می‌شود»، لذا بررسی جنبش زنان به خاطر درک جایگاه زنان در جنبش دموکراتیک است که به آن معتقدیم و بررسی جنبش زنان در واقع بررسی ضلع سوم مثلث «جنبش اجتماعی» است که دو ضلع آن را «جنبش کارگری و جنبش دانشجویی» تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر سه پایه جنبش دموکراتیک عبارت است از: جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویی.

اگر اولی را جنبش زنان اعلام کردیم به خاطر موقعیت و جایگاه جنبش زنان در عرصه دموکراسی است، بنابراین امیدواریم که بحث شروع بررسی جنبش زنان در این جلسه نقطه شروعی باشد در رابطه با استمرار بررسی این موضوع در جلسات آینده و هر چه بیشتر جلو برویم بررسی این مسئله برایمان از ارزش بیشتری برخوردار خواهد بود.

مستحضر باشید که علت بررسی مشکل زنان یا بررسی جنبش زنان یا بررسی زن در جامعه امروز نه به خاطر اینکه موضوع روز و مدرن و مد شده است، بلکه یک نیاز استراتژیک حرکت ما است که متاسفانه در مراحل گذشته حرکت ما غایب بود.

بررسی موضوع جنبش زنان در جامعه ما نباید انتظاری مثل بررسی موضوع جنبش کارگران و یا جنبش دانشجویان داشته باشیم، چرا؟ به دو دلیل:

دلیل اول نفس خود موضوع مشکل جنبش زنان است، چون در تاریخ اجتماعی جنبش‌های دموکراتیک جامعه ما جنبش زنان به آن صورت سیستماتیک تا سال ۵۷ و شاید بهتر است بگوییم تا قبل از حضور سرمایه‌داری وجود نداشته و اگر مبارزه زنانی وجود داشته است این مبارزه زنان با جنبش زنان متفاوت است. مثلاً در حرکت بایبه یا بهائیه که زن تحت رهبری قرعه‌العین وارد جنبش بایبه و بهائیه شد و از طریق بایبه مطرح شد، اما در همان حرکت هم زن نتوانست به عنوان جنبش در عرصه اجتماعی مطرح بشود و تنها مبارزانی از زن‌هایی مثل قرعه‌العین و غیره مطرح بود. پس دلیل اولی که ما در بررسی موضوع جنبش زنان در ایران نمی‌توانیم انتظاری در عرصه آنالیز به اندازه انتظار جنبش دانشجویی و کارگری داشته باشیم موقعیت و جایگاه جنبش زنان در ایران است.

دومین موضوع که باعث می‌شود که نمی‌توانیم در رابطه با جنبش زنان در ایران به آن پتانسیلی که در جنبش کارگران و جنبش دانشجویی داراست داشته باشیم، نیروهای متقابل روشنفکری در این راستا است. یعنی موضوع اول خود ضعف پراتیک و پراکسیس خود زنان بود که از نظر تاریخی تا قبل از سرمایه‌داری اصلاً وجود نداشت و دوم، ضعف نیروهای روشنفکر تحلیل‌کننده آن‌ها در این عرصه است که این دو عامل موجب گردید که با بررسی موضوع جنبش زنان در ایران، ما نتوانیم به آن عصای لازم تحلیلی مسلح بشویم.

پس آنچه که تا اینجا مشخص شد یکی اینکه بررسی موضوع جنبش زنان یکی از سه پایه‌های مثلث جنبش دموکراتیک اجتماعی است، دوم اینکه پیدایش جنبش زنان در عرصه تاریخ ایران بعد از پیدایش سرمایه‌داری بوده است و اگر همین قضیه را ما

ادامه بدهیم شاید در عرصه بین‌المللی هم ماجرای غیر از این نداشته باشیم. یعنی ما چه در غرب و چه در شرق حضور جنبش زنان را بعد از پیدایش بورژوازی و مبارزات سرمایه‌داری از آغاز قرن ۱۸ در اروپا مشاهده می‌کنیم و قبل از آن اگر چه مبارزات زنان به شکل فردی وجود داشته است ولی جنبشی به نام جنبش زنان وجود نداشته است. در اینجا لازم است که معیاری برای تفاوت مبارزه زنان و جنبش زنان داشته باشیم تا بتوانیم با این معیار جنبش زنان را تعریف کنیم. مشخصه جنبش، جمعی بودن آن است یعنی حرکت اگر به صورت فردی باشد و فراگیر مطرح نباشد، به صورت جنبش مطرح نمی‌شود بلکه مبارزه‌ای است که شکل اعتراضی دارد، ولی شکل جنبشی ندارد. پس:

۱ - فراگیری نقش اول شرط است.

۲ - هدفی است که باید در رابطه با جنبش مطرح باشد. یعنی هر گونه حرکت اعتراضی بدون هدف جنبش نامیده نمی‌شود. ممکن است حرکت‌های اعتراضی در جامعه وجود داشته و در تاریخ بوده، ولی چون هدف مشخص اعتراضی نداشته است در نتیجه به صورت جنبش مطرح نمی‌شده است.

۳ - بعد از هدف، ایدئولوژی و محتوی و مضمون جنبش است. اگر تمامی آن اعتراضات مضمون واحدی نداشته باشد و اعتراضات از نظر اندیشه و ایده به صورت متفرق باشد، آن حرکت جمعی حتی اگر هدف هم مشترک باشد جنبش نامیده نمی‌شود. پس جنبش را با سه مؤلفه و سه معیار شناختیم:

فراگیری و جمعی بودن آن. هدف مشترک داشتن. ایده و مضمون واحد در سرتاسر حرکت اعتراضی بود.

بر این مبنا ما توانستیم تا اینجا کلا جنبش را از نظر تعریف و از نظر موقعیت بشناسیم. ولی سوال دومی که در همین جا مطرح می‌شود در رابطه با آن ضلع مثلث سه ضلعی که مطرح کردیم، گفتیم در جنبش دموکراتیک اجتماعی مثلثی وجود دارد که نقض هر ضلع آن باعث نقض جنبش در کلیت آن می‌گردد. سه ضلعی که برای جنبش دموکراتیک مطرح کردیم عبارتند از: «جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویان». سوال دومی که اینجا مطرح می‌شود این است که چه رابطه‌ای بین این

سه ضلع مثلث در عرصه جنبش‌های دموکراتیک وجود دارد؟ در پاسخ باید بگویم که هر کدام از ضلع‌های مثلث فوق معرف و مبین یکی از مضامین جنبش‌های دموکراتیک است به این ترتیب که نقش و جایگاه جنبش کارگران در جنبش‌های دموکراتیک «معرف و مضمون سوسیالیستی» آن جنبش است یعنی اگر در جنبش دموکراتیک کارگر جایگاه خودش را پیدا نکند، دنباله رو طبقه متوسط باشد، پیرو دهقان باشد، متأثر از حرکت روشنفکر باشد، همه این‌ها برمیگردد به آسیب‌شناسی مضمون سوسیالیستی آن جنبش و به اندازه‌ای که جنبش کارگری در آن جنبش و نهضت و جریان جایگاه خودش را پیدا کرده باشد به همان اندازه مضمون سوسیالیستی آن جنبش تعریف می‌شود. پس: اولاً تعریف مضمون سوسیالیستی جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی بر مبنای جایگاه طبقه کارگر در آن جنبش مشخص می‌شود نه مدعیان طرفداری از کارگران.

دوما در رابطه با نقش دموکراتیک مضمون جنبش با نقل و قولی که از تروتسکی کردم مستحضر شدید که نقش دموکراتیک جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی بر مبنای جایگاه زن در آن جنبش مشخص می‌شود. یعنی شاخص دموکراتیک جنبش‌های دموکراتیک یا «شاخص دموکراسی خواهی یا شاخص حد و اندازه مضمون دموکراتیک آن جنبش دموکراسی جایگاه زن است» نه تعداد کتاب‌هایی که در باره دموکراسی نوشته شده و تعداد فریادهایی که برای دموکراسی بلند می‌شود.

و تا زمانیکه این معیار و شاخص در آن جنبش دموکراتیک جایگاه خودش را پیدا نکند مضمون دموکراتیک جنبش دموکراتیک اجتماعی آن جنبش عقیم است. پس معیار پراکسیس اجتماعی جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی با مضمون دموکراسی زن فهمیدیم، معیار سوسیالیستی جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی با مضمون سوسیالیستی با درک جایگاه جنبش کارگری آشنا شدیم.

سومین ضلع مثلث عبارت است از جنبش دانشجویی. جنبش دانشجویی گفتیم چرا که اصطلاحی برای جایگزینی آن نداریم یعنی بهتر بود، اگر می‌خواستیم با زبان شریعتی صحبت کنیم یا با زبان ژان ژاک روسو حرف بزنیم، بگوییم «جنبش روشنفکران»، نگوییم جنبش دانشجویی. ولی مادیت و عینیت جنبش روشنفکران در جامعه ما یک

مادیت و عینیت شفاف نیست، ولی جنبش دانشجویی بر مبنای جایگاه تاریخی که در جامع ما و در مبارزات دموکراتیک اجتماعی ما پیدا کرده است می‌تواند به عنوان معیار جنبش روشنفکری نیز باشد. اندازه و حد و جایگاه جنبش دانشجویی در عرصه مبارزات دموکراتیک اجتماعی مضمون رنسانس فکری یا مضمون روشنفکری یا مضمون آگاهی و حد اندیشه در مبارزات دموکراتیک مشخص می‌کند. به عبارت دیگر «آگاهی در برابر آزادی و عدالت» قرار می‌گیرد. شعار مثلث جنبش‌های دموکراتیک دانشجویی و جنبش سوسیالیستی کارگری و جنبش آگاهی‌بخش دانشجویی به این شعار بدل می‌شود «آزادی زن، برابری کارگری و آگاهی روشنفکر» و اگر به جایگاه این شعار استراتژیک، «آگاهی و آزادی و برابری» مسلح بشویم جایگاه آن مثلث روشن می‌شود.

مثلث سه گانه جنبش سه گانه «زن، کارگر، دانشجو» برای تحقق شعار «آگاهی و برابری و آزادی» است با همان اولویت بندی که در آغاز کردیم. که زن مقدمه برای آزادی و دموکراسی و مضمون دموکراتیک جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی است و کارگر برای ارائه مضمون سوسیالیستی در عرصه مبارزه جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی است و روشنفکر برای مشخص کردن جایگاه آگاهی در عرصه مبارزات دموکراتیک اجتماعی می‌باشد و خود آگاه به این قضیه هستیم که نبود هر کدام از این ضلع‌ها در عرصه مبارزه دموکراتیک اجتماعی تمامی مبارزه را عقیم می‌کند. پس به هر کدام از این مبارزات سه گانه و برای جنبش‌های سه گانه در مقاطع مختلف مبارزاتی خویش بپردازیم. جهت ارائه برنامه، جهت شناخت جنبش، جهت درک موقعیت مبارزات دموکراتیک اجتماعی مردم و تا زمانی که ما مسلح به شناخت سه گانه جنبش نگردیم ارائه برنامه، شناخت تاریخ جنبش، درک جایگاه خودمان و مسئولیت خودمان در این رابطه درکی عقیم خواهد بود.

پس شعار ما پیوسته این باید باشد که «باید جنبش زنان را بشناسیم نه برای زنان. جنبش کارگران را بشناسیم نه برای کارگران. جنبش دانشجویان را بشناسیم نه برای دانشجویان»، آسیب‌شناسی کنیم و آفت‌شناسی کنیم ارائه طریق بکنیم، ارائه برنامه بکنیم تا خود را بهتر بشناسیم تا جنبش مبارزات دموکراتیک را بهتر بشناسیم و شاید بزرگ‌ترین خلاء مبارزات تاریخی جامعه ما در عرصه‌های مختلف ملی و سیاسی و

دموکراسی قطع شناخت و قطع حرکت و عدم پیوند و هماهنگ بین این سه ضلع مثلث بوده است. سه ضلعی که همدیگر را خوب نشناختند. در عرصه مبارزه پروسه هم‌گرایی این سه ضلع مثلث بر پایه مبارزات دموکراتیک حرکت سه ضلعی شکل می‌گیرد نه در کلاس‌های آکادمیک و روابط عاطفی و تشکیلات سیاسی. این‌ها در پراتیک و پراکسیس اجتماعی خودشان به هم می‌رسند و با هم پیوند پیدا می‌کنند و مبارزه را به مرحله نهایی سوق می‌دهند.

بنابراین ما در این راستا باید برای درک مسئله جنبش اجتماعی خودمان، بر اساس این سه ضلع و شعار استراتژیکی که مطرح کردیم حرکت جنبش زنان را به صورت سیستماتیک دنبال کنیم. مقدماتاً در این راستا باید به یک جمله اشاره کنم و آن اینکه اگر گفتیم مبارزه و جنبش زنان تا قبل از حرکت سرمایه‌داری و نظام سرمایه‌داری در جامعه ایران و در نظام بین‌المللی و تاریخی وجود نداشته، این به معنی نفی کلیه جنبش‌های ماقبل پیدایش جنبش‌های سه گانه فوق نیست. چرا؟ چون قبل از اینکه اصلاً موضوع جنبش‌ها به شکل کلاسیک سه گانه جنبش زن و جنبش دانشجویی و جنبش کارگران که همگام و همراه با پیدایش نظام سرمایه‌داری بوده است جنبش‌هایی در تاریخ وجود داشته است ولی این جنبش‌ها با مضمون سه گانه‌ای که مطرح کردیم نبوده است، جنبش‌هایی که ماقبل پیدایش نظام سرمایه‌داری در غرب و شرق وجود داشته است خود به سه دسته تقسیم می‌شده است:

جنبش‌های مذهبی.

جنبش‌های طبقاتی.

جنبش‌های ملی وطنی، خونی، قبیله‌ای.

شاید طرح مثلث موخره با قیاس مثلث مقدم در این قسمت ایجاد شبهه کند، چرا؟ چون در طرح مثلث موخره گفتیم که جنبش سه ضلع داشت و آن سه ضلع عبارت است از جنبش‌های مذهبی، جنبش‌های طبقاتی، جنبش‌های خونی قبیله‌ای ملی وطنی. سوال. مگر جنبش کارگران جنبش طبقاتی نیست؟ چرا؟ جنبش کارگران جنبش طبقاتی است اما این جنبش‌های طبقاتی کارگران با مضمون پرولتری مولود و مختص نظام

سرمایه‌داری است، که از نظر مضمون و از نظر جایگاه و موقعیت اصلا با مبارزات و جنبش‌های طبقاتی به خصوص با جنبش‌های دهقانی و جنبش‌های برده‌ها از زمان اسپارتاکوس و من بعد تفاوت دارد.

در رابطه با مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری باید گفت که بخش عظیمی از جنبش‌های قبل از سرمایه‌داری جنبش‌های مذهبی بوده است، جنبش‌های مذهبی با دو مؤلفه جنبش‌های مذاهب ابراهیمی و جنبش‌های مذاهب غیر ابراهیمی.

برای نمونه جنبش سربرداریه یک جنبش مذهبی بوده است ولی این جنبش مذهبی از مضمون ضد استبدادی و ضد استثماری برخوردار بوده است. جنبش‌های مذهبی که اسلام در جوامع مختلف بر پا می‌کرده است تحت عنوان‌های مختلف همگی با مضامین مختلف بوده است.

دومین جنبش‌هایی که قبل از جنبش‌های سه گانه فوق در تاریخ موجود بوده است جنبش‌های طبقاتی بوده است، از جنبش ضد برده‌داری اسپارتاکوس گرفته تا جنبش‌های داخلی ضد استثماری خودمان مثل جنبش مزدک و غیره همه و همه جنبش‌های ضد استثماری بوده است که در جامعه ما وجود داشته است.

سومین جنبش، جنبش‌های قبیله‌ای خونی و وطنی بوده است که گاهی با مضمون مترقی و گاهی با مضمون ضد ترقی خواهی در جریان تاریخ وجود داشته است. حتما شاهنامه و جریان شعوبیه و جریان‌های ملوک الطوائفی که از زمان ۴۰۰ ساله عباسیان در ایران وجود داشت، از طاهریان، غزنویان، سامانیان و غیره همه آگاهی داریم. همه این‌ها جنبش‌هایی بود اگر چه با مضمون گاهی مترقی خواهانه نداشته ولی به صورت جنبش‌های تاریخی وجود داشته است. آنچه تا اینجا گفته شد این است که، جنبش‌های دموکراتیک در عرصه تاریخی مبارزات دموکراتیک اجتماعی سه ضلع داشته است که این سه ضلع عبارت بودند از «جنبش‌های دموکراتیک زنان، جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی کارگران و جنبش‌های آگاهی‌بخش دموکراتیک دانشجویی». جنبش‌هایی ماقبل نظام سرمایه‌داری وجود داشته که با این جنبش سه گانه و سه راس تفاوت ماهوی داشته است آن جنبش‌ها هم با سه ضلع بوده است که رابط آن‌ها جنبش‌های

مذهبی بوده است. جنبش‌های مذهبی با دو مؤلفه در بستر تاریخ شکل گرفته است:

جنبش‌های مذهبی با مضمون حرکت ابراهیمی،

جنبش‌های مذهبی غیر ابراهیمی.

دومین ضلع مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری در عرصه جهان و تاریخ ما جنبش‌هایی بوده است با مضمون مشخص وطنی، خونی، ملی و قبیله‌ای و سومین مثلث جنبش‌های ماقبل سرمایه‌داری در عرصه بین‌المللی و داخل جنبش‌های طبقاتی بوده است، که از نظام برده‌داری، نظام سرواژی، نظام زمین‌داری و فئودالیسم به اشکال مختلف تحت جنبش‌های دهقانی، جنبش‌های برده‌داری و برده‌ها وجود داشته و به صورت پراکنده گاها تا پیروزی‌های مقطعی هم نیز رسیده است.

پس اگر ما می‌گوییم که این سه شاخه مثلث جنبش‌های مبارزات دموکراتیک اجتماعی توده‌ها همگام و همراه با نظام بورژوازی و پیدایش بورژوازی در جامعه است جفایی به جنبش‌ها و مبارزات ماقبل سرمایه‌داری نکرده ایم، بنابراین در رابطه با مسئله زنان بهتر است که ما قبل از هر چیز مسئله جنبش زنان را در عرصه داخلی و در عرصه بین‌المللی همگام شروع کنیم. چرا؟ چون نظام سرمایه‌داری بر مبنای خودویژگی‌های ساختاری خودش نظامی بین‌المللی است. مانند نظام زمین‌داری، نظام سرواژی و نظام برده‌داری نیست، مارکس در رابطه با نظام زمین‌داری و فئودالیسم در شرق به اشتباهی پی برد و اعلام کرد، آن اشتباه این بود که فکر می‌کرد نظام فئودالیسم مانند نظام سرمایه‌داری یک نظامی است فراگیر و تمامی جوامع بر مبنای شرایط خودویژه نظام سرمایه‌داری واکنش‌های اجتماعی نشان می‌دهند ولی در اواخر عمر، مارکس در کتاب «تولید آسیایی» با همین عنوان به این اشتباه خود پی برد و در این کتاب حتی نام ایران را نیز اعلام می‌کند. گرچه خودش به ایران نیامد ولی ایران را اعلام کرد و می‌گوید «در نظام شرق نظام فئودالیسم خودویژگی‌های نظام فئودالیسم غرب را ندارد، آن‌ها نظام تولید آسیایی دارند که بر مبنای موقعیت و جایگاه زمین‌داری آن‌ها شرایطهای اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده‌اند». در نظام ماقبل سرمایه‌داری نظام‌ها بر مبنای خودویژگی‌های جغرافیایی و تاریخ خودشان شکل می‌گرفتند، اما در نظام سرمایه‌داری شکل‌گیری

نظام اگر چه می‌تواند در کشورهای مختلف متفاوت باشد ولی از نظر مضمون و پایه استثمار و ارزش اضافی و سود و ستم کشی در تمامی کشورها صورتی واحد دارد و این موضوع تئوریک راهگشای یک اصل استراتژیک برای ما می‌باشد و آن اصل استراتژیک این است که اگر می‌خواهیم جنبش زنان و یا جنبش کارگران یا جنبش دانشجویان را بررسی کنیم باید در پیوند تنگاتنگ مناسبات سرمایه‌داری جهانی با روابط و پروسه و پراتیک دموکراتیک اجتماعی این سه جریان و این سه جنبش در غرب و شرق و متقابلاً، بررسی کرد تا موضوع روشن شود.

اگر این اصل استراتژیک در تئوری برای ما روشن شده باشد، می‌توانیم مسئله و موضوع جنبش زنان را به این شکل ادامه بدهیم که برای اینکه ما موضوع جنبش زنان در شرایط فعلی در ایران را بررسی کنیم باید قبل از آن جنبش زنان در غرب بررسی شود. چرا؟ زیرا پیدایش سرمایه‌داری موجود در تمامی جهان ریشه اولی‌اش به فرد بر می‌گردد و در همین راستا است که، با عنایت به این که تقدم و تأخر تاریخی جنبش زنان و جنبش کارگران و جنبش دانشجویان و پیدایش سرمایه‌داری در شرق و غرب یک تقدم و تأخر و خلاء ۱۵۰ ساله دارد، بنابراین در همین فاصله باید با توجه به جایگاه تاریخی سه ضلع مثلث جنبش دموکراتیک موضوع مورد بررسی قرار بگیرد. پس جنبش زنان را از غرب شروع می‌کنیم. برای اینکه نظام سرمایه‌داری از غرب شروع شد و بدین خاطر جنبش زنان را از غرب شروع می‌کنیم. برای آنکه نظام سرمایه‌داری موجود ما که به شکل کلاسیک آن به طور مشخص از سال ۱۳۱۳ تا به امروز با تصمیماتی که رضا شاه بعد از سفر به ترکیه و ملاقات با آتاتورک و دیکته شدن سیاست‌های اقتصادی، سیاسی انگلیس که پشتیبان رضا شاه و کودتای رضا شاه و سید ضیاء بود، در ایران به اجراء درآمد. لازم به توضیح است که مضمون طرح تاریخ ایجاد و شکل‌گیری سرمایه‌داری کلاسیک در ایران به معنای آن سرمایه‌داری بورژوازی در شکل کلاسیک و سنتی آن در جامعه ما را نفی نمی‌کند. با توجه به این که سرمایه‌داری صنعتی، سرمایه‌داری مالی و سرمایه‌داری اداری در کشور ما ریشه در سرمایه‌داری تجاری نداشته است، بلکه ریشه در سرمایه‌های دولتی و چاه‌های نفت داشته است، بنابراین پیوند تاریخی سرمایه‌داری صنعتی (مانند غرب) با سرمایه‌داری تجاری ناشتیم و سرمایه‌های تجاری با صورت

سرمایه و به صورت مکانیک در عرصه تاریخی ما سیلان پیدا می‌کرد و این تاریخ تا زمان رضا شاه و ماقبل آن تا زمان حضور داری در خطه گرم خوزستان وجود داشت، ولی سیاست ما دست ایل‌ها و آل‌ها بود و مناسبات ما دست زمین داران و زمین‌خواران بود و مناسبات سرمایه‌داری شکل نگرفت و سرمایه‌های تجاری ما به کاست‌های تولید و بانکی منجر نشد.

اگر در اینجا سری به حرکت سیدجمال و مخالفت او با بانک بز نیم شاید حرکتی به گزاف نکرده ایم چون سید جمال پس از مخالفتی که با جریان رژی و قرارداد رژی کرد موضوع اساسی که مورد حمله قرار داد موضوع بانک‌ها بود و در نامه‌ای به میرزا حسن شیرازی نوشت: «البانک مع البانک و ما ادراک بانک مع البانک؟ میرزای حسن شیرازی این ساختمان‌های سر به فلک کشیده بانک‌ها شروع حرکت خطرناک و زلزله برانگیزی است که این جامعه را فرا می‌گیرد.» بنابراین طرح شعار بانک سیدجمال به میرزا حسن شیرازی به جای طرح شعارهای سرمایه‌های تجاری موجود در جامعه نشان دهنده هوشیاری و آگاهی مرحوم سیدجمال به نظام سرمایه‌داری مدرنی بوده است که در حال شکل‌گیری در جامعه بوده است. پس سرمایه‌داری ایران به عکس سرمایه‌داری غرب آنچنانکه ماکس می‌گوید از سرریز شدن سرمایه‌ای تجاری به کاست‌های تولید و بانکی و مالی شکل نگرفت، بلکه مناسبات سرمایه‌داری از سرریز شدن سرمایه‌های نفتی به طرف سرمایه‌های بانکی و صنعتی، از زمان رضا شاه صورت مشخص شکل پیدا کرد. اینجاست که ما بعد از این قضیه به یک اصل رسیدیم و آن اینکه پیوند مضمون مبارزات ضد سرمایه‌داری در عرصه جنبش‌های سه گانه دموکراتیک دانشجویی، دموکراتیک سوسیالیستی و دموکراتیک زنان در رابطه با شکل واحد و صورت واحدی مضمون موضوع بازگشت پیدا می‌کند به بررسی سراسری مناسبات سرمایه‌داری در عرصه جهانی.

گفتیم که غرب شروع کننده مناسبات سرمایه‌داری بود پس در عین حال که تاریخ پیدایش سرمایه‌داری در جامعه خودمان از سال ۱۳۱۳ رضا شاه را فراموش نمی‌کنیم. برمی‌گردیم به سمت کشورهای غربی و به سال‌هایی که انقلاب کبیر فرانسه تحقق پیدا کرد. در این عصر برای اولین بار بورژوازی توانست هژمونی سیاسی خودش را در

غرب به کرسی بنشانند و فتودالیسم را هم گام به باد حمله بگیرد و پیروزی اش متحقق بشود و اقتدار خودش را به فتودالیسم اعلام کند و در پیوند انقلاب سیاسی ۱۷۸۹ کبیر فرانسه، انقلاب کبیر صنعتی انگلیس را محقق سازد؛ و استقراض بورژوازی صنعتی و سرمایه‌داری صنعتی در عرصه بین‌المللی تحقق پیدا کند و بر اساس همین حرکت است که مارکس در نیمه دوم قرن ۱۹ اعلام کرد که «انقلاب سوسیالیستی کارگری ضد سرمایه‌داری ابتدا در آلمان و بعد در انگلیس و سپس فرانسه و در آخر روسیه تحقق پیدا می‌کند.» چرا؟ به قول مرحوم شریعتی مارکس پیش‌بینی صحیحی انجام داد و از نظر علمی و منطقی درست دید، چرا که معیار منحنی تعیین انقلابات و منحنی عکس شد. قبل از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ جنبش‌هائی که تحت عنوان جنبش‌های بورژوازی بر علیه فتودالیسم و زمین‌داری وجود داشت دو مؤلفه و دو مضمون جدا از هم داشت:

مؤلفه ضد فتودالیسم و مؤلفه ضد اسکولاستیک، چرا این دو مؤلفه در مبارزات ضد فتودالیسم و ضد اسکولاستیکی را از مبارزات دموکراتیک خواهان توده‌ها و روشنفکران جدا کردیم؟ به خاطر اینکه هر کدام از ابعاد این مبارزات ماقبل سرمایه‌داری در غرب در پیوند خودش، جنبش‌های هم‌مضمونی ایجاد می‌کرد، به عبارتی دیگر جنبش زنان در غرب در دو فرآیند جدا از هم دو مضمون مختلف و سه مرحله جداگانه داشته است:

جنبش زنان در مرحله اول بر پایه مبارزه ضد اسکولاستیکی که روشنفکران و مبارزه دموکراتیک اجتماعی غرب داشته است، زن در عرصه اسکولاستیک و مناسبات فتودالیسم ماقبل سرمایه‌داری غرب، صورتی کالایی مانند بورژوائی نداشت ولی مشخص و هویت ضد ارزشی، ضد انسانی داشت و اینجا بود که بورژوازی برای اینکه بتواند با فتودالیسم مقابله بکند در عرصه مبارزه پیگیر با عنایت به اینکه تمامی نظام‌های فتودالیسم در غرب اسکولاستیک، مسیحی و کلیسایی بود، بورژوازی مجبور بود پایه‌ها و روبرنها و انستاسیون‌ها و نهادهای سیاسی اجتماعی فتودالیسم را که تبلور و نمودش در اسکولاستیک خلاصه می‌شد به باد حمله بگیرد و اینجا بود که برای بورژوازی در مبارزه ضد اسکولاستیک خود که مرحله اول مبارزه با فتودالیسم بود، زن به عنوان شاخص این مبارزه مطرح شد. زیرا زن موضوع اصلی دوران هزار ساله اسکولاستیک

قرون وسطی بود که در مراحل مختلف خودش بر پایه‌های فلسفی، از شکل ارسطویی و دیدگاه افلاطونی گرفته تا پایه‌های مذهبی که بر مبنای آن اسکولاستیک شکل داده بود، تمام ارزش‌های انسانی و هویت‌های بشری‌اش به باد حمله گرفته شده بود. همان کاری که فقه ما در طول ۱۴۰۰ سال خود با زن انجام داد. پس بورژوازی برای مقابله با فئودالیسم و سرنگون کردن فئودالیسم در غرب مجبور بود به هر شکل شده است نظام اسکولاستیک را به باد حمله بگیرد و سرنگون کند و سرنگونی و نابود کردن نظام اسکولاستیک چه در عرصه مبارزات پروتستانیسم و کاتولیک باشد.

به قول ماکس وبر و چه در عرصه رویایی انقلابات سیاسی و پیدایش سکولاریسم در جامعه فرانسه و مبارزات اجتماعی بعد از انقلاب کبیر فرانسه، مهم‌ترین و اساسی‌ترین روبرو و نهاد و انستاسیونی بود که بورژوازی برای نابودی فئودالیسم باید از بین می‌برد و شعار زن در قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مهم‌ترین و اساسی‌ترین شعار بورژوازی بود، برای مقابله کردن با اسکولاستیک و نابودی اسکولاستیک، اما این مرحله از مبارزات و جنبش زنان تحت هدایت گری بورژوازی در غرب به فمینیسم رسید. فمینیسم جنبشی بود که از ظرف بورژوازی در مقابله با فئودالیسم بر مبنای خواستن حقوق انسانی و اولیه زن شکل گرفت و اگر بگوییم مبارزه زن در این مرحله چه در عرصه مقابله با اسکولاستیک، چه در عرصه مبارزه پروتستانیسم و کاتولیک و چه در مرحله پیدایش سکولاریسم در غرب، ریشه‌ای عملی و تحقیقاتی ندارد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. پس فمینیسم جنبش زنانی است که در غرب برای مقابله با اسکولاستیک در عرصه پروتستانیسم و سکولاریسم و مقابله کردن و نفی آن و نفی فئودالیسم به کار گرفته شد، اما جنبش فمینیسم یا اصالت حقوق زن در غرب به همین مرحله اولیه خود باقی نماند.

مرحله دوم جنبش زنان در غرب به نیمه دوم قرن ۱۸ بر می‌گردد، که در آن نیمه، بورژوازی مضمون خودش را - که در مرحله اول مترقی‌خواهانه بود - از دست می‌دهد و ماهیتی ارتجاعی پیدا می‌کند و جنبش فمینیستی زن در غرب ماهیتی دگر پیدا کرد. چرا؟ زیرا بورژوازی در فرآیند شکل‌گیری خودش در غرب در زادگاه خودش دو مرحله طی کرد:

مرحله اول بورژوازی در مقابله با مناسبات فئودالیسم تا نیمه اول قرن ۱۹ است.

مرحله دوم بورژوازی به صورت نظام مناسبات ضد انسانی، ضد اخلاقی، ضد ارزشی استثمارگر که از آغاز قرن ۱۹ به صورت گولی فراگیر در نظام سرمایه‌داری جهانی پیدا شده و در این مرحله ماهیت ارتجاعی دارد.

به موازات استحاله ماهیت بورژوازی و سرمایه‌داری در غرب از صورت ترقی‌خواهانه به صورت ارتجاعی، جنبش زنان از مضمون فمینیستی به شکل جدیدی بدل شد؛ و با پیدایش جنبش‌های کارگری و ارتجاعی شدن مضمون بورژوازی در قرن ۱۹ در غرب، جنبش جدیدی شکل گرفت و جنبش فمینیستی قبلی را به باد حمله گرفت و هدایت‌گر شد و این جنبش چه جنبشی است؟ جنبش کارگری.

جنبش کارگری بسان طوفانی تمامی نظام سرمایه‌داری بورژوازی غرب در قرن ۱۹ را در هم نوردید و این جنبش کارگری بود که مضمون فمینیستی جنبش زنان را در مرحله ترقی‌خواهانه بورژوازی در مبارزه ضد اسکولاستیکی در عرصه پروتستانیزم و سکولارطلبی به ماهیت عدالت‌خواهانه قرن ۱۹ یا سوسیالیست طلبی قرن نوزدهم بدل ساخت و در تمام اروپا یک مرتبه سرریز شد. از تئورسین‌های سوسیالیستی از پرودون تا مارکس، فوریه و سن سیمون الی ماشاءالله. به صورت تئوری و گفتمان غالب نظام سرمایه‌داری در عرصه جامعه و مبارزات دموکراتیک اجتماعی غرب در آمد، اینجا بود که مرحله دوم مبارزه زنان به صورت، جنبش عدالت‌خواهانه آنان متجلی گردید. ولی قضیه به این جا تمام نشد، غرب سیلان می‌کند، بورژوازی جهان را می‌گیرد و به قول مارکس «بورژوازی تلاش می‌کرد که تمام جهان را به صورت خود درآورد» بورژوازی مانند فتودالیسم نبود که در عرصه زمین و آسمان خودش را و جهان را تبیین کند و بظلمیونی ببیند، بورژوازی به گفته مارکس «تمام جهان را می‌خواهد ببیند و تسخیر کند»

اینجا بود که مرحله سوم شروع می‌شود. سیلان، استحاله، تحول و تحرک در عرصه بورژوازی بی محابا شکل می‌گیرد تا اینکه به یک مقطع بزرگ تاریخی رسید و آن مقطع دو جنگ بزرگ بین‌المللی بود. جنگ دوگانه بین‌المللی در سال ۱۹۱۴ و سر آغاز قرن ۲۰ و در سال ۱۹۳۹ که با پیدایش فاشیسم در غرب همگام بود. این جنگ برای غرب مانند جنگ‌های گذشته نبود که در عرصه نظامی خلاصه شود و تمام گردد. بلکه جنگی

بود که تمامی ارزش‌های نظری ذهنی، ادبی، هنری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فکری، فردی و اجتماعی غرب را به باد حمله گرفت و تمامی ارزش‌ها را عوض کرد و به قول برتراند راسل، «آنهايي که می‌خواهند جایگاه دو جنگ بین‌الملل را بدانند باید قبل از این دو جنگ آرامش اروپا را می‌دیدند»، به هر حال دو جنگ بین‌الملل ادبیات اروپا را به هم زد و از جمله تغییر و تحولاتی که این دو جنگ ایجاد کرد جایگاه جنبش زن در عرصه و تاریخ اروپا بود.

پدیده نوظهور دو جنگ بین‌الملل دو شاخص بود، یک خشونت و دو جنسیت. خشونت و جنسیت دو طفل و دو مولودی بودند که مولود دو جنگ بین‌الملل بود و تمام ادبیات، اجتماع، اخلاق، ارزش و فرد و اجتماع و همه را و خانواده و همه چیز را به باد حمله و چپاول گرفت، این دو مشخصه در عرصه‌ای واحد به شکل متفاوت نمود پیدا کردند. جنسیتی با پیدایش پدیده‌ای جدید به نام فرویدیسم در عرصه دنیای بعد از جنگ اروپا شکل گرفت. فرویدیسم بر مبنای سکسوالیته یا اصالت جنسیت. جنسیت مولود دو جنگ بین‌الملل را تثویز کرد و زن بزرگ‌ترین و اولین قتیلی بود که در پای معبد فرویدیسم و در پای معبد فریود به شکلی بسیار مظلومانه قربانی می‌شد. چرا؟ چون سکسوالیته و تثوری فرویدیسم مولود جنگ جهانی، زن را به صورت کالای ارزان در خدمت بورژوازی جهانی قرار داد که تمامی ارزش‌های نهفته انسانی اجتماعی و تاریخی زن در عرصه جنسیت فردی و در عرصه جنسیت بدنی او خلاصه می‌شود و فریود بر مبنای اصالت جنسیت تمامی ارزش‌های اجتماعی تاریخی انسان را خلاصه و تثویز کرد و اینجا بود که بورژوازی به کالایی بزرگ و اساسی در غرب دست یافت. کالائی که به صورت آئینه سکندری در هر جایی دواي هر دردی برایش گردید و آن زن بود.

زن در پروسه سکسوالیته فرویدیسم و پروسه سه مرحله‌ای تا کالا شدن زن به صورت جنسیت بر پایه سکسوالیته در غرب برای ما شرقیان در همین جا خلاصه نشد، چرا؟ چون کالائی که در سه مرحله مختلف جنبش زنان در سرمایه‌داری در غرب شکل گرفته بود در شرق به صورت سیستماتیک به طرف جامعه ما سرریز نگردید بلکه به اشکال مختلف وارد جامعه ما می‌شد و این جامعه را به باد حمله می‌گرفت. تا قبل از انقلاب مشروطیت مبارزات زنان ما تنها در عرصه مبارزات جنبش بهائیت یا مبارزات

فردی به شکل مبارزات فردی و اعتراضات زنان یا به شکل پشتیبانی اعتراضات زنان از حرکت مردان خلاصه می‌شد. تاریخ سیاسی جنبش ما تا مشروطیت و خود مشروطیت تاریخی مردانه و مذکر و ضد انسانی است. انقلاب مشروطیت که در سال ۱۲۷۵ توسط مظفردالدین شاه و بر مبنای کپی از قانون اساسی بلژیک و قانون اساسی هلند و قانون اساسی فرانسه و با همگام کردن و مخلوط کردن با فقه شیعه به صورت شورای نگهبان در قانون اساسی ساخته شده بود از همان ابتدا مشخص بود که مضمون ضد زن و زن ستیزی بر جامعه ما حاکم خواهد شد.

در قانون اساسی مشروطیت به عنوان انقلاب دموکراتیک نظام سرمایه‌داری جامعه ما، مشخصه اساسی مبارزاتی خودش که زن بود غایب بود. چرا؟ چون خود مبارزات جنبش دموکراتیک زن در جامعه ما وجود نداشت. نظام ارزشی ما بر مبنای فقه شیعه، ضد زن بود و در نظام فرهنگی اجتماعی جایگاهی برای زن قائل نبود. نظام سیاسی جامعه ما پس از تحول دموکراتیک انقلابی مشروطیت، به عنوان نظام زن ستیز به جهان عرضه گردید این بود که در تحول اول تاریخ دموکراتیکی ما یعنی در انقلاب مشروطیت، بهره و ثمره‌ای به زنان ما نرسید. یعنی نه از نظر هویت و نه از نظر فیزیکی و نه از نظر سیاسی، جنبش زن وجود نداشت که از منافع خودش دفاع کند و مدافع حقوق خودش باشد و نه نمایندگان سیاسی آن. زیرا چه در آنهایی که قبا‌ی اسلام به تن کردند و چه آنهایی که قبا‌ی زمین‌داری کردند، هیچکدام حاضر نبودند که از حقوق انسانی و طبیعی و اولیه زن دفاع بکنند اینجا بود که زن به عنوان یک مولود خانه دار، بلورین، نرم، با وظایف آشپزی و بچه‌داری و شیردهی و حیوانی در خانه تعریف شد. ولی قضیه به اینجا هم تمام نشد. مظفردالدین شاه رفت و محمدعلی شاه آمد، محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست.

محمد علی شاه رفت احمد شاه آمد، تا قبل از انقلاب مشروطیت در آمارهایی که وجود دارد یک درصد تا سه درصد از زنان اگر خیلی خوش بین باشیم دارای سواد اولیه هستند. معیارهای سواد اولیه نه معیار سواد کلاسیک بین‌المللی است بلکه معیارهای اولیه حد نوشتن و خواندن قرآن است. مدرسه‌ای به نام دختران و زنان وجود نداشت، آموزشگاهی که این‌ها را تدریس بدهد وجود نداشت، حق آموزش نداشتند، حق رای

نداشتند، حق حضور اجتماعی نداشتند، حق کار نداشتند، فقط حقوقی که برای آن‌ها قائل بودند، آشپزی، بچه‌داری، شیر دهی و کالا شدن برای ارضاء غریزه جنسی مرد بود. در قانون اساسی ما در مشروطیت حتی در شکل آن قانون حمایت خانواده که شاه در سال ۱۳۴۵ تنظیم کرد، دست مرد، هم برای طلاق، هم برای تعدد زوجات، (هر تعدادی که می‌خواهد، ۴ تا رسمی و غیر رسمی الی ماشاءالله باز گذاشته بودند). در دوره احمد شاه نخستین مدرسه دخترانه بوجود آمد. ۱۲۹۷ اولین مدرسه دخترانه در تهران تشکیل شد. تا قبل از ۱۲۹۷ که اولین مدرسه دخترانه تشکیل می‌شود، نظام آموزش به صورت هدایت شده، فقط خواندن قرآن بود، آن هم سوره نور. بعد از سال ۱۲۹۷، در رابطه با حرکت زنان مجبور هستیم که جنبش زنان را مرحله‌بندی کنیم. چرا که حرکت و فرآیند و پروسه شکل‌گیری جنبش زنان در ایران، عکس جنبش زنان در اروپا است. ما در مرحله اول، جنبش علمی زنان داشتیم، در ادامه آن به جنبش اقتصادی زنان رسیدیم و سپس به جنبش اجتماعی زن رسیدیم و چهارم رسیدیم به جنبش سیاسی زنان و این پروسه و فرآیندها در غرب صورتی عکس داخل ایران داشت و دلیل آن خلاء ارزشی ناشی از معیارهای ضد ارزشی در فقه و در شکل نظام سیاسی ایران و قانون اساسی که حاکم بود.

پس زن در ایران جنبش اجتماعی دموکراتیک خودش را بر مبنای جنبش علمی شروع کرد و از ۱۲۹۷ که اولین مدرسه دخترانه توسط احمد شاه در تهران تشکیل می‌شود نقطه شروع جنبش علمی زن از نظر تاریخی است. در سال ۱۳۱۴ نخستین حرکت رضا شاه برای تشکیل دانشسرای عالی و در پی آن در سال ۱۳۱۵ دانشگاه تهران افتتاح می‌شود. رضا شاه در سال ۱۳۱۳ سفری به ترکیه داشت قبل از آن امین الله رئیس جمهور دموکراتیک افغانستان با زنش بدون حجاب به ایران آمدند، علما به مخالفت با رضا شاه پرداختند، ولی رضا شاه حاضر نشد حجاب را به زن امین الله افغانی تحمیل کند. مسافرت امین الله با همسر محترم غیر محجبه‌اش پایان رسید و برگشتند، رضا شاه به ترکیه رفت، آتاتورک در ترکیه در حال استحاله نظام زمین‌داری وامانده از نظام عثمانی به نظام بورژوازی جدید بود که بر مبنای مقابله کردن با سنت‌ها و مقابله کردن با روحانیت، مقابله کردن با مسائل ضد ارزشی که حقوق زن را به باد تجاوز گرفته است،

بود. رضا شاه یک پروسه حرکتی از زمان کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ که بالاخره به سلطنت می‌رسد، طی کرد. در این پروسه از مرحله وزیر دفاع تا مرحله نخست وزیری تا بالاخره شعار جمهوری خواهی که سر داد و پس از تأیید نشدن جمهوری خواهی، از طرف نظام طبقاتی داخل ایران و نظام روحانیت و بالاخره قبول نظام سلطنت توسط رضا شاه در سال ۱۳۰۴ تاج سلطنت را به سر گذاشت، ولی رسالت و مسئولیت و تعهداتی، از نظر غرب و به ویژه انگلیس بر عهده داشت و با این وظیفه که بتواند نظام ایران را از صورت و ماهیت زمین‌داری به سوی بورژوازی برگرداند، دست به کار می‌شود. در این مرحله حرکت اول جنبش زنان شکل می‌گیرد. برای آنکه ما جنبش زنان را در پروسه خودش بتوانیم تقسیم‌بندی کنیم و تئوریزه کنیم از آغاز سال ۱۴ - ۱۳۱۳ که رضا شاه از ترکیه برمی‌گردد تا شرایط فعالی مبارزه زنان و جنبش زنان سه مرحله مختلف داشته است که این خودویژگی‌های مبارزه و جنبش دموکراتیک زنان را هیچ جامعه‌ای نداشته است.

۱ - جنبش دستوری برای زنان که از بالا تزریق می‌شود، در زمان رضا شاه شروع می‌شود.

۲ - جنبش مکانیکی زنان که با مبارزات حزب توده و غیره از سال‌های ۱۳۲۲ به بعد شروع می‌شود.

۳ - سه مبارزات و یا جنبش دینامیک زنان که از سال ۱۳۵۷ به طور مشخص زمین و زمان و تاریخ ایران را به لرزه در می‌آورد و زن در عرصه جنبش علمی، در عرصه جنبش اقتصادی، در عرصه جنبش سیاسی و در عرصه جنبش اجتماعی ماهیت دینامیک پیدا می‌کند و خود را از دل مبارزات مکانیکی و از دل مبارزات و جنبش‌های دستوری خودش جدا می‌کند و به صورت پرنده‌ای رها شده پرواز می‌کند.

به قول مرحوم شریعتی «پطرز کبیر زمانی که در هلند تحصیل می‌کرد، و می‌خواست جامعه پیشرفته هلند را با جامعه عقب مانده روس قیاس کند و دلیل عقب ماندگی جامعه روسیه را پیدا کند، یک مرتبه به یک کشف بزرگ رسید و گفت پیدا کردم و آن چی بود؟ آن ریش است و پس از اینکه پطرز کبیر تحصیلاتش را در هلند تمام کرد و به روسیه برگشت، برای آنکه بتواند نظام زمین‌داری را و مناسبات عقب مانده

زمین‌داری روسیه را متحول کند دستور داد تا ماموران انتظامی سرتاسر شهر و روستا راه بیافتند و ریش‌ها را بتراشند و ریش به عنوان یک جرم بزرگ مطرح شد» و به قول مرحوم شریعتی «ریش‌ها رفت ولی ریشه‌ها ماند، عقب ماندگی روسیه ماند.» همین کار را رضاشاه هم کرد. رضا شاه هم در رابطه با شرایط و عقب ماندگی جامعه ایران (در سفری که به ترکیه کرد) به دو قضیه مهم رسید. مناسبات و موقعیت آتاتورک را و جامعه ترکیه را با جامعه ایران قیاس کرد و در این قیاس به این رسید که عامل تمامی بدبختی جامعه ایران دو امر است «یک ریش آخوند و دوم حجاب زنان»؛ و اینجا بود که رضا شاه در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ دستور کشف حجاب داد و نخستین حجاب را از سر دختر خودش اشرف برداشت و از فردای آن روز، اعلام کرد که «آجان‌ها در تمامی چهار راه‌های شهرها، زنان محجبه را بگیرند، روسری آن‌ها را بردارند و قطعه قطعه کنند و تحویلشان بدهند» و از فردای آن روز بود که در تمامی چهار راه‌های تهران و شهرستان‌های بزرگ آجان‌ها ایستاده بودند زنان محجبه را پیدا می‌کردند، روسری‌ها را پاره می‌کردند و دستشان می‌گذاشتند و به همین موازات ریش آخوندها بود. رضا شاه دستور داد «هر آخوندی پیدا کردید علاوه بر اینکه لباس‌هایش را مثل ترکیه بگیرید، ریش‌هایش را ببرید» و اینجا بود که آخوندها برای حفظ ریش‌هایشان، در خانه‌های خودشان محبوس ماندند و زندان بزرگی در دوران رضا شاه برای آخوندها حاصل شد.

اگر چه، حرکت رضا شاه با کشف حجاب شروع شد ولی مسئله دیگری که به طور خزنده و غیر مستقیم توسط رضا شاه انجام گرفت، پایه‌گذاری زیربنای سرمایه‌داری وابسته در جامعه ایران بود که مهم‌ترین آن جدا کردن آموزش و دادگستری از روحانیت بود. چون دو امر آموزش و دادگستری دو مقوله‌ای بود که از آغاز تاریخ پیدایش مذهب شیعه و فقه شیعه در جامعه ما در کنترل و تحت تملک روحانیت و حوزه قرار داشت. رضا شاه برای پایه‌گذاری بنیان‌های سرمایه‌داری نوین در جامعه ما نخستین کاری که انجام داد، این دو مقوله را از کف روحانیت بیرون کشید. این دو مقوله تحت سرنیزه رضا شاه به راحتی انجام گرفت که قابل قیاس با مبارزات خونین پروتستانیزم و پیدایش سکولاریسم در غرب که توانست با دریای خون دو نهاد آموزش و دادگستری را از دل اسکولاستیک جدا کند، نیست. به هر حال در سال ۱۳۱۴ با اولین افتتاح دانشسرای

تربیت معلم و در سال ۱۳۱۵ با افتتاح دانشگاه تهران همگام با مردان، زنان ما وارد دانشگاه شدند و در همین سال ما حداکثر آماری تحصیلاتی که برای زن داریم سه درصد است. ولی زن جنبش علمی خودش را به صورت خودجوش شروع کرد؛ و این جنبش علمی سرآغاز و شاه فتری شد که زن بتواند بر مبنای آن، جنبش اجتماعی خودش را شروع بکند. با وقوع جنگ بین‌الملل دوم که در آن رضا شاه به حمایت آلمان بر خواسته بود، تحت فشار دولتی که اول او را سر کار آورده بود یعنی انگلیس سلطنت را رها کرد.

با رفتن رضا شاه سر نیزه از روی ایران برداشته شد. دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۲۰ به پایان رسید. رضا شاه ابتدا به موریس و سپس به آفریقای جنوبی رفت و در سال ۱۳۰۳ در آنجا مرد. با مرگ رضا شاه دیکتاتوری به خاک نرفت چرا که فرزند رضا شاه از طرف انگلیس مسلط به ایران شد. محمدرضا شاه حاکم شد ولی خلاء ایجاد شده در جنگ جهانی دوم برای ایران فضای سیاسی ایجاد کرد، از شهریور سال ۱۳۲۰ که رضا شاه به تبعید می‌رود تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ مدت دوازده سال فضای باز سیاسی بر جامعه ما حاکم می‌شود، تحولات سیاسی - نه در ادامه تحولات دموکراتیک مشروطیت با آن ماهیت ضد زن ستیزانه بلکه - با جنبش‌های جدیدی همراه است که شامل جنبش ملی و جنبش‌های کارگری - تحت رهبری حزب توده که مولود حزب کمونیست به زندان افتاده و دوستان ارانی بود - از این قبیل‌اند.

نخستین سازمان سیاسی زنان در حزب توده در سال ۱۳۲۳ بوجود می‌آید. این سازمان سیاسی که در سال ۱۳۲۳ دستوراتی غیر از خواسته‌های فمینیستی - که در غرب برای زن مطرح بود -، قائل می‌شود. چرا که حزب توده با ماهیت و شعارهای سوسیالیستی که دارد در مرحله اقتصادی، جنبش اقتصادی و کار زنان را دنبال می‌کند و در همین رابطه بود که خواسته‌هایی که از سال ۱۳۳۲ حزب توده در عرصه سازمان زنان از آن حمایت می‌کند به طور مشخص عبارت است از «حق مهد کودک، حداقل حقوق برابر با مرد» بود که تحت شعارهایی که خواسته‌های جنبش زنان در مرحله سوسیالیستی و یا کارگری در غرب بود، در این مرحله از حقوق زنان و جنبش زن دفاع می‌کند و جنبش زنان تحت پرچم سازمان زنان در عرصه حزب توده شکل می‌گیرد. این شاخه‌ای

از جنبش زنان است که سازمان زنان حزب توده:

اولا در ساختار کلی حزب توده تحت رهبری و هژمونی عالی شوروی صورت گرفته. در ثانی حرکت جنبش زنان در این مرحله باهم به صورت تزییقی ولی نه دستوری رضا شاه است.

تزییق شعار جنبش کارگری جهانی است به زن، و اینجاست که زن به مرحله جدیدی می‌رسد در این مرحله ۱۳۲۳ جنبش زنان در شاخه ملی با توجه به تشکیل جبهه ملی و مبارزات نهضت ملی تحت رهبری دکتر محمد مصدق با شعار ملی شدن صنعت نفت همگامی و همراهی می‌کند. ولی در تمامی مبارزات دکتر مصدق و حتی به اندازه استقلال سازمانی زنان حزب توده جریانی متشکل از زنان مشاهده نمی‌شود. پس مرحله دوم جنبش زنان در تاریخ ما که جنبش مکانیکی زنان می‌باشد از تاریخ ۱۳۲۳ با تشکیل سازمان زنان توسط حزب توده در ایران شکل می‌گیرد که پس از چندی تحت این عنوان که حزب توده طرح ترور شاه را فراهم کرده بود در سال ۱۳۲۷ کل حزب توده و از جمله سازمان زنان حزب توده غیر قانونی اعلام می‌شود. غیر قانونی شدن سازمان زنان در سال ۱۳۲۷ توسط شاه حرکت مکانیکی اولیه جنبش زنان را دوباره به بن بست می‌کشاند ولی حرکت مکانیکی جنبش زنان در اشکال جنبش دانشجویی ادامه می‌یابد.

طبیعتا پس از طی این پروسه‌ای که از سال ۱۹۲۷ و با دایر شدن مدرسه‌ای که توسط احمد شاه در تهران صورت گرفت و در ادامه آن در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ با افتتاح دانشسرای عالی و دانشگاه تهران همگام با مردها وارد دانشگاه شده بود و جنبش علمی و جنبش اقتصادی خودش را شروع کرده بود. زن دیگر به عنوان حیوان شیرده و حیوان آسپز و حیوان محافظ بچه، و کالای پاسخگوی غرایض جنسی مرد نیست. زن به عنوان بازوی کار از سال ۱۳۲۲ وارد جامعه شده است و زن همفاز با مرد در کارخانه‌ها، در صحنه اداری، در صحنه‌ها تولید، در صحنه‌های خدماتی و... حضور پیدا کرده است. در اعتصابات و در سندیکاها در اتحادیه‌ها حضور پیدا کرده و ما این پروسه را، پروسه دینامیکی جنبش زنان می‌نامیم که هنوز به صورت خزنده تحت رهبری مرد و هژمونی

مرد پیش می‌رود و هنوز زن به رهبری در این عرصه‌ها نرسیده و حتی در آن مقطع و مرحله‌ای که تحت فشارهای شاه، زن به وزیری می‌رسد و زن به سناتوری و انتخاب می‌رسد، هنوز هم زن به مرحله هدایت‌گری خودش نرسیده است.

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ حرکت‌هایی که صورت می‌گیرد، همه مردانه است. جنبش‌ها همه مردانه است، تاخت و تازها و تحولات همه مذكر است. تاریخ به قول براهنی «تاریخ مذكر هنوز در ایران مذكر است» بعد از کودتا فعالیت‌ها و جنبش دانشجویی به طور مشخص و مستقل انجام می‌گیرد، زن یواش یواش در پروسه پراتیک اجتماعی وارد می‌شود، بنابراین پراکسیس علمی را پشت سر می‌گذارد، جنبش علمی را پشت سر می‌گذارد، همفاز مرد در جنبش اقتصادی وارد شده است، همفاز با جنبش علمی و جنبش اقتصادی یواش یواش در جنبش اجتماعی در کادر جنبش دانشجویی وارد می‌شود، این است که در مبارزات اولیه جنبش مستقل دانشجویی و به طور مشخص از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ زن به عرصه جنبش دموکراتیک دانشجویی و وارد جنبش اجتماعی می‌شود و پایه‌های اولیه خودش را ایجاد می‌کند. در سال ۱۳۳۲ با آمدن نیکسون و فشارهایی که بر شاه وارد می‌شود اصل اساسی بورژوازی توسط کندی به شاه اعلام می‌شود و آن اصل این است که بورژوازی می‌گوید «برای آنکه بدانی تثبیت شده‌ای، رفرم بده»، آزمون و خطائی که کندی در کشورهای پیرامونی آمریکا خودش مرتکب می‌شود. اینکه آمریکا به عنوان قدرت مسلط بر ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد می‌خواهد با رفرم مناسبات زمین‌داری و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری ایران را زیر و رو کند و نظام سرمایه‌داری را در ایران مستقر کند.

شاخص اولیه و معیار اولیه‌ای که در رفرم کندی به شاه تحمیل شد مسئله زن بود. اعلم نخست وزیر وقت محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۱ اعلام کرد که «زنان حق انتخاب و حق رای دارند». با اعلام این حرکت اولین مخالفت از حوزه بلند شد و نخستین نامه خمینی به شاه نوشته شده است. خمینی در این نامه به شاه می‌نویسد «اعلیحضرت شنیده‌ام که به زن می‌خواهی حق رای بدهی و حق انتخاب شدن در شوراهای ایالتی ولایتی بدهی من تو را نصیحت می‌کنم که دست از این عمل ضد اسلامی بردار». شاه با مخالفت خمینی و جریان حوزه روبرو می‌شود. شاه در برابر حوزه‌ای که پس از فوت

بروجردی به شکل ملوک الطوائفی بین آخوندها تقسیم شده است، تسلیم می‌شود و حق رای و انتخاب زنان به خاطر رضایت آخوندها را بر می‌دارد و دوباره زن در سال ۱۳۴۱ از حق رای و حق انتخاب محروم می‌شود. ولی فشار آمریکا در جهت استقرار سرمایه‌داری - که می‌بایست از کانال زن و آزادی زن و... ادامه پیدا می‌کند.

در ۶ بهمن سال ۱۳۴۲ طرح رفرم شش ماده‌ای تحمیلی شاه اعلام می‌شود. آزادی زن به عنوان اصل سوم در کنار «الغای رژیم ارباب و رعیتی و اصل ملی کردن کارگاه‌ها و سپاه دانش و سپاه ترویج» اعلام می‌شود و زن این بار باید قطعا در برابر مسائل حق رای داشته باشد تا بتوانند در رفرم امپریالیستی و استقرار نظام سرمایه‌داری و به عنوان نیمی از جمعیت جامعه وجود فیزیکی داشته باشد. زن در عرصه مناسبات سرمایه‌داری به عنوان بازوی کار ارزان باید مطرح شود. زن باید به عنوان کالای جنسی باید مطرح بشود. زن به عنوان یک هویت در جامعه مطرح بشود و اینجاست که جنگ روحانیت با شاه شروع می‌شود و پس از ۱۵ خرداد و تبعید خمینی حرکت دستوری زن و جنبش دستوری زن، مقطع به مقطع ادامه پیدا می‌کند تا آنکه شاه مرحله به مرحله زن را به صورت دستوری به پله‌های بالا هدایت می‌کند. تا زمانیکه به قانون حمایت خانوادگی می‌رسد و پس از قانون حمایت خانواده با تشکیل سازمان زنان زیر نظر اشرف، حرکت جنبش زنان ایران را به صورت دستوری بین‌المللی می‌کند. ولی در تمام این مرحله که زن به صورت دستوری پله‌هایی بالا آمده، ولی از هویت مستقل جنبش زن هم از لحاظ حقوقی و هم از لحاظ اجتماعی محروم است.

برای درک این موضوع تنها کافی است که به مصاحبه‌ای که شاه با اوریا فلانچی انجام می‌دهد، توجه کنید که در این مصاحبه شاه به اوریا فلانچی اعلام می‌کند که: «برای من در رابطه با زنان، در زندگی مرد وقتی مهم هستند که زیبا و جوان باشند و زنانگی شان را حفظ کنند، شما زنان هرگز میکل آنژ نداشتید، هرگز باخ نداشتید، شما هیچ وقت هم حتی یک آشپز بزرگ نداشتید، شما هیچ چیز بزرگ و فوق العاده عرضه نکرده‌اید.» این تاریخ مصاحبه مهر ماه سال ۱۳۵۲ شاه با اوریا فلانچی است، بنابراین مسائل و ارزش زن از نظر محمدرضا شاه و سلطنت پهلوی فقط همان ارزش دستوری است و زن هیچ هویت انسانی و بشری ندارد همان هویت جنسی حوزه‌ای دارد ولی به

شکل مدرن‌اش. به این ترتیب اگر چه شاه تمام کارها را دستوری اجرا می‌کند و فرامین را دستوری انجام می‌دهد هیچگونه ارزش هویت به جنبش زن نداد. اشرف نماینده زن است و رئیس سازمان، مدیریت و تشکیلات که در عرصه بین‌المللی راه انداخته است و هزینه‌هایی که دربار می‌دهد، می‌خواهد خودش را به صورت رهایی زن مطرح کند.

ولی مسئله به اینجا تمام نمی‌شود در پروسه جنبش سیاسی از بعد از سال ۱۳۴۲ جریان‌های تشکیلاتی شکل می‌گیرد، نخستین زن شهید مرضیه اسکویی در مبارزات چریکی فدائیان خلق شهید می‌شود و در همین راستا در عرصه مبارزات مجاهدین خلق حوری بازرگانی و در همین راستا فاطمه امینی و غیره به موازات به شهادت می‌رسند و در پروسه، این زنان در تشکیلات چریکی سیاسی در کنار مردان و تحت هژمونی مردان وارد عرصه تشکیلاتی و مبارزات سیاسی می‌شوند. جنبش زنان به صورت مغلوب وارد عرصه اجتماعی می‌شود و این حرکت هنوز همان شکل مکانیکی خودش را دارد حتی تا زمانی که خانمی مانند اشرف دهقان و مریم قجر عضدانلو به مدیریت در عرصه رهبری تشکیلاتی هم می‌رسند، حرکت مکانیکی است. یعنی تحت دستور مسعود رجوی یا تحت هدایت‌گری‌های داخل تشکیلاتی حرکت‌های پراکنده می‌شود و زن در این عرصه جنبش، هنوز به صورت جنبش غالب اجتماعی نیست. جنبش، جنبش مکانیکی است. زن نیازمند جنبش دینامیکی برای خود است. زن باید از عرصه «برای غیر» خارج شود، بنابراین نه جنبش دستوری زن که تا زمان سال ۱۳۵۶ تحت رهبری هدایت‌گری سازمان زنان به رهبری اشرف پهلوی توانست کار انجام بدهد و نه حرکت‌های مکانیک و جنبش‌های مکانیکی که تا مقاطع رهبری تشکیلاتی سیاسی مثل مجاهدین و فدائیان خلق رسید، حرکت مکانیکی نتوانست خود را اقعان و ارضاء نماید، بلکه در پروسه این تحول زن نیازمند حرکتی بود که بتواند مراحل مختلف جنبش خودش را از مقطع علمی، به مقطع اقتصادی و از اقتصادی به اجتماعی و بالاخره به طرف سیاسی بکشانند.

با وقوع قیام بهمن سال ۱۳۵۷ زن بسان طوفانی وارد تحول اجتماعی شد، آنچنان بی‌محبا و سیل‌وار، زن اجتماعی که مولود زن علمی ما و مولود زن اقتصادی ما بود، جنبش اجتماعی خودش را شروع کرد. تاثیر این جنبش اجتماعی زنان در مصاحبه خمینی در مهر ماه سال ۱۳۵۷ با لوموند می‌کند، به عینیت می‌پیوندد - خمینی که

اولین مخالف حقوق زنان و حتی راه زنان بود - در آنجا اعلام می‌کند که «حقوق زن حقوقی است که از طرف ما پشتیبانی قرار می‌گیرد و در رابطه با حقوق زن در اسلام زن و مرد هر دو آزاد هستند که هر دو زندگی‌شان را خود انتخاب کنند» و این عینا سخن خمینی است در ماه می ۱۳۵۷ با روزنامه لوموند است. یعنی کسی که در سال ۱۳۴۱ به شاه می‌نویسد که «علیحضرت که می‌خواهی به زن حق رای و حق انتخاب بدهی و این حرکت غیر اسلامی را می‌کنی» در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند عینا می‌گوید «زن و مرد هر دو آزادند زندگی‌شان را خود انتخاب کند» و این ثمره اولین زن اجتماعی ما بود که آماده پرش بود.

برای آنکه زن سیاسی شود و این زن سیاسی آن زمانی شد که درهای زندان خمینی باز شد و بیش از نیمی از زندانیان سیاسی خمینی، زن بودند و بیش از نیمی از اعدامیان دادگاه‌های سیاسی خمینی زن بودند و همه این‌ها با فریاد آزادی خواهی اعدام شدند. زن به صورتی که از غرب وام گرفته بود در تحول دموکراتیک خودش را از جنبش علمی به جنبش اقتصادی و از جنبش اقتصادی به جنبش اجتماعی و از جنبش اجتماعی به جنبش سیاسی کشاند، و امروزه بیش از ۶۰ درصد دانشجویان دانشگاه ما زنان هستند و این مسئله برای این رژیم خفقان آور و کشنده است. برای مقابله با این موضوع رژیم طرحی را وارد مجلس کردند که بتوانند سهمیه‌بندی جنسی کنند، که در برابر این سیل خانمان سوز، این طوفان که در عرصه‌های علمی، در عرصه سیاسی، در عرصه اجتماعی، در عرصه اقتصادی وارد قضیه می‌کنیم شدیدترین شکل آپارتاید است، یعنی رژیم می‌خواست با طرح سهمیه‌بندی در برابر جنبش علمی زن، آپارتاید علمی در برابر آپارتاید جنسی ایجاد کند. زن بعد از انقلاب ۵۷ خواسته‌های سیاسی و جنبش سیاسی‌اش تحقق پیدا نکرد و آنچه از دست آورد جنبش اجتماعی خود نصیب‌اش شد زندان‌ها، کشتار، قتل‌ها و شکنجه‌ها بود و امروز در برابر این همه فشار برای اولین بار می‌خواهد جنبش «خودش برای خودش» باشد.

جنبش زنان،

پیشگام جنبش مدنی

مردم ایران

الف - آزادی و دموکراسی در جامعه ایران در گرو آزادی زنان ایران است:

شاید تراژیک‌ترین فصل تاریخ جامعه ایران برگردد به نیم قرن اول بعد از انقلاب مشروطیت، چراکه انقلابی که سرچشمه تاریخ معاصر ایران است و آغازگر دوران نوین تاریخ ایران زمین می‌باشد و بنیانگذار تحول بزرگ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در تاریخ کهن این کشور هست و برهم زننده نظام مسلط زمین‌داری در مناسبات اقتصادی جامعه ایران بوده است و بسترساز ورود ایران به مرحله نو و مدرنیته می‌باشد و زمینه ساز تحول جامعه ایران به سوی قانونیت و دادگستری نوین و خلع ید از ارتجاع مذهبی و اسلام فقه‌ای بوده است و نخستین مؤذن شعار آزادی در مؤلفه‌های مختلف آن اعم از آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی قلم، آزادی اجتماعات و آزادی احزاب در جامعه ما می‌باشد و تزریق کننده روح خلقی و روح انقلابی به جامعه سنت‌زده و استبدادزده و فقه‌زده ایران بوده است، چرا در فصل حقوق زنان که نیمی از جامعه ایران تشکیل می‌دهند اینقدر میان تهی و تنگدست و فقیر و محافظه‌کارانه پیش رفته است؟

و نه تنها در قانون اساسی مشروطیت برای زنان ایران کوچک‌ترین حقوق سیاسی (مثل حتی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) قائل نشدن، حتی در قانون مدنی که در سال

۱۳۱۱ یعنی ۲۶ سال بعد از فرمان مشروطیت تدوین پیدا کرده است زنان ایران به عنوان «مهورین» و «نابالغان» مطرح می‌شوند که نه حق انتخاب کردن دارند و نه حق انتخاب شدن و به همین ترتیب در دوره ۲۸ ماهه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران یعنی دولت مصدق حتی یک نماینده زن در مجلسین رژیم ضد خلقی پهلوی وجود نداشت و تازه در سال ۱۳۴۱ که تحت فشار جهانی رژیم کودتائی پهلوی مجبور به انجام رفرم دیکته شده کاخ سفید توسط دموکرات‌های آمریکا می‌شود و در چارچوب آن در خصوص انجمن‌های شهر و روستا یا انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای اولین بار در تاریخ ایران حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان ایران قائل می‌شود، مراجع حوزه‌های فقهتی طی اعلامیه‌ای خطاب به دربار جهت نفی حقوق زنان اعلام می‌کنند که: «شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالف صریح قوانین اسلامی و قانون اساسی می‌باشد» و تا ۲۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۲ یعنی سه ماه بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد خمینی که مصادف با انتخابات بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی بود، در طول بیست دوره مجلس شورای ملی حتی یک زن ایرانی نه حق انتخاب کردن داشت و نه حق انتخاب شدن (قابل ذکر است که برای اولین بار تعدادی از زنان ایران توانستند در بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی وارد این مجلس بشوند و در تعیین سرنوشت خود و سرنوشت جامعه ایران دخالت کنند).

چه دردی بالاتر از این که ۵۶ سال بعد از فرمان مشروطیت زمانی که مراجع و خمینی می‌خواستند برای نخستین بار بعد از مرگ بروجردی با شاه وارد چالش سیاسی جهت تقسیم قدرت بشوند در نخستین اعلامیه خود جهت نفی قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعلام کردند که «مهم‌ترین اصول شبهه انگیز قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعطای حق رای به زنان در انتخابات انجمن‌ها است؟»

البته به لحاظ آسیب‌شناسی نظری، انحرافی که در مبانی نظری انقلاب مشروطیت بوجود آمد (و در اثر آن باعث گردید تا مدت بیش از صد سال مبانی تئوریک حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران تحت تاثیر آن قرار گیرد) این بود که گرچه در انقلاب مشروطیت موضوع عدالت در شاخه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مطرح شد، ولی اصل عدالت حقوقی از همان آغاز در محاق رفت چراکه اگر مبانی خواسته‌های

مردم در انقلاب مشروطیت عبارت بوده از:

الف - تاسیس عدالت‌خانه.

ب - اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم.

ج - تدوین قانون اساسی.

د - تشکیل مجلس.

ه - انتخابات.

اگر بخواهیم بر پایه مبانی تئوریک به آرایش این پنج خواسته اساسی مردم در انقلاب مشروطیت بپردازیم، باید بگوئیم که در یک تقسیم‌بندی کلی خواسته اساسی مردم در انقلاب مشروطیت به سه دسته عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی تقسیم می‌شوند چراکه خواسته مردم در این انقلاب مثل برکناری عین‌الدوله از صدرات یا برکناری علاء الدوله حاکم جبار تهران در رابطه با همان خواسته تحقق عدالت سیاسی می‌باشد آنچنانکه خواسته‌هایی مثل اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت‌های مالی اقتصاد کشور یا خواسته تاسیس عدالت‌خانه جز دسته خواسته‌های عدالت اقتصاد مردم می‌باشند و به همین ترتیب اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم ایران یا تدوین قانون اساسی و انتخابات و تشکیل مجلس همه جز همان مؤلفه عدالت اجتماعی به حساب می‌آیند.

اما با همه این احوال هر چند عدالت در سه شاخه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در انقلاب مشروطیت توانست به صورت نظری و عملی در جنبش مطالباتی مردم ایران مطرح شود ولی خلاء یک مؤلفه اساسی از عدالت در جنبش مطالباتی مردم ایران در انقلاب مشروطیت باعث گردید تا سه مؤلفه دیگر عدالت یعنی عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی نتواند مادیت اجتماعی و عینیت تاریخی پیدا کند، آن مؤلفه اساسی عدالت که خلاءش در انقلاب مشروطیت باعث شکست سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این انقلاب گردید خلاء عدالت حقوقی بود که همین خلاء نظری و عملی عدالت حقوقی در انقلاب مشروطیت باعث ظهور آپارتاید و تبعیض جنسی بین زن و

مرد و نفی و نابودی حقوق زنان ایران (که نصف جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند) در دوران پسامشروطیت تا امروز شده است.

البته این بی‌عدالتی حقوقی در دوران پسامشروطیت تا آنجا پیش رفت که تا بیش از ۵۰ سال بعد از فرمان مشروطیت نه تنها زنان ایران از حق مسلم «انتخاب کردن و انتخاب شدن» و دخالت در تعیین سرنوشت خود محروم بودند بلکه مهم‌تر از آن زنان ایران ردیف «مهاجورین و نابالغان عقلی» به شمار می‌رفتند و از اینجا بود که حقوق زنان ایران حتی در دوران «نهضت مقاومت ملی» برای مردم ایران بیگانه بود و همین بیگانگی نسبت به حقوق زنان ایران (که به قول تروتسکی به عنوان معیار دموکراسی می‌باشد) بود، که باعث گردید تا در فقدان این شاخص دموکراسی، مبارزه دموکراسی‌خواهانه مردم ایران از بعد از فرمان مشروطیت تا «کودتای ۱۲۹۹ رضاخان» مسیر پر سنگلاخی طی کند، آنچنانکه با کودتای رضاخان و شروع دوران ۲۰ ساله استبداد رضاخانی در این کشور به صورت مطلق پروسه مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران شکست خورد و به محاق و رکود رفت.

با شکست مبارزه دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران توسط استبداد ۲۰ ساله رضاخانی بود که ناآگاهی و آپارتاید جنسی و فقدان عدالت حقوقی در جامعه ایران نهادینه شد و آنچنان این آپارتاید جنسی و فقدان عدالت حقوقی در فرهنگ و اندیشه ایرانیان ریشه دار و عمیق شد که حتی بی‌حقی زنان ایران در جامعه مردسالار بعد از مشروطیت ایران در بین روشنفکران و نیروهای مترقی ایرانی هم به صورت یک امر عادی درآمد، بطوریکه در طول بیش از نیم قرن که از انقلاب مشروطیت می‌گذشت حتی در دهه بعد از شهریور ۲۰ و در دوران ۲۸ ماهه دولت مصدق ما با یک تحلیل آسیب‌شناسانه علمی که بتواند فقدان عدالت حقوقی را علت بن بست و شکست انقلاب مشروطیت بداند روبرو نیستیم و همین امر باعث گردید که حتی در آنجائیکه هم صحبت از برابری حقوق زن و مرد می‌شد، تنها در چارچوب توصیه و نصیحت اخلاقی مطرح شود لذا فقدان عدالت حقوقی و وجود آپارتاید جنسی و نادیده گرفتن حقوق زنان در جامعه مردسالار ایران باعث گردیده است تا امروز مبارزه دموکراسی‌طلبانه در جامعه ایران با اینکه بیش از صد سال از انقلاب مشروطیت می‌گذرد، نتواند فراگیر و

ریشه‌دار و همه‌جانبه و پایدار بشود.

قطعا و جزما تا زمانی که نظریه‌پردازان ایرانی به موضوع حقوق زنان و اصل برابری حقوق زن و مرد در همه شئون اجتماعی و سیاسی و حقوقی و اقتصادی به عنوان اصلی‌ترین اصول مبنائی و ساختاری دموکراسی تبیین و تعریف نکنند هرگز در جامعه ایران درخت دموکراسی دارای ریشه پایدار نمی‌شود.

بنابراین آنچه‌آنکه حق شرکت در تعیین سرنوشت، یکی از اصول مبنائی دموکراسی می‌باشد مهم‌تر از آن برابری حقوق زن و مرد در چارچوب عدالت حقوقی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی کلید واژه تکوین دموکراسی در هر جامعه و در جامعه ایران می‌باشد. در این رابطه است که هرگز نباید به فقدان عدالت حقوقی در عرصه حقوق زنان ایران از زاویه اخلاقی نگاه کنیم بلکه مهم‌تر از آن (آنچه‌آنکه تروتسکی می‌گوید) باید این خلاء از زاویه آسیب‌شناسی علل شکست دموکراسی در ایران در طول بیش از صد سال گذشته تبیین شود و قطعا تا زمانی که جامعه ایران نتواند در زیر چتر عدالت حقوقی با نفی آپارتاید جنسی شرایط جهت تساوی حقوق زن و مرد در تمامی مؤلفه‌های مختلف عدالت اعم از عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی فراهم بکند، اگر ملت ایران به جای دو انقلاب انجام گرفته صد تا انقلاب دیگر هم بکنند باز در این جامعه دموکراسی قابل دسترسی نخواهد بود و از همین جا است که در آسیب‌شناسی علل شکست پروسه دموکراسی در صد سال گذشته در ایران باید وجود آپارتاید جنسی و مردسالاری در ایران به عنوان علت عمده به آن نگریسته شود.

اما قبل از هر چیز در این آسیب‌شناسی باید به تبیین ریشه سنتی و فرهنگی و مذهبی که عامل این آپارتاید جنسی در جامعه ایران شده است توجه بکنیم چرا که تا زمانی که ما خواستگاه‌های فرهنگی و مذهبی و سنتی این آپارتاید جنسی را نتوانیم تبیین علمی بکنیم، قطعا اگر صد بار هم بتوانیم به شکل عملی به نفی این تبعیض و آپارتاید دست پیدا بکنیم باز این مصیبت با شاخه‌ای نیرومندتر از قبل ظاهر خواهد شد؛ لذا در این رابطه است که نتیجه‌ای که باید در آخر بگیریم، در اینجا مطرح می‌کنیم و آن اینکه ریشه تبعیض حقوقی و آپارتاید جنسی از مشروطیت تا امروز در اسلام فقهاتی نهفته است، همان اسلام فقهاتی که حداقل از زمان حکومت صفویه جزء فرهنگ و

عقیده و سنت مردم ایران شده است زیرا مبانی حقوقی اسلام فقاهتی بر چهار تبعیض استوار می‌باشد:

الف - برتری مرد بر زن.

ب - برتری مسلمان بر نامسلمان.

ج - برتری برده‌دار بر برده.

د - برتری فقیه بر غیر فقیه و در راستای این چهار تبعیض حقوقی است که اسلام فقاهتی نمی‌تواند به برابری سیاسی و برابری حقوقی افراد جامعه ایران که شرط اولیه تکوین دموکراسی و جامعه مدنی می‌باشد حکم بکند، چراکه امروز در شرایطی اسلام فقاهتی هنوز معتقد به نظام برده‌داری است و هنوز در قرن بیست و یکم وجود رابطه برده و برده‌دار (که از احکام منسوخ شده تاریخی قرآن می‌باشد، زیرا به علت شرایط خودویژه قرن هفتم میلادی و اسیرگیری در جنگ‌ها و نرم بودن برده کردن اسرای جنگی در همه جهان این حکم بر پیامبر اسلام تحمیل شد) به عنوان افتخار فقه و فقاهت مطرح می‌کنند و منبع مشروعیت قدرت خود را به جای اینکه مردم ایران بدانند، تفویض شده از آسمان می‌دانند و مشروعیت آسمانی را جایگزین مشروعیت مردمی می‌کنند و امتیازات ویژه‌ای برای مسلمان بر نامسلمان قائل هستند و بنیان نظام حقوقی خود را بر مردسالاری در عرصه سیاست و اقتصاد و اجتماع گذاشته‌اند.

طبیعی است که اسلام فقاهتی هرگز نمی‌تواند به برابری سیاسی و برابر حقوقی افراد جامعه که شرط اولیه تکوین یک جامعه دموکراتیک و مدنی می‌باشد حکم بدهد، لذا از آنجائیکه شرط اول مقدماتی تکوین جامعه مدنی و جامعه دموکراتیک اعتقاد به حق برابر همه افراد در عرصه حقوقی و سیاسی برای شرکت در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت ساز جامعه می‌باشد و تا زمانی که تبعیض چهار گانه حقوقی آپارتاید جنسی، آپارتاید مذهبی، آپارتاید طبقاتی (برده و برده‌دار) و آپارتاید فقهی از فرهنگ و سنت و مذهب جامعه ایران حذف نشود، امکان برابری سیاسی و برابری حقوقی در جامعه ایران وجود ندارد و از آنجائیکه در فقدان برابری سیاسی و برابری حقوقی - در طول بیش از صد ساله که از عمر انقلاب مشروطیت می‌گذرد - جامعه ایران حتی برای یک روز هم

نتوانسته است جامعه مدنی و جامعه دموکراتیک مورد ادعای بیش از صد سال گذشته خود را به نمایش بگذارد، بی‌شک به ضرس قاطع می‌توان گفت که علت شکست پروسه مبارزه دموکراسی‌خواهانه بیش از صد ساله گذشته مردم ایران از بعد از انقلاب مشروطیت تا امروز در همین نابرابری نهادینه شده فرهنگی و سنتی حقوقی و سیاسی توسط اسلام فقهاتی می‌باشد.

لذا تا زمانی که اسلام فقهاتی بخواهد نظام حقوقی استوار بر تبعیض چهارگانه خود را در عرصه سیاست، اقتصاد، اجتماع، قضاوت و مدیریت بر جامعه ایران به شکل مستقیم یا غیرمستقیم تحمیل نماید، امکان دستیابی به جامعه مدنی یا جامعه دموکراتیک برای جامعه ایران به عنوان یک فرض محال و دست نیافتنی می‌باشد و تنها در آسمان‌ها باید آن را دنبال کنند نه در زمین. به عبارت دیگر اگر می‌بینیم که در طول بیش از ۵۰ سال بعد از انقلاب مشروطیت زنان ایران در دیسکورس سیاسی و حقوقی و فقهی جامعه ایران در ردیف «مهمجورین و نابالغان» قرار دارند و از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می‌باشد، محروم هستند و عامل سر آغاز چالش سیاسی روحانیت با دربار پهلوی شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بوده است که بنابه گفته آن‌ها مخالف صریح قوانین اسلام و قانون اساسی می‌باشد

اگر می‌بینیم که جامعه زنان ایران از حقوق اولیه انسانی یعنی از حق سوادآموزی تا حق شرکت در تعیین سرنوشت خود برای سالیان سال بعد از انقلاب مشروطیت محروم بوده‌اند.

اگر می‌بینیم که اکنون که بیش از صد سال از حرکت تحول‌گرایانه مردم ایران در حسرت دستیابی به جامعه مدنی و جامعه دموکراتیک (بعد از سه تحول بزرگ تاریخی مشروطیت و نهضت مقاومت ملی و انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ و بعد از ۳۶ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی) می‌گذرد ولی هنوز امروز این رژیم با شعارهای «اشتغال نیمه وقت زنان» یا «حذف تدریجی زنان از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی» و یا «افزایش مرخصی زایمان زنان بدون بسترسازی اقتصادی و اجتماعی به نفع زنان» و یا شعار «دور کاری زنان» و یا شعار «استخدام دوزن به جای یک مرد» و یا سیاست «بالا بردن نرخ باوری و افزایش جمعیت» کشور و یا سیاست «تفکیک جنسی» امنیت شغلی

زنان ایران را به چالش می‌کشد.

اگر می‌بینیم که تمام تلاش‌های ۳۶ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی در راستای نفی برابری حقوق سیاسی و محروم کردن زنان ایران از اساسی‌ترین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک بوده است.

اگر می‌بینیم که امروز فرهنگ پدرسالارانه و تبعیض جنسی در کنار فشار کمرشکن اقتصادی و اجتماعی سختی چند گانه‌ای بر زن ایرانی تحمیل می‌کند که همراه با رشد روز افزون ناهنجاری‌های اجتماعی از فقر و فحشا و تن فروشی و اعتیاد گرفته تا پدیده دلخراش کودکان خیابانی و تلاش در جهت خانه‌نشین کردن زنان و بدل کردن آنها به کارخانه جوجه‌کشی در نظام ولایت فقیه به صورت یک نُرْم درآمده است.

اگر می‌بینیم که امروز فحشا و بزهکاری به صورت فزاینده‌ای در جامعه ایران سیر صعودی دارد.

اگر می‌بینیم که امروز در لایحه خانواده ازدواج‌های مکرر مردان بدون اجازه همسر مجاز اعلام می‌شود، بن مایه و علت همه این‌ها حاکمیت اسلام فقهاتی از گذشته تا حال بر فرهنگ و سنت و سیاست و اقتصاد و خانواده و حقوق و قضاوت و عقلانیت جامعه ایران می‌باشد و تا زمانی که چتر اسلام فقهاتی در هر شکل و صورت آن دوام پیدا کند، «آش همان آش است و کاسه همان کاسه.»

ب - آزادی زنان ایران تنها راه رسیدن به جامعه مدنی در ایران است:

رشد جنبش مطالباتی مردم ایران که بستر ساز تکوین جامعه مدنی در ایران می‌باشد و تنها مسیری است که از طریق آن می‌توان در جامعه ایران به اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از پائین (نه از بالا) توسط تغییرات بنیادی دست زد و از آنجائیکه استقلال جامعه مدنی ایران (از رانت‌های اقتصادی و نفتی و سیاسی) بدون حضور وسیع و سازمان یافته زنان ایران ممکن نیست (چراکه جنبش‌های مختلف جامعه ایران اعم از جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و کارگری تنها در کانتکس اعتلای

جنبش مطالباتی جهت دستیابی به خواسته صنفی شان است که می‌توانند به اعتلای تشکیلاتی و خواست‌های دموکراتیک برسند، طبیعی است که هر گونه برخوردی جهت اعتلای جنبش مطالباتی و جنبش دموکراتیک جامعه ایران در این زمان پیوند تنگاتنگ و گسست ناپذیری با جنبش زنان ایران به عنوان نیمی از جمعیت ایران دارد.

هر چند در این زمان نوک پیکان حرکت و هدف جنبش زنان ایران در راستای مبارزه با نابرابری‌ها و تبعیض جنسی در چارچوب دستیابی به برابری سیاسی و حقوقی و اجتماعی و اقتصادی با مردان قرار دارد و به همین دلیل است که امروز زن ایرانی در چارچوب اسلام فقهاتی و استعمار فقهی از پایه‌ای‌ترین حقوق انسانی خود محروم می‌باشند و تمام تلاش‌های رژیم مطلقه فقهاتی در راستای آن است که زن ایرانی را در چارچوب خانه محصور و محدود کند و توسط واگذاری حق طلاق و حضانت از کودک و حق مسافرت و حق معامله به مردان در نظام خانواده، مرد را حاکم بر زندگی زن بکند و فرهنگ مردسالارانه و پدرسالارانه را در جامعه ایران نهادینه نمایند، ولی نکته‌ای که جنبش زنان ایران در راستای نجات از رکود فعلی این جنبش باید به آن توجه بکنند عبارت است از اینکه، هر چند امروز زن ایرانی به صورت عام و کلی گرفتار نابرابری حقوقی و آپارتاید جنسی و تبعیض فقهی و محرومیت اجتماعی و اقتصادی می‌باشد اما تشکل و سازماندهی زن ایرانی که شرط اعتلای جنبش دموکراتیک زنان ایران می‌باشد تنها در چارچوب مبارزات کنکریّت اجتماعی و اقتصادی و صنفی آن‌ها ممکن می‌باشد نه به صورت مجرد و در شکل تفکیک جنسی و تشکیلات مستقل از مردان.

چراکه تکیه مکانیکی کردن بر جنبش زنان ایران توسط جداسازی از مبارزه مردان علاوه بر اینکه باعث سکتاریست و شکست جنبش زنان ایران می‌شود خود عامل مهمی است که باعث می‌گردد تا مبارزه جنبش زنان ایران از عرصه زندگی صنفی اقتصادی آن‌ها منفک شود زیرا در هیچ جا حتی در امر تفکیک جنسی در کلاس‌های دانشگاه‌ها و ادارات (مثل شهرداری تهران) در عرصه مبارزه زن ایرانی به صورت منفک از مرد وجود ندارد، هر چند در همه این عرصه‌ها زن ایران در مقایسه با مرد ایرانی دچار ستم مضاعف می‌باشد ولی با همه این احوال باید در نظر داشته باشیم که مسیر سازماندهی جنبش زنان ایران از عرصه زندگی صنفی و اجتماعی و اقتصادی آن‌ها عبور می‌کند و همین

مسیر تشکل و سازماندهی آنها است که باعث می‌گردد تا جنبش مطالباتی زنان ایران از کانال جنبش مطالباتی اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران در کنار مردان بگذرد. برای نمونه جنبش پرستاران ایران را که بیش از ۸۰ درصد این جنبش زن می‌باشند و کمتر از ۲۰ درصد آنها مرد هستند در این رابطه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا توسط آن بتوانیم به تشریح و توضیح موضوع فوق بپردازیم. در رابطه با جنبش مطالباتی پرستاران ایران:

اولا باید توجه داشته باشیم بستر سازماندهی و تشکل ۸۰ درصد از نیروی کمی این جنبش یعنی زنان پرستار در عرصه مبارزه صنفی و جنبش مطالباتی این گروه اجتماعی می‌باشد، آنچنانکه در این رابطه ما حق نداریم در عرصه جنبش مطالباتی پرستاران ایران اقدام به تفکیک جنسی و تفکیک تشکیلاتی بکنیم.

ثانیا در عرصه جنبش مطالباتی پرستاران ایران، کل پرستاران ایران نسبت به وظایف سنگین و حساسی که دارند گرفتار مشکلات مشترکی مثل «سختی کار» و «قلت دستمزد» و «شیفتی و نوبتی بودن کار» همراه با «نامعین بودن ساعات کار به علت نیاز شبانه و روزی بیماران به مراقبت» و «تبعیض بین درآمد آنان با کادر درمانی» بطوریکه در جامعه امروز ایران درآمد متوسط کادر پزشکی ایران بیش از ۳۰۰ برابر درآمد متوسط پرستاران ایران می‌باشد و «ضربه‌پذیری پرستاران در برابر بیماری‌های مسری و خطرناکی مثل هپاتیت و ایدز و غیره» به علت حضور فیزیکی و تماس مداوم آنها در محیط بیمارستان و بیمار می‌باشند. البته قبول داریم که زنان کارگر ایران علاوه بر مشکلات و فشارها و ستم‌های کارگاهی از یک تبعیض جنسی فرساینده و دستمزد کمتر و غیره در محیط کار رنج می‌برند، ولی این همه باعث نمی‌گردد تا در عرصه جنبش مطالباتی، جنبش زنان ایران سفره خود را از سفره مردان جدا کنند.

بنابراین، این موضوع فقط مختص جنبش مطالباتی پرستاران ایران نمی‌شود بلکه از آنجائیکه جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران دارای پتانسیل معین و محدودی می‌باشند، طبیعی است که به خودی خود و مستقل از دیگران نمی‌توانند تحولات کیفی در جامعه ایران به وجود آورند، لذا تنها در پیوند و هم بستگی

جمعی آنها است که امکان موفقیت و تحول برای جنبش مطالباتی مردم ایران فراهم می‌شود. البته این موضوع تضادی با آن ندارد که ما خواستار به رسمیت شناختن حق ایجاد تشکل مستقل برای زنان ایران به منظور تقویت جامعه مدنی در ایران بشویم تا جنبش زنان ایران در چارچوب این جامعه مدنی بتوانند برای دستیابی به خواسته‌های کلی و عام خود تلاش کنند و قطعاً مبارزه جنبش زنان ایران در راه دست یافتن به خواست‌های دموکراتیک و برابری خواهانه و رفع تبعیضات در این چارچوب عام می‌تواند دستاورد مثبتی داشته باشد، چراکه در فرهنگ فقه‌زده و استبدادزده و استعمارزده جامعه امروز ایران «حقوق زن» کلمه‌ایی بیگانه می‌باشد و ناآگاهی زنان ایران به حقوق خود آنچنان توسط فرهنگ فقه‌زده حاکم نهادینه شده است که مانع از نفوذ اندیشه‌های مترقی و برابری خواهانه جنبش سیاسی ایران به زنان ایران می‌شود.

ولی سخن ما در اینجا در خصوص سازماندهی و تشکل بخشی جنبش زنان ایران می‌باشد که معتقدیم می‌بایست از کانال جنبش مطالباتی آنها در عرصه مبارزه صنفی - سیاسی آنها در کارگاه و کارخانه و نهادهای کاری آنها بگذرد و در همین رابطه است که آنچه در خصوص جنبش مطالباتی پرستاران مطرح کردیم همه آنها در خصوص جنبش مطالباتی معلمان یا کارگران نیز صادق می‌باشد چراکه زنان معلم دارای خواست‌های مشترکی با مردان معلم می‌باشند، آنچنانکه زنان کارگر دارای خواست‌های مشترکی با مردان کارگر ایران هستند، مثل:

الف - باطل کردن قراردادهای موقت.

ب - افزایش دستمزدها مطابق نرخ واقعی تورم.

ج - تامین امنیت شغلی.

د - ایجاد سندیکا‌های مستقل کارگری، ولی البته در برابر این خواست مشترک کارگران در عرصه جنبش مطالباتی جامعه ایران زنان کارگر ایرانی دارای خواسته‌های مستقل از مردان کارگر نیز می‌باشند، مانند:

۱ - دریافت مزد مساوی با مردان در برابر کار همسان.

- ۲ - حق استفاده زنان کارگر از ۶ هفته مرخصی قبل و بعد از زایمان.
- ۳ - در اختیار قرار دادن زمان و فرجه مناسب برای زنان کارگر در طول کار به منظور شیر دادن به نوزاد خود.
- ۴ - تاسیس مهد کودک برای نگهداری کودکان زنان کارگر.
- ۵ - قدغن کردن اشتغال زنان کارگر به کارهای سخت.
- ۶ - لغو تبعیضات جنسی، ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه حتی همین خواسته‌های خودویژه زنان کارگر ایران تنها در عرصه جنبش مطالباتی کارگران ایران قابل پیگیری و دست یافتنی می‌باشند و هرگز نباید اینچنین فکر کرد که زنان کارگر ایران مستقل از مردان کارگر می‌توانند جهت دستیابی به این خواسته‌های خود، جنبش مطالباتی مستقلی از کارگران مرد ایجاد کنند، بلکه بالعکس نکته‌ای که نباید از نظر دور بداریم اینکه جنبش مطالباتی کارگران ایران هرگز نباید اقدام به تفکیک جنسی یا تفکیک کارگاهی بکنند.

ج - ماحصل آنچه گفته شد:

- ۱ - بدون دامن زدن به جنبش مطالباتی، جنبش‌های دموکراتیک اعم از جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویان، جنبش دانش آموزان، جنبش معلمان، جنبش کارمندان، جنبش پرستاران، جنبش روزنامه نگاران، جنبش حقوق دانان و غیره نمی‌توانند جهت دستیابی به جامعه مدنی بسترسازی کنند.
- ۲ - اعتلای جنبش مطالباتی جنبش‌های فوق در گرو حضور وسیع و سازمان‌یافته و تشکل و سازماندهی گروه‌های اجتماعی می‌باشد.
- ۳ - جنبش‌های مطالباتی تشکل‌های گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران، بهترین بستر جهت تعمیق مبارزه دموکراتیک در جامعه امروز ایران می‌باشند.
- ۴ - از آنجائی که پتانسیل هر یک از گروه‌های مختلف اجتماعی جدای از دیگر گروه‌ها

در عرصه جنبش مطالباتی محدود می‌باشد و به صورت منفرد هیچ یک از گروه‌های اجتماعی جامعه ایران نمی‌توانند در کانتکس جنبش مطالباتی خود بسترساز تحول‌های کیفی باشند، بنابراین اعتلای جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف جامعه ایران در راه دستیابی به خواسته‌های حداقلی و حداکثری خود در گرو پیوند و اتحاد بین گروه‌های مختلف جامعه ایران می‌باشد.

۵ - گرچه هدف حداقلی هر یک از گروه‌های اجتماعی جامعه ایران در عرصه جنبش مطالباتی باید تلاش در جهت دستیابی به خواسته کنکریّت صنفی خود باشد، ولی موفقیت این گروه‌ها در هدف حداقلی خود در گرو حرکت در چارچوب هدف حداکثری که اهداف دموکراتیک در کانتکس اصلاحات بنیادین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و دستیابی به جامعه مدنی می‌باشد.

۶ - جامعه مدنی در ایران خروجی نهائی جنبش اعتلا یافته و سازماندهی شده و تشکل یافته مطالباتی گروه‌های مختلف در پیوند با یکدیگر از کارگران تا معلمان و زنان و پرستاران و کارمندان و غیره می‌باشد.

۷ - دستیابی به جامعه مدنی در جامعه ایران امروز از طریق ریختن ورقه رای به صندوق‌های انتخابات و حل شدن در تضادهای جناح‌های داخلی قدرت بر سر تقسیم قدرت ممکن نیست، بلکه بالعکس تنها از طریق تکیه بر جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری همراه با دامن زدن به جنبش مطالباتی این گروه‌های اجتماعی و سازماندهی و تشکل آن‌ها و ایجاد پیوند و هم بستگی بین آن‌ها امکان پذیر است.

۸ - تحول زیرساختی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران تنها از طریق اصلاحات بنیادین به وسیله جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشد.

۹ - موفقیت مبارزه آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه جامعه ایران در گرو فرایندی دیدن این مبارزه است و به همین دلیل بعد از بیش از صد سال که از انقلاب دموکراتیک مشروطیت در ایران می‌گذرد جامعه ایران باید امروز بداند که دموکراسی برای آن‌ها یک امر طبیعی نیست بلکه میوه نهائی یک مبارزه دائمی نظری و عملی می‌باشد.

۱۰ - جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف جامعه امروز ایران نخستین فرایند مبارزه دموکراتیک و کلید واژه استراتژی نیل به جامعه مدنی در ایران می‌باشد.

۱۱ - مبارزه دموکراتیک جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران در راه دستیابی به جامعه مدنی قدرتمند در ایران در شرایط فعلی از مضمون جنبش رهائی‌بخش برخوردار می‌باشد.

۱۲ - تنها در چارچوب پیوند گروه‌های مختلف جامعه ایران به وسیله اعتلای جنبش مطالباتی و سازماندهی و تشکل آن‌ها امکان ایجاد توازن قوا بین بالائی‌ها و پائینی‌های قدرت در جامعه امروز ایران وجود دارد.

۱۳ - همبستگی اجتماعی در عرصه مبارزه دموکراتیک همگام با اعتلای جنبش مطالباتی جنبش‌های سه گانه رمز موفقیت مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران می‌باشد.

۱۴ - تقویت جامعه مدنی در ایران در گرو به رسمیت شناختن حق تشکل‌های مستقل گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران برای حضور در جنبش مطالباتی سراسری جامعه امروز ایران می‌باشد.

۱۵ - تنها در چارچوب تکوین جنبش مطالباتی جنبش‌های سه گانه جامعه امروز ایران است که گروه‌های مختلف امروز جامعه ایران می‌توانند امیدوار بشوند که راه کسب حق و حقوق از دست رفته آن‌ها از مسیر روش‌های مدنی و اصلاحات تدریجی بنیادین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌گذرد.

۱۶ - موفقیت مبارزه دموکراتیک آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در هر جامعه‌ای به خصوص در جامعه ایران در گرو آزادی زنان جامعه می‌باشد، آنچنانکه می‌توان به ضرس قاطع اعلام کرد که بدون آزادی زنان امکان دستیابی به حداقل خواسته دموکراتیک در عرصه مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود ندارد.

۱۷ - دستیابی به حقوق از دست رفته زنان ایران تنها در چارچوب تحقق عدالت حقوقی در کنار عدالت اقتصادی و اجتماعی ممکن می‌باشد.

- ۱۸ - بدون تحقق عدالت حقوقی امکان نفی آپارتاید جنسی در جامعه ایران نیست.
- ۱۹ - خواست برابری خواهانه و دموکراتیک جامعه زنان ایران، امروز از کانال تحقق عدالت حقوقی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی ممکن شدنی است.
- ۲۰ - شعارهای فرمالیته و فرمایشی رژیم مطلقه فقهاتی در حمایت از زنان امروز ایران مثل:

الف - اشتغال زنان با محوریت خانواده.

ب - اشتغال نیمه وقت زنان.

ج - کاهش ساعت کار زنان.

د - افزایش مرخصی زایمان زنان بدون بسترسازی اقتصادی و اجتماعی به نفع زنان (در همین رابطه محمد حسن زاد معاون فنی و درآمد سازمان تامین اجتماعی در گفتگوی با ایسنا اعلام کرد که ۴۷ هزار زن از ۱۴۵ هزار زنی که در ۱۸ ماهه گذشته از مرخصی ۶ ماهه زایمان استفاده کرده‌اند در بازگشت به کار پس از مرخصی از کار اخراج شده‌اند).

ه - دور کاری زنان.

و - سیاست تفکیک جنسی.

ز - سیاست بالا بردن نرخ باروری زنان.

ح - اشتغال پاره وقت زنان.

ط - تشویق بازنشستگی زودرس زنان، تلاشی در راستای محصور و محدود کردن زنان در چارچوب خانه، همچنین به چالش کشیدن امنیت شغلی زنان ایران در شرایط فعلی جامعه بحران‌زده ایران می‌باشد که خود بسترساز حذف تدریجی زنان ایران از فعالیت اجتماعی و اقتصادی نیز هست.

۲۱ - فرهنگ مردسالارانه و پدرسالارانه در کنار آپارتاید جنسی که امروز فشار کمرشکنی بر زنان ایران وارد کرده است و باعث شده است تا سختی مضاعف و چند

گانه‌ائی در جامعه استبدادزده امروز ایران بر زنان ایران تحمیل کند، مولود اسلام فقهاتی و استحمار فقهی جامعه ایران می‌باشد چراکه نظام حقوقی اسلام فقهاتی بر چهار تبعیض استوار می‌باشد:

الف - تبعیض زن و مرد.

ب - تبعیض مسلمان و نامسلمان.

د - تبعیض برده و برده‌دار.

ه - تبعیض فقیه و غیر فقیه.

۲۲ - فقر و فحشا و اعتیاد و پدیده کودکان خیابانی و تن فروشی و ناهنجاری‌های دیگر امروز جامعه ایران باعث گردیده تا هزینه مبارزه رهایی‌بخش زن ایرانی در جامعه امروز ایران صد چندان شود.

۲۳ - حذف زنان ایرانی از حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران و خانه‌نشین کردن آن‌ها در راستای سیاست افزایش نرخ باروری، برنامه‌ائی است که رژیم مطلقه فقهاتی امروز دنبال می‌کند.

۲۴ - محروم کردن زنان ایران از اساسی‌ترین حقوق دموکراتیک خود که حق سازماندهی و تشکل مستقل می‌باشد توسط رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سالی که از عمر این رژیم می‌گذرد، بزرگ‌ترین ضربه به مبارزه برابری طلبانه زنان ایران وارد کرده است.

۲۵ - مجوز قانونی برای ازدواج‌های مکرر مردان بدون اجازه همسر به صورت ازدواج‌های موقتی یا دائمی بستر ساز فحشا و بزهکاری و فشار مضاعف بر زنان امروز جامعه ایران شده است.

۲۶ - حاکمیت نظام حقوقی اسلام فقهاتی در چارچوب آپارتاید جنسی باعث گردیده است تا زن در جامعه امروز ایران به موجودی درجه دوم بدل شود.

۲۷ - محدود کردن نقش زن ایرانی به تولید مثل و اداره خانه شعاری است که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته جهت محروم کردن زن ایرانی از حضور در

حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می‌دهد.

۲۸ - اجرای قانون تفکیک جنسی در بیش از ۶۰ دانشکده و ادامه آن در شهرداری تهران گامی دیگر در راستای منفعل کردن زن ایرانی در بستر جنبش مطالباتی خود می‌باشد.

۲۹ - سیاست افزایش جمعیت در عرصه رقابت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بر هلال شیعه خاورمیانه و تلاش در جهت رسانیدن جمعیت ایران - طبق گفته خامنه‌ای - به ۱۵۰ میلیون نفر، در این رقابت در ایرانی که امروز حتی به لحاظ آب و هوا توان داشتن بیش از ۴۰ میلیون نفر جمعیت ندارد فشار مضاعف دیگری است که بر گرده زن ایرانی امروز وارد شده است.

۳۰ - گرچه مبارزه زنان ایران در راه دستیابی به خواست‌های دموکراتیک و برابری خواهانه دارای پیشینه تاریخی می‌باشد اما آنچه که به صورت مشخص در طول بیش از صد سالی که از انقلاب دموکراتیک مشروطیت می‌گذرد باعث شکست این مبارزه زنان ایران شده است، فرهنگ و سنت و نظام حقوقی فقه‌زده ایران می‌باشد و لذا تا زمانی که این چتر حقوقی تبعیض‌آمیز نفی نشود امکان رهائی زن ایرانی وجود ندارد و صد البته تا زمانی که زن ایرانی به رهائی نرسد، اگر صد انقلاب دیگر هم در جامعه ایران بشود، باز آس همان آس است و کاسه همان کاسه.

۳۱ - علت اینکه انقلاب دموکراتیک مشروطیت ایران نتوانست زن ایرانی را در مسیر رهائی قرار دهد و تا ۵۰ سال بعد زن ایرانی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در تعیین سرنوشت خود نداشت و او را در ردیف «مهجورین» و «نابالغان» به حساب می‌آوردند، حاکمیت اسلام فقهاتی زن ستیز بر نظام حقوقی، زائیده انقلاب مشروطیت بود.

۳۲ - آگاه‌سازی و سازماندهی زنان ایران در تشکلهای صنفی و سیاسی در عرصه جنبش مطالباتی و نهادینه مبارزه آنها تنها مسیر رهائی زن ایرانی در جامعه فقه‌زده و استبداد می‌باشد.

۳۳ - بی‌حقی زنان ایرانی در جامعه مردسالار و پدرسالار امروز ایران آنچنان در فرهنگ و سنت تاریخی ایران به علت فقه زدگی نهادینه شده است که امروز آپارتاید جنسی

جزء اعتقاد مردم ایران شده است.

۳۴ - نهادینه شدن نظام حقوقی فقهزده ایران در جامعه امروز ایران آنچنان فراگیر و گسترده می‌باشد که باعث شده است تا سدی در برابر نفوذ اندیشه‌های نو و مرفعی و برابری خواهانه به ذهنیت زنان ایران ایجاد کند.

۳۵ - فراموش کردن و نادیده گرفتن جایگاه استراتژیک حقوق زن ایرانی در تحقق و دستیابی به دموکراسی و جامعه مدنی باعث گردید تا جنبش سیاسی ایران نسبت به حقوق زن ایرانی و جنبش مطالباتی زن ایرانی بیگانه شود و همین بیگانگی بسترساز رکود فعلی جنبش مطالباتی زن ایرانی در جامعه امروز ایران شده است.

۳۶ - تا زمانی که زن ایرانی نتواند در همه شئون اجتماعی و سیاسی و حقوقی و اقتصادی در برابر مرد ایرانی از حق برابری برخوردار گردد، هر گونه مبارزه تحول‌گرایانه در جامعه ایران شکست خواهد خورد.

۳۷ - حق شرکت در تعیین سرنوشت و برابری حقوق زن و مرد در راس خواسته‌های جنبش مطالباتی زن ایرانی در بیش از صد سال بعد از مشروطیت می‌باشد.

۳۸ - آنچنانکه علامه دهخدا گفت: «انسان آزاد خلق می‌شود. لذا باید آزاد زندگی کند و آزاد بمیرد»، بنابراین «هر کس را که عقیده بر آن باشد که زنان ایران نباید از حقوق اجتماعی بهره‌مند شوند نباید او را انسان خواند.»

۳۹ - علت اینکه تا سال ۱۳۳۰ یعنی ۴۵ سال بعد از فرمان مشروطیت زنان ایران حتی بر روی کاغذ هم از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، حاکمیت نظام حقوقی اسلام فقه‌ای بر سنت و اندیشه و فرهنگ مردم ایران بود.

۴۰ - اگر مجلس رژیم مطلقه فقه‌ای تصویب می‌کند که ازدواج موقت نیاز به ثبت رسمی ندارد و تعدد زوجات یا چند همسری را در جامعه امروز ایران قانونیت می‌بخشد، باید همه این‌ها در چارچوب همان نظام حقوقی زن ستیز اسلام فقه‌ای حاکم تبیین کنیم.

۴۱ - اجرای طرح عفاف و حجاب وزارت کشور رژیم مطلقه فقه‌ای گامی دیگر در راه

حذف زنان از حیات اجتماعی و خانه‌نشین کردن آن‌ها می‌باشد.

۴۲ - حذف زنان ایرانی از عرصه حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سرکوب جنبش مطالباتی زنان ایران بر ضد نابرابری و تبعیض جنسی، عامل رکود مبارزه دموکراسی طلبانه امروز جامعه ایران می‌باشد چراکه تا زمانی که نیمی از جمعیت ایران - یعنی زنان ایران - وارد مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی طلبانه نشوند هیچ باری در این رابطه به منزل نخواهد رسید.

۴۳ - حق طلاق، حق حضانت فرزند، حق مسافرت، حق ارث، حق قضاوت و غیره از ابتدائی‌ترین حقوق زنان ایران است که ۳۶ سال است که در رژیم مطلقه فقهاتی نفی می‌شود.

۴۴ - جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه دموکراتیک به علت نمایندگی از ۵۰ درصد جمعیت ایران، به عنوان پیشگام مبارزه دموکراتیک جامعه ایران برای دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک می‌باشند.

۴۵ - به چالش کشیده شدن امنیت شغلی زنان کارگر ایرانی امروز بزرگ‌ترین هدف رژیم مطلقه فقهاتی جهت خانه‌نشین کردن زن ایرانی در راستای سیاست افزایش جمعیت این رژیم می‌باشد.

۴۶ - خواسته مشترک زنان کارگر ایرانی با مردان کارگر در کانتکس جنبش مطالباتی کارگران ایران عبارتند از:

الف - باطل کردن قراردادهای موقت، که طبق گزارش خبرگزاری مهر در ۱۶ تیرماه ۹۴ بیش از ۹۳ درصد کل قراردادهای کارگران ایران به صورت موقت منعقد می‌گردد.

ب - افزایش دستمزدها مطابق نرخ واقعی تورم و دستیابی کارگران و زحمتکشان به مزد شرافتمندانه، که طبق گزارش خبرگزاری تسنیم در ۲۲ تیرماه ۹۴ بیش از ۷ میلیون کارگر ایرانی دستمزدی کمتر از ۷۱۲ هزار تومان می‌گیرند.

ج - تامین امنیت شغلی، که طبق گفته ربیعی وزیر کار بیش از ۷ میلیون کارگر

ایرانی در مشاغل غیر رسمی کار می‌کنند.

د - توقف خصوصی سازی.

ه - احیای حقوق سندیکائی و ایجاد تشکل و سندیکاهاى مستقل کارگری، می‌باشد.

۴۷ - خواسته خودویژه جنبش مطالبات زنان کارگر ایران که مختص خود کارگران زن ایرانی می‌باشد عبارتند از:

الف - دریافت مزد مساوی با مردان کارگر در برابر کار همسان.

ب - حق استفاده زنان کارگر از ۶ هفته مرخصی قبل زایمان و مرخصی بعد از زایمان.

ج - تاسیس مهد کودک در کنار کارگاه.

د - در اختیار قرار دادن زمان مناسب جهت شیر دادن به نوزاد در زمان حضور در کارگاه.

ه - قدغن کردن اشتغال زنان به کارهای سخت.

و - لغو آپارتاید جنسی.

۴۸ - تصویب ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن مانند روز جهانی کارگر و اعلام تعطیلی آن برای زنان ایرانی جهت اعتراض زنان ایران همگام با زنان جهان نسبت به شرایط غیر عادلانه‌ای که به خصوص با پیدایش نظام سرمایه‌داری بر آنان تحمیل گردیده است.

«جنیش زنان ایران»

در مسیر

«رهائی»

جهت تجهیز ذهن مخاطب، مقدماتاً با طرح چند سؤال به تحلیل و تبیین و آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران می‌پردازیم.

سؤال اول: همان سوالی است که قبلاً در «نشر مستضعفین، ارگان عقیدتی - سیاسی، جنبش پیشگام مستضعفین ایران» در باب جنبش دانشجویان ایران مطرح کردیم و آن اینکه، آیا جنبش زنان ایران یک جنبش پیشرو است، یا برعکس یک جنبش پیشگام، یا آنچنانکه در چهل سال (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷) شاهد بودیم، یک جنبش پیشاهنگ است؟

سؤال دوم: اگر باور به «پیشرو بودن، جنبش زنان ایران داریم»، چرا این جنبش در طول ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به عنوان خاکریز اول، مورد حملات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفته است؟

سؤال سوم: چرا در مقایسه، انقلاب مشروطیت با انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷، انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ یک انقلاب زنانه‌تر می‌باشد و نقش زنان در انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ پررنگ‌تر از نقش مردان بوده است؟

سؤال چهارم: چرا طرح شعار «تساوی حقوق زن و مرد» توسط جنبش مطالباتی و

جنبش زنان ایران، در طول ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی (از بهمن ماه ۵۷ الی الان)، در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به مثابه نفی رویکرد نظری فقهاتی و ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است؟ و در این رابطه، در ۳۸ سال گذشته «تنها سنگری که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاضر به حداقل عقب‌نشینی در برابر آن نشده است، همین سنگر آپارتاید یا تبعیض جنسیتی بوده است؟

سؤال پنجم: چرا در برابر مؤلفه‌های مختلف تبعیض اقتصادی و تبعیض اجتماعی و تبعیض سیاسی، حقوق زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۸ گذشته، «تبعیض حقوقی، یا آپارتاید جنسیتی زنان، نقش کلیدی دارد» و تا زمانیکه این ستم مضاعف از دوش زنان ایران برداشته نشود، «امکان رهائی از ستم تبعیض اقتصادی و تبعیض سیاسی و تبعیض مدنی و تبعیض قضایی و تبعیض اجتماعی»، برای زنان ایران وجود ندارد؟

سؤال ششم: چرا کلید واژه تحقق دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی به عنوان یک «نظام اجتماعی» (نه یک شکل حکومتی) در جامعه ایران، تحقق تساوی حقوق زن مرد، یا نفی آپارتاید جنسیتی زنان ایران است؟

سؤال هفتم: چرا در چارچوب «مبارزه با ستم آپارتاید یا تبعیض جنسیتی» تحمیل شده بر زنان ایران در لوای شعار «تساوی حقوق زن و مرد، آزادی‌های اجتماعی زنان ایران، باید در کادر آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی زنان ایران، مطالبه شود» و طرح مکانیکی آزادی‌های اجتماعی جدای از آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی برای زنان ایران، بسترساز انحراف جنبش مطالباتی زنان ایران می‌گردد؟

سؤال هشتم: چرا در چارچوب تبیین هیرارشیک مؤلفه‌های اجتماعی و سیاسی حقوق زنان ایران، دستیابی به آزادی‌های مدنی، مقدم و لازمه دستیابی به آزادی‌های سیاسی، زنان ایران می‌باشد؟

سؤال نهم: چرا در چارچوب تبیین هیرارشیک مؤلفه‌های تبعیض اقتصادی حاکم بر زنان ایران، «مبارزه با فقر» زنان ایران، باید در چارچوب مبارزه با «نابرابری‌های» حاکم بر زنان ایران صورت بگیرد؟ به عبارت دیگر، آیا در عرصه تبیین هیرارشیک مؤلفه‌های

تبعیض اقتصادی زنان ایران، «نابرابری بر فقر غلبه دارد، یا فقر بر نابرابری؟» فراموش نکنیم که در رویکرد «دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی» (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری بعد از جنگ دوم جهانی مغرب زمین) جوهر دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی (به عنوان یک نظام اجتماعی، نه شکل حکومتی) مبارزه دو مؤلفه‌ای با:

الف - نابرابری،

ب - فقر، مشخص می‌سازد.

در همین رابطه است که در این رویکرد، آنچنانکه فقر به دو مؤلفه:

الف - فقر اقتصادی،

ب - فقر فرهنگی تقسیم می‌شوند، نابرابری به مؤلفه‌های:

۱ - نابرابری‌های قضایی و حقوقی،

۲ - نابرابری‌های سیاسی،

۳ - نابرابری‌های مدنی،

۴ - نابرابری‌های اقتصادی،

۵ - نابرابری‌های اجتماعی، تقسیم می‌گردند.

بنابراین در این رابطه است که شعار دو مؤلفه‌ای محوری دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی، یعنی شعار «نان و آزادی» در پاسخ به دو شکاف بزرگ «فقر و نابرابری» تنظیم یافته است. به این ترتیب که شعار «نان، در برابر شکاف فقر می‌باشد»، آنچنانکه شعار «آزادی در برابر شکاف نابرابری قرار دارد». به همین دلیل است که می‌توانیم داوری کنیم که در رویکرد «دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی» (نه سوسیال دموکراسی بعد از جنگ بین‌الملل دوم مغرب زمین که جوهر سرمایه‌داری دارد) «فقر» غیر از «نابرابری» است و «نابرابری بستر ساز فقر می‌باشد، نه فقر بستر ساز نابرابری»؛ و «مبارزه با نابرابری‌ها، ارجحیت و اولویت دارد بر مبارزه با فقر».

هر چند که از نظر شریعتی «مبارزه با نابرابری‌ها، شامل مبارزه با فقر هم می‌گردد» اما

«مبارزه با فقر الزاماً به مبارزه با نابرابری‌ها منتهی نمی‌شود»؛ و «پوپولیسم، مولود مبارزه مکانیکی و غیر ساختاری با فقر است»؛ زیرا در شرایطی که نابرابری‌ها در جامعه بیداد می‌کند، پوپولیسم می‌خواهد خارج از برخورد ساختاری با نابرابری‌ها و فقر، به درمان مکانیکی فقر بپردازد؛ و علت شکست تاریخی پوپولیسم در ایران و در آمریکای لاتین و جهان، همین برخورد مکانیکی و غیر ساختاری با فقر جامعه خارج از چارچوب برخورد با نابرابری‌های موجود در آن جامعه می‌باشد؛ و صد البته «اهمیت رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی در این است که او مبارزه با فقر را در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های سیاسی و مدنی و مذهبی و نژادی و حقوقی مطرح می‌کند»؛ و «دموکراسی را کنترل از پائین جامعه تعریف می‌کند»؛ و «دموکراسی را مترادف با سرمایه‌داری نمی‌داند»؛ و بین «لیبرالیسم و دموکراسی تفاوت قائل می‌شود» و معتقد است که «قبل از ظهور سرمایه‌داری، دموکراسی وجود داشته است»؛ و شهر - دولت‌های یونان باستان در پنج قرن قبل از میلاد مسیح، نمونه‌های اولیه و ابتدائی از دموکراسی می‌داند.

البته شریعتی «لیبرالیسم، در مؤلفه‌های مختلف آن، اعم از لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اخلاقی، مولود ظهور سرمایه‌داری در جهان می‌داند» و او برعکس «دموکراسی که کنترل از پائین تعریف می‌کرد، لیبرالیسم را کنترل از بالا توسط طبقه و هیئت حاکمه تبیین می‌نمود.»

سؤال دهم: چرا جان استوارت میل، از نظریه‌پردازان لیبرالیسم ستیزه‌گر اروپا، معتقد است که گرچه «زنان در عرصه دموکراسی - لیبرالیستی باید حق رأی داشته باشند، اما کارگران، اعم از کارگران زن و کارگران مرد، به خاطر اینکه مالیات نمی‌پردازند و توان پرداخت مالیات هم ندارند، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن ندارند؟» قابل ذکر است که از نظر جان استوارت میل، «کسانی که سواد ندارند و کسانی که مالیات نمی‌پردازند، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن هم ندارند» و طنز تاریخ اینجا است که امروز، در آمریکا یعنی بزرگترین دژ لیبرال دموکراسی و کاپیتالیسم جهان، کسی وارد کاخ سفید شده است (ترامپ) که به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌دار آمریکا، از سال ۲۰۰۷ تا کنون مالیات پرداخت نکرده است.

سؤال یازدهم: چرا جنبش زنان ایران، در قیاس با جنبش دانشجویان و جنبش کارگران و جنبش معلمان ایران، به لحاظ تشکل یابی و سازمان‌گری و استقلال تشکیلاتی، در فازی مؤخر بر جنبش‌های دیگر جامعه امروز ایران قرار دارند؟

سؤال دوازدهم: چرا در چارچوب مبارزه نظری و عملی جهت نفی آپارتاید جنسیتی زنان ایران، ما موظفیم ابتدا به تبیین «زن به عنوان یک انسان» در برابر «مرد به عنوان یک انسان»، بپردازیم؟

قابل ذکر است که تا زمانیکه ما بر این باور فلسفی دست پیدا نکنیم که «زن فی نفسه، مانند مرد یک انسان است» هرگز نخواهیم توانست در مبارزه با آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی، توسط شعار تساوی حقوق زن و مرد موفق شویم. فراموش نکنیم که آب‌شخور تمام تبعیضات نظری و عملی اسلام فقهاتی شیعه و سنی، در طول بیش از هزار سال گذشته عمر آن، چه در عرصه فلسفی و چه در عرصه کلام و چه در عرصه فقهی «تبیین فلسفی زن، خارج از چارچوب فلسفی انسان و مرد می‌باشد»، یعنی آنچنانکه ملاصدرا و ملاحادی سبزواری مدعی هستند «اصلاً زن، فی نفسه یک حیوان می‌باشد که خداوند جهت تولید نسل، در اختیار مردان قرار داده است.»

طبیعی است که این رویکرد تبیینی و فلسفی به زن، تعیین‌کننده زیرساخت تمامی تبعیضات حقوقی و فقهی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و مدنی بر زن در اسلام فقهاتی شیعه و سنی می‌باشد؛ و لذا تا زمانیکه این رویکرد فلسفی یونانی‌زده افلاطونی و ارسطوئی به خلقت زن، استحاله نظری و فلسفی نگردد، هر گونه برخورد نظری در راستای تساوی حقوق زن مرد، سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد؛ زیرا به همین دلیل بود که حتی مدرس هنگامیکه در مجلس، صحبت از تساوی حقوق سیاسی زن و مرد شد و صحبت از حق رأی دادن زنان ایرانی گردید، در برابر این رویکرد اعلام کرد که خطرناک‌ترین نظریه ضد اسلامی مطرح شده است.

باز در همین رابطه بود که بروجردی در دهه بیست پس از اینکه توانست به عنوان مرجع بلامنازع اسلام فقهاتی بر کرسی مرجعیت شیعه فقهاتی تکیه بزند، گروهی تحت نظر محمد مجتهدی شبستری تعیین کرد تا به لحاظ فیزیولوژی به تشریح علمی ضعف

مغزی و فکری زنان بپردازند، چراکه بروجردی می‌دانست که با طرح توحید فلسفی خلقت زن و مرد، زیرساخت هزار ساله اسلام فقاهتی به یکباره فرو خواهد ریخت؛ زیرا هر چند اسلام هزار ساله فقاهتی و روایتی، بر چهار تبعیض:

۱ - تبعیض زن و مرد،

۲ - تبعیض برده و برده‌دار،

۳ - تبعیض کافر فقهی و مسلمان فقهی،

۴ - تبعیض فقیه یا روحانی، با مردم غیر روحانی، استوار می‌باشد، در میان این چهار تبعیض، «تبعیض زن و مرد» نقش محوری دارد؛ و دلیل آن این می‌باشد که علاوه بر اینکه از آغاز الی الان، ستم مضاعف واقعیت تاریخی و اجتماعی داشته است، در اسلام روایتی شیعه و سنی، تبعیض جنسیتی از پشتوانه روایت‌های زیادی برخوردار می‌باشد؛ و به همین دلیل، اگر زمانی اسلام فقاهتی حاکم بر ایران بتواند توسط تز تشخیص مصلحت نظام حکومتی خود، به لحاظ نظری و عملی از تبعیض برده و برده‌دار و تبعیض کافر فقهی بر مسلمان فقهی، در عرصه حقوق شهروندی و مدنی و تبعیض آخوند با غیر آخوند دست بردارد، هرگز نخواهد توانست از تبعیض جنسیتی زن و مرد دست بردارد.

یادمان باشد که خمینی که از سال ۴۱ مبارزه سیاسی خودش را با مخالفت «با انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان در جریان شورای ایالتی و ولایتی استارت زد» حتی پس از انقلاب بهمن ۵۷ نخستین اشکالی که بر متن قانون اساسی پیشنهادی حسن حبیبی گرفت، «موضوع تساوی حقوق زن و مرد بود» که حسن حبیبی در قانون اساسی پیشنهادی خود مطرح کرده بود.

در همین رابطه بود که شریعتی برعکس علامه محمد اقبال لاهوری (سرسلسله جنبان پروژه بازسازی اسلام تطبیقی)، در چارچوب پروژه بازسازی اسلام خود در اسلام‌شناسی ارشاد (نه اسلام‌شناسی مشهد)، توسط تبیین «توحید فلسفی، در شاخه‌های مختلف، انسانی و اجتماعی و تاریخی، با محور قرار دادن مؤلفه انسان در چارچوب داستان خلق انسان که از نظر او آدم در قرآن همان نوع انسان می‌باشد، کوشید قبل از هر موضوع به تبیین فلسفی توحید در خلقت زن و مرد بپردازد تا توسط آن ستون خیمه اسلام

فقاہتی و اسلام روایتی را به چالش بکشد.»

سؤال سیزدهم: چرا در رویکرد اسلام فقاہتی تبعیض جنسیتی و تبعیض سیاسی و تبعیض مدنی و تبعیض اقتصادی زنان ایران در موضوع حجاب و دخالت در پوشش زنان نمودار پیدا کرده است؟ عنایت داشته باشید که در طول ۳۸ سال گذشته رژیم مطلقه فقاہتی کوشیده است تا از کانال حجاب و دخالت در پوشش زنان ایران، به تبعیضات سیاسی و فقهی و قضایی و اقتصادی و مدنی زنان ایران مشروعیت فقهی ببخشد. آنچنانکه برعکس آن، باز در این رابطه بوده است که در ۳۸ سال گذشته، در یک رابطه عکس‌العملی، زنان ایران هم در راستای مبارزه با آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقاہتی، از طریق مبارزه با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقاہتی به مبارزه با تبعیضات حاکم بر خویش پرداخته‌اند.

در نتیجه، همین انحراف تحمیلی بر زنان ایران باعث گردیده است تا زنان ایران در برابر آزادی‌های اجتماعی و مدنی و سیاسی، «اولویت اول به آزادی‌های اجتماعی بدهند، نه آزادی‌های مدنی و یا آزادی‌های سیاسی»: که این موضوع امروزه به صورت یک آسیب فراگیر و جدی در مبارزه زنان ایران می‌باشد، چراکه هر چند «اولویت دادن به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی می‌تواند بستر ساز تأمین آزادی‌های اجتماعی برای زنان ایران بشود، برعکس آن اولویت دادن به آزادی‌های اجتماعی نمی‌تواند در نهایت بستر ساز تأمین آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی برای زنان ایران بشود.»

فراموش نکنیم که در رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی اول و دوم، به علت اینکه این رژیم «جهت تزریق مدرنیته وارداتی از بالا و جهت مبارزه با سنت متصلب تاریخی و فقاہتی مردم ایران و مبارزه با اتوریته حوزه‌های فقاہتی، نیازمند به آزادی اجتماعی زنان ایران بود، لذا به همین دلیل رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی اول و دوم، به جای آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی برای زنان ایران، اولویت اول به آزادی اجتماعی زنان ایران دادند تا توسط آن، در پای آزادی‌های اجتماعی زنان، آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی زنان ایران قربانی بشود.»

سؤال چهاردهم: چرا تا زمانیکه دموکراسی در عرصه سوسیالیسم (نه سرمایه‌داری)

تعریف نشود، امکان اولویت دادن به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی برای زنان ایران وجود ندارد؟ فراموش نکنیم که مسیر رهائی زن مغرب زمین از قرن نوزدهم الی الان، به خاطر اینکه دموکراسی مغرب زمین به جای سوسیالیسم در عرصه سرمایه‌داری تعریف گردید، این امر باعث شد تا «در مغرب زمین، تساوی حقوق زن و مرد، در چارچوب لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی تعریف بشود»؛ که البته خود این امر بسترساز مطلق شدن، آزادی‌های اجتماعی زنان در مغرب زمین شده است.

سؤال پانزدهم: چرا در ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم بر جامعه ایران، این رژیم جهت دستیابی به رویکرد نظری و عملی زن‌ستیزانه خود پیوسته تلاش کرده است تا «زن خانواده، جایگزین زن اجتماعی» بکند؟ و در راستای این رویکرد بوده است که رژیم مطلقه فقهتی حاکم، جهت محصور و محدود کردن زن ایرانی به درون خانواده، کوشیده است تا توسط مکانیزم‌های اقتصادی و اجتماعی و تبلیغی، «تولید نسل، به عنوان وظیفه اصلی زن ایرانی تعریف نماید»؛ و با استحاله «زن اجتماعی به زن خانواده، حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی زن ایرانی را در پای محصور ساختن زن خانواده، ذبح نمایند.»

سؤال شانزدهم: چرا جریان‌های مختلف «رویکرد پیشاهنگی»، اعم از رویکرد حزب طراز نوین لنینیستی یا رویکرد ارتش خلقی مائوئیستی و یا رویکرد پیشاهنگی چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای، در چهل سال بین شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷، کوشیدند تا «توسط زن تشکیلاتی ایرانی منفرد از جامعه، مبارزه تشکیلاتی را جایگزین مبارزه مستقل سازمان‌گرایانه جنبش زنان ایران بکنند» که صد البته شکست خوردند، چراکه با این جایگزینی هر چند توانستند «زن سیاسی در تشکیلات پیشاهنگ خود بسازند، هرگز این زن تشکیلاتی پیرو استراتژی پیشاهنگی، نتوانست به صورت یک نهضت عمومی در عرصه جنبش زنان ایران رشد و تکثیر پیدا کند.»

به همین دلیل در سال‌های ۵۶ و ۵۷ برای اولین بار جنبش زنان ایران به صورت توده‌بی‌سازمان، در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران به صورت خودجوش و خودانگیخته ظاهر شدند. آنچنانکه خلاء «زن تشکیلاتی پیشاهنگ» در تمامی فرایندهای جنبش زنان ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و بعد از آن به صورت مطلق هویدا

بود. فراموش نکنیم که «شکست انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق» در دهه ۶۰ و ۷۰ که در راستای جنبش زنان ایران شکل گرفت، در این رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد، چراکه رهبری مجاهدین خلق توسط پروژه «زن تشکیلاتی پیشاهنگ در عرصه استراتژی ارتش خلقی» می‌خواستند «زن پیشاهنگ را جایگزین زن اجتماعی جنبش زنان ایران بکنند» که البته تا به امروز در این رابطه ناکام مانده‌اند و هرگز «زن تشکیلاتی و ارتش خلقی» آنها نتوانسته است که الگوی «زن اجتماعی» جنبش زنان ایران بشود.

البته مجاهدین در عرصه انقلاب ایدئولوژیک خود جهت پروژه «زن تشکیلاتی پیشاهنگ» خود، هم در عرصه استراتژی دچار اشتباه شدند و هم در عرصه تاکتیک؛ که اشتباه تاکتیکی آنها در این رابطه بستر تبلیغات مجاهدستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۸ سال گذشته توسط تبیین جنسی و اخلاقی کردن از آن شده است. نکته‌ای که در رابطه با جنبش اجتماعی زنان ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و بعد از آن نباید از نظر دور بداریم اینکه، این از آنجائیکه جنبش زنان ایران در سال‌های فوق صورت «توده بدون سازمان» داشتند و به صورت «توده بی‌شکلی» حرکت می‌کردند، همین امر باعث گردید تا این جنبش مانند جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزان ایران دنباله‌رو جنبش حاشیه‌نشینان شهری یا جنبش اجتماعی ایران بشوند؛ و بالطبع تحت هژمونی این جنبش قرار گیرند و خودبخود به صورت اتوماتیک تابع هژمونی روحانیت موج‌سوار از راه رسیده بشوند؛ که همین تابعیت کورکورانه، مولود توده بی‌شکل آنها باعث گردید تا به محض تثبیت حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی، «اولین قتل این نظام فقهاتی، جنبش زنان ایران باشد»؛ که تا امروز با تمام قوا رژیم مطلقه فقهاتی پس از گذشت زمان مصرفی جنبش زنان ایران، تلاش می‌کند تا به صورت همه جانبه، این جنبش را بیش از جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی و کارگری و معلمان و غیره در نطفه خفه نماید.

آنچنانکه می‌توانیم به ضرس قاطع در این رابطه داوری کنیم که اگر روز روزگاری به فرض محال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت اجباری و تحمیلی تن به قبول فعالیت مستقل جنبش کارگران و دانشجویان و دانش‌آموزان و معلمان و غیره بدهد، هرگز

حاضر نمی‌شود تن به استقلال و سازمان‌گری جنبش زنان ایران بدهد. به همین دلیل در این رابطه است که در تندپیچ‌های اعتلای جنبش زنان ایران، رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد تا «توسط تشکیلات حکومتی و توسط زن فقهاتی، بستر آلترناتیو جهت نابودی تشکیلات مستقل جنبش زنان ایران فراهم نماید» البته آنچنانکه در جریان «کمپین یک میلیون امضاء زنان ایران» شاهد بودیم، خود جنبش زنان ایران به این حساسیت خودویژه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نسبت به جنبش مستقل زنان ایران آگاهی دارند.

لذا در این رابطه بود که پیشکسوتان کمپین فوق تلاش کرده بودند «تا خواسته‌های خود را به چند مساله اولیه حقوقی و فقهی محدود کنند». هر چند که رژیم مطلقه فقهاتی، جهت مقابله با اولین تجربه کمپینی جنبش زنان ایران، در چارچوب فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، حتی توان تحمل این پراتیک حداقلی تشکیلاتی جنبش زنان ایران را نداشت؛ و لذا از پی آن بود که «سیاست بگیر و ببند و تیغ و داغ و درفش، در خصوص پیشکسوتان کمپین فوق به کار گرفت تا توسط آن نطفه اینگونه حرکات سازمان‌گرایانه و خودجوش و فراگیر جنبش زنان ایران را در نطفه خفه نمایند.»

پر پیداست که در این شرایط با این همه فشار استخوان‌سوزی که بر جنبش زنان ایران حاکم می‌باشد، تنها بستری که می‌تواند در شرایط فشار و اختناق حاکم زمینه‌ساز اعتلای جنبش زنان ایران بشود، «علاوه بر سازمان‌گری در عرصه شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، کم کردن هزینه مبارزه در عرصه فضای عینی و واقعی می‌باشد»، چراکه حقیقتی که جنبش زنان ایران در این شرایط با جمع‌بندی تجارب ۷۰ ساله گذشته خود باید به آن آگاهی داشته باشد این است که:

اولاً «استمرار حیات این جنبش در گرو استقلال تشکیلاتی این جنبش نسبت به تشکیلات حکومتی و جریان‌های پیشاهنگی می‌باشد» که می‌کوشند مانند چهار دهه گذشته (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷) جنبش زنان را به صورت دنباله حرکت و در خدمت استراتژی و تاکتیک خود در آورند؛ زیرا اگر جنبش زنان ایران واقعاً به این حقیقت دست یافته است که «کسب جایگاه تاریخی این جنبش (در چارچوب حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته مردم ایران) تنها توسط پیشرو بودن این جنبش ممکن شدنی و دست یافتنی

می‌باشد، نه جایگاه پیشاهنگی» و تنها توسط «استقلال تشکیلاتی‌اش است که این جنبش می‌تواند، به خواسته‌های حداقلی و حداکثری خود دست پیدا کند» لذا جهت تحقق این مقصود است که جنبش زنان ایران باید بر «استراتژی پیشرو و سازمان‌گری حول آن، همراه با استقلال تشکیلاتی تکیه نماید.»

ثانیاً «جنبش زنان ایران باید به این واقعیت مهم توجه کنند که شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی در شرایط اختناق حاکم، می‌توانند به عنوان مهم‌ترین بستر جهت سازمان‌گری زنان ایران به کار گرفته شوند.»

ثالثاً نکته مهم سومی که در این رابطه جنبش زنان ایران باید در این شرایط اختناق به آن عنایت داشته باشند اینکه، «رمز موفقیت این جنبش تنها و تنها در گرو فراگیر و سراسری شدن این جنبش می‌باشد». لذا در رابطه است که جنبش زنان ایران جهت فراگیر کردن کمی و کیفی این جنبش، باید علاوه بر «کاهش هزینه مبارزه سرانه، مبارزه جنبش مطالباتی زنان ایران را از کانال زندگی روزمره آنها عبور دهد»؛ زیرا زن ایرانی تنها زمانی به صورت فراگیر و سراسری حاضر به حضور در جنبش زنان ایران می‌شود که بداند این جنبش آنچنانکه از «مطالبات روزمره و کوتاه‌مدت تا درازمدت او دفاع می‌کند، حداقل هزینه و مالیات مبارزه از او اخذ می‌نمایند». لذا هر چه هزینه مبارزه بالاتر رود، باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌شود.

رابعاً جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که علاوه بر نیاز حیاتی این جنبش (جهت دستیابی به خواسته‌های حداقلی و درازمدت خود) به فراگیر و سراسری شدن تشکیلاتی و سازماندهی‌اش در میان زنان ایران، توسط شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، «پیوند تشکیلاتی این جنبش با شاخه‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از شاخه جنبش کارگری و شاخه جنبش دانشجویان و شاخه جنبش معلمان و مزدبگیران ضرورت حیاتی دارد». همین خودویژگی شرایط جنبش زنان ایران در این زمان تندپیچ تاریخ ایران باعث گردیده است تا «زن پیشرو» امروز جنبش زنان ایران در مقایسه با «زن پیشاهنگ» چهار دهه گذشته (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷) به دآوری بنشینند.

لذا در همین رابطه است که «زن پیشرو» امروز جامعه ایران معتقد است که پروژه «زن پیشاهنگ» رویکرد پیشاهنگی، در چهار دهه گذشته تاریخ ایران (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷) نتوانسته است به «حداقل فونکسیون و دستاوردی در عرصه اعتلای جنبش زنان ایران دست پیدا کنند»؛ زیرا اولین مشخصه پروژه «زن پیشاهنگ» هزینه بالای سرانه مبارزاتی آنها بوده است. لذا همین «هزینه بالای سرانه مبارزاتی زن پیشاهنگ» باعث گردید تا «زن پیشاهنگ» در چهار دهه تاریخ حرکت تحول خواهانه مردم ایران (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷)، نتواند بدل به «زن پیشرو» در عرصه جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بشود.

فراموش نکنیم که کف زدن زنان بیرون از گود نشسته ایران در چهار دهه فوق، در پای قهرمانان خود (زن پیشاهنگ) هرگز نمی‌تواند دلالت بر اجتماعی شدن «زن پیشاهنگ» در چهار دهه فوق باشد، چراکه آنچه‌آنکه برشت می‌گوید: «بدبخت آن جامعه و گروهی است که خود را نیازمند به قهرمان‌سازی می‌بیند»، چراکه به موازات قهرمان‌سازی آنها، آن گروه‌های اجتماعی در برابر آن قهرمانان، می‌کوشند تا به علت بالا رفتن هزینه سرانه مبارزه، خود را از صحنه دور نگه دارند؛ و این خندق امروز بین «زن پیشاهنگ» و «زن پیشرو» در ایران، مولود و سنتز همان پراتیک چهار دهه (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷) استراتژی پیشاهنگ در عرصه سه رویکرد تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایانه مدرن رژی دبره می‌باشد.

بنابراین برای اینکه جنبش امروز «زن پیشرو» زنان ایران بتوانند به صورت فراگیر و مستقل و سازمان یافته شکل بگیرند، «باید هزینه مبارزه برای زن ایرانی کاهش دهند» تا زن ایرانی بتواند در کنار زندگی عادی و روزمره خود، «وظایف مدنی و اجتماعی و حتی سیاسی خود را دنبال نمایند». پر واضح است که در این شرایط «شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی» می‌تواند نقش اول در عرصه «سازمان‌گری مستقل جنبش زنان ایران» داشته باشد.

سؤال هفدهم: با عنایت به اینکه مهم‌ترین ستم حاکم بر زنان جامعه ایران از ۳۸ سال قبل الی الان «ستم آپارتاید جنسیتی» می‌باشد، اگر «عدالت» و حرکت «عدالت‌طلبانه» در عرصه تاریخ بشر، تنها حرکت ستم‌ستیز آنها بوده است، مبارزه عدالت‌طلبانه امروز

جنبش زنان ایران با آپارتاید جنسیتی حاکم بر جامعه زنان ایران، دارای چه مضمون و جوهری از مبارزه عدالت طلبانه بشر می‌باشد؟

در رابطه با سؤال فوق آنچه که باید مد نظر قرار گیرد اینکه، آنچنانکه امام علی در حکمت ۴۳۷ - نهج البلاغه می‌فرماید: «عدالت خود فضیلت نیست، بلکه اجرای فضیلت است».

«وَسئِلَ (علیه السلام) أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ ، فَقَالَ (علیه السلام): الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يَبْخِرُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا - امام علی در پاسخ به سؤال فردی که از او در باب تفاوت بین «عدل» و «جود» می‌پرسد، می‌فرماید: علت برتری عدل بر جود این است که عدل هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد، در صورتی که جود، از جایگاه خود خارج می‌سازد» (نهج البلاغه صبحی الصالح - حکمت ۴۳۷ - ص ۵۵۳ - س - ۱۰).

بنابراین برعکس مولوی که جود و کرم خداوند را برتر از عدل خداوندی می‌داند،

تو مگو ما را بدان شه راه نیست با کریمان کارها دشوار نیست

مولوی - مثنوی

امام علی «عدالت را برتر از کرم و جود می‌داند». چرا که از نظر امام علی «عدالت خود اجرای فضیلت است، نه مانند جود و کرم که فی نفسه یک فضیلت می‌باشد». به همین دلیل از نگاه امام علی «عدالت یک اصل فرادینی و عام می‌باشد»، نه آنچنانکه اشاعره و مولوی می‌گویند:

آنچه آن خسرو کند شیرین بود چون درخت تین که جمله تین کند

مولوی - مثنوی

یک اصل درون دینی باشد، به همین دلیل اگر «عدالت اجرای فضیلت بدانیم» باید عنایت داشته باشیم که به موازات اینکه «تبعیض و جور و ظلم و ستم در جامعه بشری مادیت برونی و اجتماعی پیدا می‌کند، جهت مبارزه با این ظلم و ستم و جور تکوین یافته در جامعه بشری، عدالت به عنوان پرچم و شعار و اجرای فضیلت، باید باز تولید شود تا به

بازتعریف تبعیض و ظلم و ستم تکوین یافته در جامعه بشری بیردازد.»

به همین دلیل است که «عدالت در پهنای تاریخ بشر به عنوان یک امر دینامیک و به صورت یک حقیقت اجتهادپذیر، پیوسته به صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیسم) دارای شاخه‌های مختلفی شده است و در آینده حرکت تاریخ بشر، باز این شاخه‌های عدالت (در برابر تبعیض‌های تکوین یافته) بازتعریف خواهد شد.»

در این راستا است که می‌توانیم در برخورد با موضوع «عدالت تاریخی» (نه عدالت فراتاریخی و مجرد) سه رویکرد:

۱ - عدالت تطبیقی.

۲ - عدالت انطباقی.

۳ - عدالت دگماتیسم، از هم تفکیک نمائیم؛ زیرا در «عدالت دگماتیسم» خود عدالت (نه اجرای عدالت) به عنوان یک فضیلت تلقی می‌شود و عدالت یک امر دینی است که در چارچوب جوهر دینی آن تعریف می‌گردد که مصداق مشخص این رویکرد، همان رویکرد مولوی و نحله کلامی اشاعره می‌باشد که از زمان متوکل عباسی، با نابود کردن مکتب‌های دیگر کلامی در جهان اسلام، به عنوان تنها مکتب کلامی مطرح گردید. به عبارت دیگر، در رویکرد اشاعره و مولوی «عدالت به صورت فراتاریخی و به صورت دگماتیسم تعریف می‌گردد و جوهر این عدالت فراتاریخی و دگماتیسم در رویکرد اشاعره و مولوی توسط دین تعریف می‌شود»؛ و به همین دلیل، عدالت در رویکرد مولوی و اشاعره، خود به صورت یک فضیلت، الف - فردی (نه اجتماعی) و ب - فراتاریخی (نه تاریخی) در می‌آید. طبیعی است که در عدالت دگماتیسم مولوی و اشاعره، «هر چه آن خسرو (خداوند) می‌کند، شیرین می‌شود» و «عدالت بعد از تعریف دینی، از خدا و جهان و جامعه و غیره، معنی پیدا کند.»

در صورتی که در «عدالت انطباقی» که همان عدالت ارسطویی و افلاطونی می‌باشد و ارسطو و افلاطون نخستین تعریف کنندگان «عدالت انطباقی» بوده‌اند، «عدالت به صورت یک امر اخلاقی و فردی، تنها در چارچوب تعادل قوای مختلف غریزی انسان (که شامل قوه شهویه و قوه غضبیه و قوه عقلیه می‌باشند)، تعریف می‌گردد» به عبارت دیگر،

در «عدالت انطباقی» ارسطویی و افلاطونی، «عدالت با فرد و اخلاق، به صورت مجرد و فراتاریخی تعریف می‌شود و کاری به جامعه و محیط و تاریخ، ندارد؛ اما برعکس «عدالت دگماتیسم مولوی و اشاعره» و «عدالت انطباقی افلاطون و ارسطو»، در «عدالت تطبیقی» که برای اولین بار در چارچوب نهضت تسلسل توحیدی ابراهیم خلیل و در رأس آنها پیامبر اسلام و قرآن تعریف گردید، «عدالت»:

اولاً از صورت دگماتیسم درون دینی خارج شد و صورت فرادینی و حتی فراخدائی پیدا کرد،

ثانیاً عدالت از صورت فردی «عدالت انطباقی افلاطونی و ارسطویی» و «عدالت دگماتیسم» خارج گردید و صورت «اجتماعی» پیدا کرد.

ثالثاً عدالت از چارچوب استاتیک، فراتاریخی «عدالت انطباقی» و «عدالت دگماتیسم» خارج شد و به عنوان یک امر دینامیک به صورت تاریخی و اجتماعی، در برابر ایجاد تعادل اجتماعی بشر (که از بعد از پیدایش «قدرت» در جامعه بشری در اشکال مختلف مالکیت و زور و حکومت و تزویر، از گردونه توحیدی و تعادل اولیه خود خارج شده بود، «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...» سوره بقره - آیه ۲۱۳ درآمد). لذا هدف «عدالت تطبیقی» (برعکس عدالت انطباقی و عدالت دگماتیسم) «مبارزه و مقابله با ظلم و ستم و تبعیض در جامعه بشری (برای دستیابی به توحید اجتماعی، توسط نفی قدرت مسلط در سه مؤلفه قدرت اقتصادی یا زر و قدرت سیاسی یا زور و قدرت معرفتی یا تزویر) می‌باشد.

در نتیجه بدین ترتیب بود که «عدالت صورت تاریخی پیدا کرد و عدالت تاریخی یا عدالت اجتماعی در چارچوب عدالت تطبیقی (نه عدالت انطباقی و عدالت دگماتیسم) توانست پیوسته در صحنه تاریخ بشر در برابر اشکال تبعیض اعم از: تبعیض اقتصادی، تبعیض طبقاتی، تبعیض سیاسی، تبعیض معرفتی، تبعیض اجتماعی، تبعیض نژادی، تبعیض مذهبی، تبعیض‌های کاستی، تبعیض قومی، تبعیض جنسیتی در راستای دستیابی به توحید اجتماعی، باز تولید و باز تعریف شود.

پر واضح است که در چهارچوب «عدالت تطبیقی» (برعکس عدالت انطباقی و عدالت دگماتیسم) «عدالت تاریخی» در آینده مانند گذشته در پهنه تاریخ، به صورت یک امر

دینامیک و اجتهاد‌پذیر، پیوسته به موازات ظهور تبعیض و ستم و ظلم و جور در اشکال جدید، بازتعریف مجدد می‌شود؛ و در همین رابطه در عدالت تطبیقی (برعکس عدالت انطباقی و عدالت دگماتیسم) هرگز دایره بازتعریف، بسته نیست، چراکه در «رویکرد تطبیقی» به عدالت، عدالت تاریخی در راستای دستیابی به «توحید اجتماعی» توسط مبارزه با ظلم و جور و ستم و تبعیضات و آپارتاید‌های تاریخی - اجتماعی تعریف می‌شود؛ و همیشه عدالت تاریخی و فرادینی تطبیقی، «به عنوان راه (نه هدف)» جهت دستیابی به «توحید اجتماعی» معنا می‌یابد.

خلاصه اینکه، در «عدالت تطبیقی و تاریخی و فرادینی» قرآن و اسلام و نهضت تسلسلی ابراهیم خلیل، «عدالت» با چیزی تعریف نمی‌شود، بلکه برعکس همه امور در عرصه داوری و تعیین ارزش باید «در ترازوی عدالت» قرار بگیرد؛ و به همین دلیل است که در آیه ۲۵ - سوره حدید (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - به تحقیق رسالت انبیاء الهی برای بشر، در چارچوب حرکت «آگاهی‌بخش و عدالت‌طلبانه» برای آن بوده است تا توده‌های مردم را «وارد چرخه مبارزه عدالت‌طلبانه اجتماعی و تاریخی» بکنند؛ و آهن در این رابطه در خدمت مبارزه عدالت‌طلبانه مردم درآمد و مردم و توده‌ها، تنها توسط مبارزه عدالت‌خواهانه می‌توانند خداوند و پیامبرانش را در «فرایند ختم نبوت» یاری کنند، چراکه خداوند قوی و عزیز است).

قرآن هدف رسالت تمامی انبیاء الهی و ابراهیمی در چارچوب شورانیدن عقول توده‌ها، برقراری عدالت تاریخی به عنوان «میزان و ترازو» می‌داند، چراکه تنها با «ترازو یا میزان شدن عدالت است که عدالت تطبیقی می‌تواند جایگزین عدالت دگماتیسم و عدالت انطباقی فیلسوفانه ارسطویی و افلاطونی بشود». در نتیجه تنها در «عدالت تطبیقی» است که همه داورهای ارزشی و ضد ارزشی انسانی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی و سیاسی و قضایی و غیره باید توسط قرار گرفتن در ترازوی عدالت تاریخی و تطبیقی و فرادینی مشخص بشود.

به همین دلیل تنها توسط ترازوی عدالت تطبیقی است که (حتی برعکس رویکرد

مولوی و اشاعره) برای داوری در باب کارکرد خداوند هم در هستی و تاریخ و انسان، باید آن کارکرد را «در ترازوی عدالت تطبیقی قرار بدهیم» و پس از آن است که برعکس مولوی و اشاعره که می‌گفتند که «هر کاری که خداوند بکند به علت اینکه او می‌کند، عدالت است» می‌گویند که «هر کاری که عدالت است، باید خداوند بکند»؛ یعنی در چارچوب عدالت تطبیقی «خداوند با عدالت تعریف می‌شود، نه عدالت با خداوند»، به عبارت دیگر، «در رویکرد عدالت تطبیقی نه تنها خود خداوند با ترازوی عدالت به داوری گذاشته می‌شود، بلکه حتی خود قرآن هم پس از قرار گرفتن در ترازوی عدالت تطبیقی یا عدالت تاریخی و فرادینی است که باید به داوری گذاشته شود.»

لذا مثلاً در باب «داوری احکام فقهی، یا آیات حقوقی قرآن» آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی در کتاب «حجه الله بالغه» و در ادامه آن حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری به تاسی از شاه ولی الله دهلوی مفسر و متکلم و فقیه و نظریه پرداز هندی بزرگ جهان اسلام در قرن هیجدهم مدعی هستند که باید این احکام فقهی قرآن را که کمتر از ۳ درصد کل آیات قرآن می‌باشند، در ترازوی عدالت تطبیقی و تاریخی و فرادینی قرار گیرد تا توسط آن به داوری ارزشی در باب این آیات پرداخته شود.

از آنجائیکه قرآن در قرن هفتم میلادی در شرایطی تکوین پیدا کرد که جهان بشریت در آتش تبعیضات طبقاتی (برده و برده‌دار) و تبعیضات جنسیتی (زن و مرد) و تبعیضات مذهبی می‌سوخت. از آنجائیکه برخورد با پدیده‌های اجتماعی و انسانی و تاریخی بشر (برعکس پدیده‌های طبیعی) نیازمند به برخورد «کنکریّت و مشخص و تاریخی دارد» هرگز قرآن توسط یک نسخه عام و مجرد و کلی و فراتاریخی و فرااجتماعی و فرانسانی نمی‌توانست به درمان دردهای انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر قرن هفتم میلادی بپردازد. همین امر باعث گردید تا پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی با رویکرد عدالت تطبیقی یا عدالت تاریخی یا عدالت فرادینی خود به جنگ و مبارزه با تبعیضات طبقاتی و تبعیضات اجتماعی و تبعیضات نژادی و تبعیضات مذهبی و تبعیضات جنسیتی حاکم بر اجتماع و تاریخ بشر بپردازد.

اما از آنجائیکه پیامبر اسلام توسط رویکرد تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیسم) خود با پدیده‌های انسانی و اجتماعی به صورت تاریخی و درازمدت برخورد می‌کرد، همین

امر باعث گردید تا پیامبر در قرآن به صورت تاریخی به مبارزه با تبعیضات طبقاتی و تبعیضات جنسیتی و تبعیضات نژادی و تبعیضات مذهبی و قومی و قبیله‌ای و غیره بپردازد. در نتیجه همین برخورد تاریخی (نه مکانیکی) پیامبر اسلام با تبعیضات حاکم بر جوامع بشری در قرن هفتم میلادی باعث گردید تا در آیات فقهی قرآن، در چارچوب قبول موقتی آنها، به مبارزه تاریخی با آنها بپردازد.

همین امر یعنی نیاز برخورد تاریخی (نه مکانیکی و فراتاریخی) پیامبر اسلام با تبعیضات حاکم بر جوامع بشری در قرن هفتم میلادی باعث گردید تا تبعیضات جنسیتی زن و مرد و تبعیضات طبقاتی برده و برده‌دار و تبعیضات مذهبی مؤمن و کافر، به صورت موقت جهت نفی تاریخی آنها، در آیات فقهی قرآن انتقال پیدا کند. به عبارت دیگر در قرآن تبعیض برده و برده‌دار و تبعیض زن و مرد و تبعیض مؤمن و کافر، بر پیامبر اسلام تحمیل گردیده است، چراکه پیامبر اسلام بدون «تائید موضعی و موقتی آنها، نمی‌توانست به صورت تاریخی به نفی و مبارزه با آنها بپردازد.»

بزرگ‌ترین مشخصه بعثت پیامبر اسلام این بود که تمامی امور هستی، از جهان گرفته تا انسان و جامعه و تاریخ، به صورت تاریخی (به معنای شدن دیالکتیکی تدریجی) تعریف می‌کرد، به عبارت دیگر، پیامبر اسلام و بالطبع قرآن هرگز در تبیین واقعیت‌های وجود، به صورت فرازمانی و فراتاریخی و اراده‌گرایانه برخورد نمی‌کرد. بزرگ‌ترین فاجعه و تحریف و انحراف در فهم قرآن و اسلام زمانی تکوین پیدا کرد (که با وفات پیامبر اسلام، بخصوص از قرن چهارم هجری به بعد) توسط جایگزینی اسلام سراسر تحریف شده روایتی به جای اسلام قرآنی، بستر و عامل ظهور اسلام فقهاتی و اسلام کلامی اشاعره و معتزله و تکوین اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی، توسط فارابی و ابن سینا و اسلام صوفیانه غزالی و مولوی و غیره، فراهم گردید و با «تثبیت اسلام سراسر تحریف شده روایتی به جای اسلام قرآنی پیامبر اسلام بود که رویکرد تطبیقی و تاریخی پیامبر اسلام، به جهان و قرآن و انسان و اجتماع و تاریخ، به رویکرد انطباقی و دگماتیسم مسلمانان به جهان و قرآن و انسان و اجتماع و تاریخ بدل گردید.

لذا در چارچوب این استحاله رویکرد تطبیقی پیامبر اسلام به رویکرد انطباقی و دگماتیسم مسلمانان بود که بزرگترین فاجعه در تاریخ اسلام اتفاق افتاد، چراکه هر چند

این استحاله شوم باعث شکل‌گیری و تکوین اسلام فقهاتی و اسلام فلسفی یونانی‌زده و اسلام صوفیانه مولوی و غزالی و اسلام متکلمانه اشاعره و معتزله شد، «ولی حقیقت بزرگی که قربانی این استحاله شوم گردید، همان جوهر دینامیکی و تاریخی رویکرد تطبیقی پیامبر اسلام به انسان و اجتماع و تاریخ بشر بود»؛ که این امر باعث شده تا تبعیضات طبقاتی و تبعیضات جنسیتی و تبعیضات مذهبی (که به صورت موقت توسط پیامبر اسلام در آیات فقهی قرآن که کمتر از ۳ درصد آیات می‌باشند) و جهت نفی و مبارزه با آنها به صورت موقت تأیید شده بودند، در اسلام دگماتیسم روایتی و فقهاتی و کلامی و صوفیانه، آیات فقهی و حقوقی فوق‌صورتی فرازمانی و فراتاریخی پیدا کنند که به موازات ظهور هیولای اسلام سرطانی و دگماتیسم فقهاتی در دو شاخه تسنن و تشیع آن باعث شد تا این دو جریان شوم و انحرافی در شیعه و سنی، به موارد موقتی و تاریخی فوق، صورتی فراتاریخی و فیکس شده بدهند و لذا در این چارچوب بود که اسلام فقهاتی شیعه و سنی توسط همان رویکرد دگماتیسمی خود، به نهادینه کردن تبعیضات موقتی فوق به صورت فرازمانی و فراتاریخی بپردازند.

از اینجا بود که «بزرگ‌ترین قتل این فاجعه شوم در تاریخ اسلام زن مسلمان شد» که در چارچوب اسلام تحریف شده روایتی قرن چهارم به بعد، فاجعه «تبعیض جنسیتی» بر او تحمیل گردید. لذا از قرن چهارم هجری تا به امروز اسلام فقهاتی فراتاریخی شیعه و سنی، با تکیه بر اسلام دگم تحریف شده روایتی و با جایگزین کردن اسلام روایتی دگم به جای اسلام دینامیک قرآنی پیامبر اسلام، «تبعیض جنسیتی بر زن مسلمان» نهادینه گردید؛ و اوج فاجعه آنجا بود که در راستای انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ با حاکمیت اسلام فقهاتی دگم شیعه، توسط روحانیت موج‌سوار از راه رسیده، این اسلام فقهاتی دگم فرازمانی و فراتاریخی، به عنوان برنامه سیاسی و قضایی و حکومتی و اجتماعی روحانیت (سوار بر قدرت شده که فاقد هر گونه برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حکومتی بود) درآمد.

لذا از اینجا بود که اولین و بزرگترین قتل این حاکمیت (اسلام فقهاتی و روحانیت از راه رسیده و موج‌سوار بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران) «زن ایرانی» بود، چراکه سردمداران اسلام فقهاتی حاکم در ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته

تلاش کرده‌اند تا در خلاء و ناتوانی خود جهت ارائه مدیریت و برنامه مترقیانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، با تحمیل تبعیضات نهادینه شدن جنسیتی بر زن ایرانی از تبعیض اجتماعی، توسط تحمیل حجاب اجباری و سرنیزه‌ای بر زن ایرانی گرفته تا تبعیض سیاسی و تبعیض حقوقی و تبعیض اقتصادی «زن ایرانی را به بردگی جنسیتی بکشانند»؛ و آنچنانکه ملاصدرا و ملاهادی سبزواری معتقد بودند، «زن ایرانی را به صورت حیوان تولید کننده نسل» قرار دهند.

باری از اینجا بود که برعکس مبارزه سیاسی با رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران در ۳۸ سال گذشته، مضمون و جوهری متفاوت پیدا کرد، چراکه «مبارزه رهایی‌بخش زن ایرانی در ۳۸ سال گذشته در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جوهر ایدئولوژیک پیدا کرده است». آنچنانکه در این رابطه شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران در ۳۸ گذشته، بر علیه «تبعیض جنسیتی زن و مرد اسلام فقهاتی» به مثابه فرو ریختن کل دستگاه فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد تا آنجائیکه، در این رابطه می‌توان داوری نهائی کرد که شعار «تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران» در طول ۳۸ عمر رژیم مطلقه فقهاتی آنچنان دارای تأثیر استراتژیک می‌باشد که «هر گونه عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه، به مثابه فرو ریختن کل اسلام فقهاتی و کل خیمه نظام اعتقادی فقهاتی حاکم و کل دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد.»

به همین دلیل در ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، این رژیم اگر چه جهت حفظ حکومت خود حتی مجبور شده است از خط قرمزهای اعتقادی خود مثل تحریم موسیقی و تحریم بازی شطرنج و حتی تحریم ربا و غیره، عبور نماید، تاکنون نتوانسته است حتی یک گام در جهت نفی تحریم تبعیض جنسیتی زنان ایران عقب‌نشینی نماید، چراکه به خوبی سردمداران اسلام فقهاتی می‌دانند که هر گونه عقب‌نشینی در برابر تبعیض جنسیتی زن و مرد و قبول اصل تساوی حقوق زن و مرد به مثابه فرو ریختن ستون خیمه سیاه اسلام فقهاتی می‌باشد.

به این دلیل است که حتی اگر یکساعت هم به عمر رژیم مطلقه فقهاتی باقی مانده باشد، این رژیم هرگز نمی‌تواند تحت هیچ عنوانی «تن به تساوی حقوق زن و مرد ایرانی»

بدهد. لذا این همه باعث گردیده است تا شعار «تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران» در طول ۳۸ گذشته بر علیه آپارتاید جنسیتی، صورت شعار «استراتژیک برای کل جنبش اردوگاه مستضعفین ایران در شاخه مختلف آن، اعم از شاخه جنبش کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و شاخه جنبش حاشیه‌نشینان و شاخه جنبش معلمان و شاخه جنبش مزدبگیران و حتی شاخه جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی پیدا کند.»

در نتیجه همین جایگاه استراتژیک شعار تساوی حقوق زن و مرد ایرانی جنبش زنان ایران، باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران در طول ۳۸ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان «جنبش پیشرو» (نه «جنبش پیشاهنگ» و «جنبش پیشگام») مطرح شوند. فهم جایگاه پیشرو بودن جنبش زنان ایران (در ۳۸ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بر جنبش مطالباتی مردم نگون‌بخت ایران، ضرورت پیدا می‌کند تا در مقایسه جنبش امروز زنان ایران به عنوان جنبش پیشرو با جنبش زنان ایران به عنوان جنبش پیشاهنگ، در چهار دهه (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷) به داورى پیردازیم، چراکه در چهل سال بین شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷ هر چند زن ایرانی به عنوان جنبش پیشاهنگی در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران حضور داشت، اما به علت اینکه زن ایرانی در عرصه جنبش پیشاهنگی نتوانست جایگاه تاریخی خودش را در چارچوب مبارزه رهایی‌بخش تاریخی مردم ایران پیدا کند، همین امر باعث گردید تا مبارزه زن ایرانی پیشاهنگ در عرصه جنبش پیشاهنگی دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و حتی ۵۰ به عنوان دنباله‌رو استراتژی قدرت‌طلبانه جنبش پیشاهنگی تحزب‌گراانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و جنبش چریک‌گرائی مدرن رژی دبره درآید.

لذا همین جایگاه غلط زن پیشاهنگ ایرانی در چهار دهه (از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷) باعث گردید تا مبارزه چهل ساله زن پیشاهنگ نتواند حداقل دستاورد تاریخی و اجتماعی برای جنبش زنان ایران به بار آورد؛ و به همین دلیل جنبش زنان ایران به عنوان جنبش پیشرو (نه جنبش پیشاهنگ) از زمانی متولد شد که شعار «تساوی حقوق زن مرد» در عرصه حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی در دستور کار خود قرار داد؛ و شاید بهتر آن باشد که این چنین مطرح کنیم که جنبش زنان ایران به عنوان جنبش پیشرو (نه جنبش پیشاهنگ) از زمانی در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی و

تاریخی مردم ایران هویت پیدا کرد که شعار «تساوی حقوق زن و مرد» در دستور کار خود قرار داد.

پر واضح است که به علت حاکمیت اسلام فقهاتی «این استحاله جنبش زنان ایران از فرایند جنبش پیشاهنگی به جنبش پیشروئی در دوران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر مردم نگون‌بخت ایران صورت گرفت». فراموش نکنیم که طرح شعار استراتژیک «تساوی حقوق زن و مرد» توسط جنبش زنان ایران، نه تنها باعث استحاله این جنبش از فرایند پیشاهنگی به فرایند پیشروئی شد بلکه مهمتر از آن اینکه، طرح این شعار باعث گردید تا (به علت جوهر ضد اسلام فقهاتی این شعار) جنبش زنان ایران در فرایندی پیشروئی حرکت خود در این زمان، جایگاه پیشروئی بالقوه و بالفعل تمامی شاخه‌های اردوگاه مستضعفین ایران، اعم از شاخه جنبش کارگران و شاخه جنبش مزدبگیران و شاخه جنبش حاشیه‌نشیان و شاخه جنبش معلمان و شاخه جنبش اجتماعی و شاخه جنبش دانشجویان و شاخه جنبش دانش‌آموزان به خود تخصیص دهد.

صد البته همین شعار استراتژیک «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران در طول ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است تا «جوهر مبارزه جنبش زنان ایران مضمون رهائی‌بخش پیدا کند». زیر شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران دلالت بر مطالبات تاریخی زن تاریخی می‌کند؛ که در تمامی فرایندهای طبقاتی تاریخ بشر گرفتار ستم مضاعف جنسیتی و طبقاتی و اجتماعی و اقتصادی بوده است. به همین دلیل شعار تساوی «حقوق زن و مرد» جنبش پیشرو زنان ایران دلالت بر شعار جنبش مطالباتی زن تاریخی به صورت مطلق می‌کند.

بنابراین، همین «جایگاه تاریخی شعار تساوی حقوق زن و مرد» است که باعث گردیده شده است تا جنبش زنان ایران «دارای مضمون و جوهر رهائی‌بخش بشود» و زنان ایران در زیر چتر این شعار استراتژیک مسیر رهائی خود را دنبال کنند. از همه مهمتر اینکه شعار استراتژیک تساوی «حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران به علت جوهر ضد تبعیضی جنسیتی آن، یک شعار نفی‌کننده اسلام فقهاتی می‌باشد. لذا در میان تمامی شعارهای مطالباتی شاخه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، تنها شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران است که می‌تواند در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه و

عدالت‌طلبانه اردوگاه مستضعفین ایران به عنوان شعار نفی‌کننده ساختار حاکمیت مطلقه فقهاتی به کار گرفته شود. بطوریکه امروز تمامی شاخه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانند در زیر پرچم شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران جنبش مطالبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی خود را در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی «از فاز صنفی، وارد فاز سیاسی بکنند» چراکه شعار «تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران، پیش از آنکه یک شعار صنفی و گروه اجتماعی باشد یک شعار صد در صد سیاسی است» زیرا فونکسیون این شعار فقط باعث به چالش کشیدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود.

خلاصه این‌که: شعار تساوی حقوق زن مرد جنبش زنان ایران،

اولاً دارای جوهر رهایی‌بخش می‌باشد.

ثانیاً در راستای مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه مردم ایران است.

ثالثاً دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد، چراکه تنها در چارچوب نظام سیاسی - اقتصادی، دموکراسی - سوسیالیستی (نه دموکراسی سرمایه‌داری) شریعتی می‌تواند شعار تساوی حقوق زن و مرد تحقق پیدا نماید.

رابعاً شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران تنها شعاری است که در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام فقهاتی حاکم، می‌تواند باعث وحدت و ائتلاف تمامی شاخه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ و تنها شعاری است که می‌تواند در این شرایط قدرت بسیج‌گری برای مردم ایران در عرصه گروه‌های مختلف اجتماعی داشته باشد و تنها شعاری است که رژیم مطلقه فقهاتی در برابر آن توان عقب‌نشینی تاکتیکی و موضعی ندارد، چراکه برعکس دیگر شعارهای مطالباتی جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران، شعار تساوی حقوق زن و مرد، تنها شعاری است که کوچکترین عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر آن به مثابه فرو ریختن کل اسلام فقهاتی و کل خیمه حاکمیت فقهاتی ایران می‌باشد. لذا به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۸ گذشته اولین خاکریزی که جهت مبارزه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت دائم مورد حمله مستقیم و غیر مستقیم خود قرار داده است، همین خاکریز

تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران بوده است.

خامسا برعکس دیگر شعارهای جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بیشتر دارای جوهر صنفی و اقتصادی و گروهی می‌باشند، شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی، تنها شعاری است که از آغاز تا پایان دارای جوهر سیاسی می‌باشد و هرگز این شعار در هیچ فرایندی نمی‌تواند، اسیر ورطه گروهی و صنفی بشود؛ و به همین دلیل است که شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران، علاوه بر قدرت بسیج‌گری آن، قدرت سراسری و فراگیر کردن جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز دارد.

حال اگر عدالت تاریخی و مبارزه عدالت‌طلبانه بشر در عرصه تاریخ، حرکت تحول‌خواهانه انسان‌ها در جهت مبارزه با تبعیض‌های طبقاتی و تبعیض‌های نژادی و تبعیض‌های مذهبی و قومی و تبعیض‌های جنسیتی تعریف نمائیم، بی تردید باید عدالت تاریخی به شاخه‌های مختلف:

- ۱ - عدالت سیاسی،
- ۲ - عدالت اقتصادی،
- ۳ - عدالت اجتماعی،
- ۴ - عدالت جنسیتی تقسیم کنیم.

طبیعی است که در آینده تاریخ بشر، باز عدالت در مبارزه با تبعیضات بشر دارای شاخه‌های جدیدی خواهد شد. در چارچوب «مبارزه تبعیض ستیز جنسیتی جنبش زنان ایران تحت لوای شعار تساوی حقوق زن و مرد در جامعه امروز ایران، عدالت جنسیتی می‌تواند به عنوان مانیفست مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران در این شرایط مطرح شود؛ که مطابق عدالت جنسیتی جنبش زنان ایران تحت شعار تساوی حقوق زن و مرد، می‌توانند خواستار لغو تمامی تبعیضات حقوقی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و مذهبی و قومی و مدنی حاکم بر زنان ایران بشوند که فونکسیون نهائی انجام آنها، رهایی اردوگاه بزرگ مستضعفین امروز ایران، اعم از زن و مرد از این تبعیضات استخوان‌سوز می‌باشد.»

لذا همین امر است که باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران در چارچوب مبارزه تبعیض‌ستیزانه جنسیتی خود با شعار تساوی حقوق زن و مرد در شرایط مشخص سیاسی حاکم بر جامعه ایران، به عنوان جنبش پیشرو (نه پیشاهنگ) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح گردند. نکته قابل توجهی که در عرصه مبارزه تبعیض‌ستیزانه جنسیتی جنبش زنان ایران تحت شعار تساوی حقوق زن و مرد باید به آن توجه بشود اینکه از آنجائیکه مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران در چارچوب جنبش مطالباتی کل شاخه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگری و جنبش مزدبگیران و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش دانشجویان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش معلمان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره صورت می‌گیرد، همین پیوند جنبش زنان ایران در عرصه جنبش مطالباتی شاخه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این شرایط، همراه با جوهر تبعیض‌ستیزانه جنبش زنان ایران در عرصه سیاسی که همان جنبش آزادی‌خواهانه یا دموکراسی‌طلبانه در چارچوب پروژه دموکراسی سوسیالیستی شریعتی می‌باشد، بستر ساز پیوند بین دو شعار «نان و آزادی» که شعار عام استراتژیک امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، با شعار «تساوی حقوق زن و مرد» که شعار استراتژیک جنبش زنان ایران است، بشود.

نکته دیگری که به لحاظ آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در این زمان باید به آن عنایت شود، خطر اولویت بخشیدن و جایگزین کردن «آزادی اجتماعی» به صورت مکانیکی به جای آزادی مدنی و آزادی سیاسی در خصوص جنبش مطالباتی زنان ایران است، چراکه جنبش زنان ایران امروز واقفند که محرومیت مدنی و تبعیضات سیاسی مشکل آنها در عرصه دموکراسی می‌باشد. لذا به همین دلیل جنبش زنان ایران نباید در عرصه مبارزه آزادی‌خواهانه خود، آزادی مدنی و آزادی سیاسی زنان ایران را مانند زمان رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی وجه‌المعامله آزادی اجتماعی بکنند.

به عبارت دیگر «برای زنان ایران آزادی اجتماعی، زمانی ارزش اجتماعی دارد که در چارچوب آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی حاصل شده باشند»؛ یعنی برای زن ایرانی و جنبش رهایی‌بخش زنان ایران، سه مؤلفه «آزادی مدنی و آزادی سیاسی و آزادی اجتماعی» در پیوند با یکدیگر تنها در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه سوسیالیستی

در چارچوب دیسکورس شریعتی تعریف می‌شوند؛ و بدین ترتیب است که جنبش زنان ایران هر گونه برخورد مکانیکی در راستای اولویت بخشیدن به آزادی‌های اجتماعی، نسبت به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی در عرصه مبارزه دموکراسی خواهانه خود، نفی و رد می‌کنند؛ و مبارزه دموکراسی خواهانه خود در چارچوب جنبش مطالباتی کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بر پایه هم فاز سه مؤلفه آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی دنبال می‌کنند.

همین رویکرد جنبش زنان ایران به مبارزه آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه باعث می‌گردد تا آرایش هیرارشیک مؤلفه‌های آزادی در عرصه جنبش مطالباتی ایران به صورت:

۱ - آزادی‌های سیاسی،

۲ - آزادی‌های مدنی،

۳ - آزادی‌های اجتماعی درآید؛ و «در عرصه مبارزه سوسیالیست خواهانه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه داری) مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران، بر مبارزه با فقر اولویت پیدا می‌کند» چراکه جنبش زنان ایران به نیکی دریافته‌اند که «مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران، اگر در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران صورت نگیرد، این مبارزه صورت پوپولیستی پیدا می‌کند و از جوهر سوسیالیستی محروم می‌شود.» قابل توجه است که همین برخورد پوپولیستی با فقر، جدای مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران، بخصوص در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ باعث ظهور هیولای پوپولیستی ستیزه گر و غارت گر در حاکمیت مطلقه فقهاتی گردید.

لذا به همین دلیل در رویکرد جنبش زنان ایران مبارزه سوسیالیستی با فقر در جامعه ایران:

اولاً باید در چارچوب مبارزه «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی انجام بگیرد.

ثانیاً مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران باید در چارچوب مبارزه با «نابرابری‌های موجود

در جامعه ایران» به انجام برسد. لذا هر گونه مبارزه پوپولیستی با فقر خارج از مبارزه سوسیالیستی با نابرابری‌ها در جامعه امروز ایران محکوم به شکست خواهد بود.

ثالثاً مبارزه دموکراسی خواهانه سوسیالیستی در جامعه ایران باید از کانال جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حاصل بشود. لذا هر گونه «جنبش به اصطلاح اصلاحات دموکراسی خواهانه تکوین یافته در بالائی‌های قدرت (جهت یارگیری و بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی) باطل و دروغین و عوام‌فریبانه می‌باشد» چراکه جنبش زنان ایران در عرصه تجربه ۳۸ ساله گذشته خود به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که تا زمانیکه مبارزه با فقر و ادعاهای آزادی خواهانه در جامعه ایران در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود صورت نگیرد، فریب و دروغ می‌باشد.

توجه داشته باشیم که مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران جز با تغییر ساختاری نظام سیاسی حاکم امکان پذیر نیست. لذا هر گونه ادعای جناح‌های درونی قدرت جهت انجام حرکت تحول خواهانه از بالا و از طریق صندوق‌های رأی در چارچوب اعتقاد به اصلاح پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی از درون و اعتقاد به ظرفیت‌های دموکراتیک قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی، آب در هاون کوبیدن خواهد بود. همان تجربه‌ای که جنبش زنان ایران در ۳۸ سال گذشته در این رابطه کرده‌اند.

از نظر جنبش زنان ایران تنها از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین توسط شاخه‌های مختلف جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگری و جنبش مزدبگیران و جنبش دانشجویان و جنبش دانش آموزان و جنبش حاشیه نشینان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی است که می‌توان در عرصه جنبش مطالباتی فراگیر و همه جانبه و سراسری جنبش عام اجتماعی ایران به مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران و مبارزه با فقر پرداخت.

شعار «تان و آزادی» که شعار محوری جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، در مقایسه با شعار محوری جنبش زنان ایران که همان «تساوی حقوق زن و مرد ایرانی» می‌باشد، در تحلیل نهائی در چارچوب مبارزه سوسیالیستی با دو مؤلفه

نابرابری‌ها و فقر، دارای مضمون واحدی می‌باشند؛ چراکه شعار آزادی از آنجائیکه در اینجا با جوهر و مضمون دموکراسی سوسیالیستی شریعتی تعریف می‌گردد، تنها در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران دست یافتنی می‌باشد؛ یعنی آنچنانکه شعار «نان» دارای جوهر و مضمون مبارزه با فقر است، شعار آزادی سوسیالیستی دارای جوهر مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران می‌باشد.

البته طرح اولویت مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران نسبت به مبارزه با فقر به معنای این نیست که در جامعه امروز ایران فقر کمتر از نابرابری‌ها می‌باشد. بلکه بالعکس اولویت مبارزه با نابرابری‌ها نسبت به مبارزه با فقر در جامعه امروز ایران دلالت بر این امر می‌کند که در جامعه امروز ایران باید مبارزه با فقر باید در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های موجود به انجام برسد؛ چراکه هر گونه مبارزه مکانیکی با فقر جدای از مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه ایران، باعث سقوط در ورطه هولناک پوپولیسم می‌شود.

یادمان باشد که در یک تقسیم‌بندی بزرگ نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران شامل:

۱ - نابرابری‌های حقوقی،

۲ - نابرابری‌های اقتصادی، می‌شوند که خود نابرابری‌های حقوقی شامل:

الف - نابرابری‌های جنسیتی،

ب - نابرابری‌های سیاسی،

ج - نابرابری‌های مذهبی،

د - نابرابری‌های اقلیتی قومی می‌باشند.

آنچنانکه نابرابری‌های اقتصادی شامل:

۱ - نابرابری‌های طبقاتی،

۲ - نابرابری‌های توزیع درآمد،

۳ - نابرابری‌های توسعه اقتصادی می‌باشند.

طبیعی است که در کادر چنین تعریفی از نابرابری‌های موجود در جامعه ایران، «مبارزه با این نابرابری‌ها می‌تواند دارای جوهر مبارزه با فقر هم باشند». به عبارت دیگر، آنچنانکه در جامعه امروز ایران مبارزه با نابرابری‌ها دارای جوهر و مضمون مبارزه با فقر می‌باشد، مبارزه با فقر به صورت مکانیکی (جدای از مبارزه با نابرابری‌ها)، نمی‌تواند به مبارزه با نابرابری‌ها بیانجامد. آنچنانکه بارها و بارها این موضوع در دهه ۶۰ و دهه ۸۰ در جامعه ایران توسط ظهور پوپولیسم تجربه کرده‌ایم و در دهه اول و دوم قرن بیست و یکم خلق‌های کشورهای آمریکای لاتین این مهم را با ظهور پوپولیسم چاوزی تجربه نموده‌اند.

به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «علت شکست پوپولیسم چاوزی در آمریکای لاتین همین مبارزه مکانیکی با فقر، خارج از مبارزه همه جانبه با نابرابری‌های حقوقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جوامع فلاکت‌زده آمریکای لاتین می‌باشد». عنایت داشته باشیم که «جوهر دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی مبارزه همزمان با نابرابری‌ها و فقر به صورت هیرارشیک، بر پایه اولویت مبارزه با نابرابری‌ها می‌باشد». قابل ذکر است که در جامعه امروز ایران که جمعیت حاشیه‌نشینان شهری بیش از ۱۸ میلیون نفر می‌باشد و تنها شهر تهران جمعیت حاشیه‌نشینانش بیش از پنج میلیون نفر است که در مقایسه با جمعیت ۱۳ میلیون نفری طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و جمعیت دو میلیون نفری معلمان و جمعیت چهار میلیون نفری دانشجویان، می‌توانیم به شرایط حساس هرم جنبش‌های اردوگاه امروز مستضعفین ایران، آگاهی پیدا کنیم؛ و به این حقیقت بزرگ آگاهی پیدا کنیم که پاشنه آشیل جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و پاشنه آشیل آینده جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، همین جنبش حاشیه‌نشینان شهری می‌باشد که به علت فقر خانمانسوز حاکم بر حاشیه‌نشینان ایران، به یکباره سونامی‌وار به صورت خودجوش و خودانگیخته حرکت می‌کنند و «آش را با جاش با خود می‌برند» و تمامی شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، مانند سال ۵۷ به دنبال خود می‌کشند و در فقدان سازمان‌گری و تشکیلات و رهبری، همه آنچه را که حاصل کرده‌اند، دو دستی تقدیم ارتجاع یا پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر می‌کنند.

به همین دلیل هر گونه حرکت خودجوش مدیریت نشده توسط جنبش‌های درون اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌تواند باعث پیشرو شدن فاجعه بار جنبش حاشیه‌نشینان ۱۸ میلیون نفری ایران بشود. که آنچنانکه در جریان انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ تجربه کردیم، پیشرو شدن جنبش حاشیه‌نشینان شهری علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا تمامی شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، حتی جنبش کارگری تحت هژمونی جنبش حاشیه‌نشینان شهری درآیند، عاملی می‌شود تا هژمونی جنبش حاشیه‌نشینان شهری، بسترساز ظهور پوپولیسم و رهبری ارتجاع مذهبی یا برتری جناح‌های درونی قدرت حاکم بشود.

باری، نکته‌ای که در این رابطه جنبش زنان ایران باید به آن توجه داشته باشند اینکه از یکطرف پیوند جنبش زنان ایران با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای جنبش زنان ایران به صورت یک امر حیاتی می‌باشد آنچنانکه جنبش زنان ایران بدون پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، هرگز به صورت منفرد نمی‌تواند به حداقل خواسته‌های خود دست پیدا کند؛ و در رابطه با پیوند جنبش زنان ایران با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بزرگ‌ترین خطری که در کمین جنبش زنان ایران قرار دارد، جایگاه جنبش ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری ایران می‌باشد. چرا که هر آن شرایط جهت تحمیل هژمونی جنبش حاشیه‌نشینان بر جنبش زنان ایران (مانند سال ۵۷) آماده است.

طبیعی است که عدم سازمان‌گری جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران به همراه حضور توده بدون سازماندهی شده جنبش زنان ایران، شرایط جهت دنباله‌روی جنبش زنان ایران فراهم می‌باشد. تنها عاملی که می‌تواند از سقوط جنبش زنان ایران در این شرایط جلوگیری نماید، همان سفارش ابوالقاسم لاهوتی شاعر بزرگ سوسیالیست ایرانی می‌باشد که می‌گفت: «چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است.»

بنابراین اگر جنبش زنان ایران در این شرایط می‌خواهند توسط آسیب‌شناسی حرکت خود به مبارزه با آفت‌های جنبش خود بپردازند، باید در سرلوحه حرکت خود بر دو اصل «وحدت درونی جنبش و پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین

ایران» تکیه کنند. پر واضح است که به موازات وحدت درونی جنبش و پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید به سازماندهی و سازمان‌گری خود نیز اهمیت کافی بدهند؛ زیرا نکته‌ای که در این رابطه جنبش زنان ایران نباید فراموش کنند اینکه حرکت به صورت توده‌ای بی‌شکل یا بدون سازماندهی شده زنان ایران، باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران به صورت طعمه‌ای آماده در خدمت جناح‌های درونی حاکمیت برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود، در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت درآیند. همان بازی که در ۳۸ سال گذشته بارها و بارها شاهد آن بوده‌ایم.

در خصوص مقایسه دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران بر پایه جایگاه زنان ایران در این دو انقلاب، باید توجه داشته باشیم که هر چند انقلاب مشروطیت سال ۱۹۰۶ ایران نخستین انقلاب دموکراتیک در کشورهای پیرامونی بود، اما به لحاظ آسیب‌شناسی بزرگ‌ترین ضعف انقلاب مشروطیت، خلاء حضور زنان در این انقلاب بود؛ زیرا همین خلاء حضور زنان در انقلاب مشروطیت باعث گردید (که به علت حاکمیت اسلام فقهاتی در دو شاخه مشروعه شیخ فضل الله نوری و مشروطه آخوند خراسانی و نائینی آن که هر دو شاخه اسلام فقهاتی فوق در خصوص نفی حقوق دموکراتیک زنان ایران اختلافی نداشتند)، تا در قانون اساسی مشروطیت حتی به حداقل حقوق زنان که حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن است، هم بهائی داده نشود تا آنجا که زنان ایران تا دهه ۴۰ از این حق ابتدائی مدنی و سیاسی خود محروم بودند.

شاید بزرگترین عامل غیبت زنان ایران در انقلاب مشروطیت، حاکمیت سنت زن‌ستیز و مذهبی و اسلام فقهاتی زن‌ستیز بر جامعه سنت‌زده و استبدادزده و فقه‌زده ایران بود. تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم انقلاب مشروطیت را یک انقلاب مذکر بدانیم؛ و اگر نظریه تروتسکی که می‌گوید: «معیار دموکراسی در هر جامعه، حضور و نقش زنان و دستیابی زنان به حقوق دموکراتیک‌شان می‌باشد» بپذیریم، می‌توانیم چنین داوری کنیم که «علت شکست انقلاب مشروطیت، همین عدم حضور زنان و همین محروم بودن زنان ایران از حق مسلم ابتدائی حقوق دموکراتیک‌شان بوده است.»

لذا به موازات شکل‌گیری مدرنیته نظری و عملی در جامعه ایران، از آنجائیکه «مدرنیته

نظری» (که از اواخر قرن نوزدهم توسط ترجمه آثار انقلاب کبیر فرانسه به وسیله روشنفکران ایرانی به صورت وارداتی شکل گرفت) با «مدرنیته عملی و حکومتی و وارداتی رضا خانی تزریق شده از بالا» در دهه اول و دوم قرن هجری جاری، در تناقض و تضاد بود تا آنجا که می‌توان «مدرنیته وارداتی و حکومتی و تزریق شده از بالای رضاخانی، یک مدرنیته بی‌ریشه تعریف کرد». چرا که مدرنیته رضاخانی یک مدرنیته تقلیدی اقتباس کرده از کمال آتاتورک در ترکیه جدید بود که به شیوه آتاتورک، رضا خان تلاش می‌کرد تا مانند آتاتورک، در سایه مدرنیته حکومتی و تزریقی و تحمیلی، به جنگ اسلام فقهاتی و سنت‌های منحن تاریخی و اتوریته روحانیت شیعه در جامعه ایران برود.

لذا در مقایسه مدرنیته تقلیدی و وارداتی و حکومتی رضاخانی با مدرنیته فرانسوی و مدرنیته آلمانی و مدرنیته انگلیسی، می‌توانیم داوری کنیم که مدرنیته رضاخانی به لحاظ بسترهای اولیه نظری، یک مدرنیته بی‌ریشه‌ای بود که از حداقل پایگاه نظری در این رابطه برخوردار نبود. باید در این رابطه به این نکته ظریف توجه داشته باشیم که به علت تقلیدی بودن مدرنیته رضاخانی از شیوه آتاتورک، رضا خان نتوانست در عرصه نظری، بین مدرنیته عملی خود و مدرنیته نظری روشنفکران ایرانی در نیمه دوم قرن نوزدهم پیوندی ایجاد نماید. البته هر چند بین مدرنیته نظری نهضت فرهنگی روشنفکران اواخر قرن نوزدهم ایران با مدرنیته عملی و تقلیدی رضاخانی افتراق و بیگانگی وجود داشت، اما باید به این مهم توجه داشته باشیم که هر دو مدرنیته فوق از خصیصه ضد مذهبی و سکولاریستی برخوردار بودند. البته دلیل ضد مذهبی بود جوهر هر دو مدرنیته نظری و عملی فوق این بود که:

اولاً مظلوف این مدرنیته، جامعه سنت‌زده و فقه‌زده و استبدادزده ایران بود که بر اثر حاکمیت اسلام فقهاتی بر اندیشه و عمل جامعه ایران، به همه این مؤلفه‌ها انحطاط‌زده، جوهر فقهی بخشیده بود. لذا طبیعی بود که در شرایطی که عامل انحطاط جامعه ایران، گرفتار شدن این جامعه در ورطه سنت متصلب مذهبی فقه‌زده و استبدادزده بود، در مبارزه با این سنت متصلب مذهبی فقه‌زده و استبدادزده، جوهر مدرنیته نظری روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم ایران و مدرنیته وارداتی و حکومتی و تقلیدی و ضد

روحانیت رضاخانی، از مضمون ضد مذهبی برخوردار باشند.

ثانیاً از آنجائیکه مدرنیته نظری نهضت فرهنگی روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم ایران، کپی‌برداری از مدرنیته نظری انقلاب کبیر فرانسه بود، با عنایت به اینکه مدرنیته فرانسوی برعکس مدرنیته آلمانی یک مدرنیته ضد مذهبی و سکولار بود، این امر باعث گردید تا از همان آغاز تکوین مدرنیته نظری نهضت فرهنگی روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم در جامعه ایران، آن مدرنیته نظری یک مدرنیته ضد مذهبی و سکولار باشد؛ که همین جوهر ضد مذهبی مدرنیته وارداتی نهضت فرهنگی روشنفکران ایرانی در اواخر قرن نوزدهم، باعث گردید تا توده‌های پائینی جامعه ایران جهت مقابله با این مدرنیته ضد مذهبی فرانسوی، به جای جدائی از سنت منحط فقه‌زده و استبدادزده قبلی خود، بیشتر به دامن این سنت فقه‌زده و منحط خود پناه ببرند که این موضوع باعث متصلب شدن بیشتر سنت فقه‌زده حاکم بر ذهنیت مردم ایران گردید.

نمایش انقلاب مشروطیت و نقش روحانیت ارتجاعی در انحراف این انقلاب و پیروی بی‌چون و چرای مردم ایران از روحانیت در انقلاب مشروطیت معرف اثبات داوری فوق می‌باشد. در صورتیکه اگر از همان نیمه دوم قرن نوزدهم روشنفکران ایرانی به جای تاسی و تقلید از مدرنیته ضد مذهبی فرانسوی، بر مدرنیته آلمانی تکیه می‌کردند، شرایط تاریخی مدرنیته در جامعه ایران صورتی غیر از این پیدا می‌کرد که ما هم در مشروطیت شاهد آن بودیم و هم الی الان شاهدان هستیم؛ چراکه برعکس مدرنیته مذهب‌ستیز و سکولار فرانسوی که در جنگ با کلیسای قرون وسطائی شکل گرفت، مدرنیته آلمانی که مولود برتری پروتستان‌ها بر کاتولیک‌ها در جنگ مذهبی داخلی به رهبری لوتر و کالون بود، یک مدرنیته مذهب‌گرا می‌باشد.

لذا همین جوهر غیر سکولار مدرنیته آلمانی، اگر به جای مدرنیته مذهب‌ستیز فرانسوی، وارد اندیشه و خودآگاهی مردم ایران می‌شد، نه تنها بسترهای نظری جهت انحطاط‌زدائی و رشد مدرنیته در ایران فراهم می‌شد، بلکه مهمتر از آن دیگر نیاز آن نبود تا توده‌های ایرانی جهت مبارزه با مدرنیته ضد مذهبی، به سنت‌های منحط فقه‌زده و استبدادزده پناه ببرند و آنچنان این حقیقت قابل توجه بود که حتی روشنفکرانی چون جلال آل احمد جهت مبارزه با این مدرنیته عملی و نظری تکوین یافته در جامعه ایران،

به دامن همان سنت متصلب فقه‌زده و ارتجاعی مردم پناه برد؛ اما از این موضوع که بگذریم، خود این مدرنیته سکولار و مذهب‌ستیز نظری و عملی در جامعه ایران باعث گردید تا از بعد از شهریور ۲۰ به علت شکسته شدن چتر استبداد و اختناق رضاخان، فونکسیون‌های جهت متولد شدن زن مدرن ایرانی، از دل زن سنتی گذشته بشود؛ که با شروع جنبش سیاسی گروه‌های مختلف جامعه ایران از بعد از تبعید رضاخان در شهریور ۲۰، همین زن مدرن محصول دانشگاه‌ها و نهادهای دیگر آموزشی رفته رفته با سیاست شدن فضای جامعه ایران از بعد از شهریور ۲۰ خود را نسبت به مبارزه با انحطاط جامعه ایران، متعهد دید و در نتیجه همان زن مدرن ایرانی، سیاسی شد و به موازات سیاسی شدن زن مدرن ایرانی بود که شرایط جهت حضور زن ایرانی در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران فراهم گردید.

لذا بدین ترتیب بود که رفته رفته با حضور زن مدرن سیاسی ایرانی به عرصه مبارزه اجتماعی حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، از صورت مذکر قبلی تغییر کرد. سیل ورود زنان به عرصه مبارزه اجتماعی به خصوص از نیمه دوم دهه ۵۰ به یکباره کفه ترازو به سود زنان ایران تغییر داد. تا آنجا که می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که «برعکس انقلاب مشروطیت که یک انقلاب مذکر بود، به علت حضور فراگیر زنان ایران در کنار مردان در انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷، انقلاب ۵۷ یک انقلاب مؤنث شد». تا آنجا که حتی می‌توان گفت که نقش زنان در انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ پررنگ‌تر از نقش مردان بود. به همین دلیل روحانیت موج‌سوار از راه رسیده، جهت کسب هژمونی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ و جذب زنان ایران، رفته رفته به صورت موقت و تاکتیکی از آن دیدگاه زن‌ستیزانه دهه ۳۰ و ۴۰ خود عقب‌نشینی کرد و جهت جذب جنبش زنان ایران، کوشید به صورت صوری و تاکتیکی از حقوق اجتماعی و حتی سیاسی زنان ایران هم حمایت نمایند.

یادمان باشد که در اینجا از حمایت تاکتیکی و شعاری و صوری کسانی از زنان ایرانی در سال ۵۷ حرف می‌زنیم که خود اینها در سال ۴۱ و ۴۰ از بعد از فوت بروجردی، تحت مخالفت با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان ایران در شورای ایالتی ولایتی مبارزه با حکومت پهلوی را استارت زده بودند.

ماحصل اینکته:

۱ - دینامیسم تحولات اجتماعی و طبقاتی جاری ایران گرچه به صورت «بالقوه» در عرصه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تحت هژمونی طبقه کارگر و زحمتکشان هم‌پیمان با این طبقه می‌جوشد، اما با عنایت به:

الف - شرایط «رکود حاکم» بر جنبش سراسری طبقه کارگر ایران.

ب - «محصور شدن» جنبش مطالباتی کارگران ایران در دایره مطالبات صنفی و کارگاهی یا غیر طبقه‌ای.

ج - «فقدان تشکیلات مستقل کارگری» همراه با حاکمیت تشکیلات زرد حکومتی بر جنبش مطالباتی کارگران ایران.

د - «فقدان یا ضعف مبارزه سندیکائی مستقل طبقه کارگر ایران» (نه مبارزه سندیکالیستی) به علت «محدود و محصور شدن مبارزه صنفی آنها به عرصه‌های کارگاهی و کارخانه‌ای و غیر سراسری و غیر طبقه‌ای» و یا به عبارت دیگر، «فراگیر و سراسری نشدن مبارزه مطالباتی طبقه کارگر ایران» و «فقدان سازمان‌گری» و «پیوند یا اتحاد با دیگر شاخه‌های جنبشی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در غیبت «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین».

ه - «غیبت جنبش کارگری» و بالطبع طبقه کارگر ایران از عرصه «مبارزه دموکراسی‌خواهانه مردم ایران» از بهمن ماه ۵۷ تا به امروز، به علت خلاء «حمایت رهبری جنبش آزادی‌خواهانه از جنبش مطالباتی کارگران ایران» چه در عرصه عمل و چه در عرصه نظر، یعنی برنامه سیاسی اقتصادی خودشان.

و - «عدم پیوند و هماهنگی» همراه با عدم سازمان‌گری و تشکیلات سراسری مستقل و عدم رهبری جمعی یا شورائی تکوین یافته از پائین، بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از شاخه جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش مزدبگیران و جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرها و جنبش دانش‌آموزان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره.

ز - «رشد نامتوازن کمی» شاخه‌های مختلف جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بطوریکه طبق آرایش کمی شاخه‌های مختلف جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، شاخه جنبش حاشیه‌نشینان شهری با ۱۸ میلیون نفر جمعیت در کلان شهرهای ایران و ۵ میلیون نفر جمعیت در کلان شهر تهران، امروزه به لحاظ کمی و جمعیتی، این جنبش شهری در نوک پیکان «هرم جمعیتی» جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار دارد؛ که خود این امر باعث گردیده است تا رشد سرطانی و حرکت بدون تشکیلات و سازمان‌گری همراه با «عمده بودن عامل فقر» به عنوان انگیزه حرکت این جنبش، در برابر «عامل نابرابری» در جامعه امروز ایران تا جنبش حاشیه‌نشینان شهری (که بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارتگر بر جامعه ایران می‌شوند)، به صورت یک آفت و آسیب جدی تمامی شاخه‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را تهدید نماید.

البته در هرم جمعیتی و کمی فوق بعد از حاشیه‌نشینان ۱۸ میلیون نفری کلان شهرها، طبقه کارگر ایران با ۱۳ میلیون نفر جمعیت قرار دارد که در «غیبت تشکیلات مستقل و سراسری» و «فقدان اتحاد و پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت «غایب بزرگ مبارزات آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه» ۳۸ سال گذشته جامعه ایران درآمده است.

بعد از طبقه کارگر ایران با جمعیت ۱۳ میلیون نفری در هرم آرایش جمعیتی، جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در مرتبه سوم جنبش دانشجویان ایران با ۴ میلیون نفر جمعیت قرار دارند که به علت «فقدان تشکیلات مستقل و سراسری» و «حاکمیت فضای پادگانی» بر دانشگاه‌ها و «عدم پیوند و اتحاد با شاخه‌های دیگر جنبش» و «کوتاه بودن مدت عمر دانشجویی» و «غیبت حرکت این جنبش به عنوان جنبش پیشرو (نه پیشاهنگ) در عرصه جنبش مطالباتی مردم ایران» و «عدم استقلال» این جنبش نسبت به جنگ جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود این جناح‌های درون حاکمیت، باعث شده است تا جنبش دانشجویی ایران به غیر از برهه تیرماه ۷۸، به صورت «غیر عامل» یا در حال «رکود» باشند و یا اینکه دنباله‌رو جناح‌های درونی قدرت حاکم،

جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی این جناح‌ها در عرصه تقسیم قدرت هستند.

پس از جنبش دانشجویی با چهار میلیون نفر جمعیت در هرم جمعیت جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در مرتبه چهارم جنبش معلمان ایران با دو میلیون نفر قرار دارند.

ح - خودویژگی جنبش زنان ایران حول شعار «تساوی حقوق زن و مرد» که بستر ساز «مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی این جنبش» با «اسلام فقاهتی» رژیم مطلقه فقاهتی حاکم شده است، چراکه «ستون خیمه اسلام هزار ساله فقاهتی در چارچوب اسلام دگماتیسم روایتی که آلترناتیو اسلام قرآنی در حوزه‌های هزار ساله فقاهتی شیعه و سنی می‌باشد، بر پایه آپارتاید جنسی و تبعیض حقوقی و سیاسی و اجتماعی زن و مرد استوار می‌باشد». لذا همین جایگاه تبعیض جنسیتی در دستگاه اسلام فقاهتی باعث گشته است تا رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۳۸ سال گذشته عمر خود، هر گونه عقب‌نشینی در برابر شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران، به مثابه فرو ریختن همه سرمایه‌های فقاهتی و حکومتی و عقیدتی خود تلقی نماید.

ط - جایگاه سهم زنان ایران در تولید ناخالص ملی که معادل ۱۵ درصد می‌باشد، همچنین جایگاه حجم کار زنان ایران در عرصه بازار کار امروز ایران که به میزان ۳۰ درصد می‌باشد، باعث گردیده است تا در جامعه امروز ایران، «زن اجتماعی» و «زن کار» بر «زن خانواده» برتری کمی و کیفی پیدا کند.

ی - نیاز دستیابی و تحقق دموکراسی در جامعه به حقوق یکسان و برابر زن و مرد، در برابر قانون که به قول تروتسکی «معیار دموکراسی» می‌باشد.

ک - نیاز تحقق و دستیابی به مدرنیته در جامعه ایران به تحقق دو اصل «آزادی و عدالت» یا پیوند بین دو اصل «آزادی و عدالت» در عرصه مبارزه «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری جهانی بعد از جنگ بین‌الملل دوم) و اولویت یافتن «مبارزه با آپارتاید» یا تبعیض جنسیتی تحت لوای عدالت جنسیتی در جامعه امروز ایران.

ل - تقسیم مبارزه عدالت‌طلبانه به سه شاخه:

اول - برابری طلبانه اقتصادی.

دوم - برابری طلبانه اجتماعی.

سوم - برابری طلبانه سیاسی، و آرایش ستم مضاعف حاکم بر زنان ایران در طول ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سه شاخه:

۱ - تبعیضات اجتماعی.

۲ - تبعیضات اقتصادی و تبعیضات سیاسی و جایگاه شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران در مبارزه همزمان با تبعیضات اجتماعی و تبعیضات اقتصادی.

۳ - تبعیضات سیاسی و اولویت جایگاه تبعیض جنسیتی اسلام فقهاتی در این رابطه.

م - استواری ستم مضاعف و استثمار مضاعف زنان امروز جامعه ایران بر چارچوب بهره‌کشی نظام سرمایه‌داری توسط مؤلفه‌های مختلف:

اول - افزایش ساعات کار،

دوم - دستمزد اندک نسبت به کار مردان،

سوم - محرومیت از حداقل امکانات و شرایط کار.

ن - تلاش ۳۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت «استحاله زن اجتماعی و زن سیاسی ایرانی به زن خانواده» و محدود کردن «کار زن ایرانی از شکل نیروی کار اجتماعی به کار درون خانه»، جهت تولید نسل بیشتر برای دستیابی به جمعیت ۱۵۰ میلیون نفری در رقابت با جمعیت یک میلیارد نفری اهل تسنن در عرصه رقابت سیاسی خاورمیانه، برای هژمونی بر هلال شیعه.

س - پیوند تنگاتنگ بین سه مؤلفه آزادی، یعنی:

اول - آزادی‌های سیاسی،

دوم - آزادی‌های اجتماعی،

سوم - آزادی‌های مدنی، در عرصه مبارزه با نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی حاکم بر زنان ایران.

ع - نیاز استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی در راستای دستیابی به «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» به جنبش زنان ایران به عنوان «جنبش پیشرو» (به جای جنبش پیشاهنگ و جنبش پیشگام) در شرایط پراکندگی امروز حاکم بر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

ف - تجربه جایگاه پیشرو بودن جنبش زنان ایران در سال ۵۷، برعکس جایگاه پیشاهنگ زنان ایران در چهار دهه پیشانقلاب بهمن ماه ۵۷ (یعنی از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷).

ص - نیاز «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی به عنوان یک نظام اجتماعی (نه به عنوان یک شکل حکومتی، آنچنانکه طرفداران لیبرالیست شریعتی مطرح می‌کنند) به «عدالت جنسیتی جهت مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های سیاسی موجود در جامعه امروز ایران» و «مبارزه با فقر اقتصادی و فقر فرهنگی موجود در جامعه امروز ایران».

ق - نیاز «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری) به کنترل از پائین توسط «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرانه و حزب‌گرایانه جنبشی و نیاز پیوند جنبش زنان ایران در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین با شاخه‌های دیگر جنبش‌ها در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

ر - نیاز راه رسیدن به «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی به عبور از مسیر:

۱ - دموکراسی سیاسی

۲ - دموکراسی اقتصادی

۳ - دموکراسی معرفتی، جهت اولویت مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران، نسبت به مبارزه مکانیکی با فقر (که خلاف آن عامل ظهور هیولای پوپولیسم

در جامعه ایران توسط هژمونی جنبش ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری می‌شود).

ش - نیاز کالازدائی کردن از نیروی کار زحمتکشان ایرانی (که در رأس آنها نیروی کار زن ایرانی قرار دارد)، به پیوند سوسیالیست با دموکراسی و آزادی در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعتی و اولویت یافتن عدالت جنسیتی جهت مبارزه با آپارتاید جنسیتی در عرصه مبارزه «دموکراسی - سوسیالیستی» در ایران امروز به علت حاکمیت ۳۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی.

ت - با عنایت به اینکه رمز موفقیت جنبش زنان ایران در شرایط فعلی (اختناق و استبداد حاکم بر جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی):

اول - در گرو «سازماندهی زنان ایران» بر محور مطالبات بی‌واسطه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها می‌باشد.

دوم - در گرو «سمت‌گیری سازمان‌گری جنبش زنان ایران» در جهت «ایجاد تشکل‌های پایدار و مستقل زنان ایران» و برتری نسبت به تشکل‌های زرد حکومتی می‌باشد.

سوم - توسط «حضور سازمان یافته زنان ایران در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی» جهت اطلاع‌رسانی و سازمان‌گری و فراخوانی‌های سراسری حول مطالبات بی‌واسطه روزمره شکل می‌گیرد.

چهارم - در گرو «هم‌گرائی جنبش زنان ایران» با بخش‌های مختلف جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

ث - حضور فراگیر و سراسری زنان ایران در جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش مزدبگیران و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش‌های مختلف قومی و مذهبی باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران در لوای شعار «تساوی حقوق زن و مرد» در این تندپیچ تاریخی به صورت تنها حلقه واسطه بین همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ

مستضعفین ایران درآیند.

خ - نقش جایگاه حقوق سیاسی زنان ایران اعم از:

۱ - حق انتخاب کردن

۲ - حق انتخاب شدن در تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه که بدون آن امکان تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه:

اول - فقه‌زده،

دوم - سنت‌زده،

سوم - استبدادزده ایران وجود ندارد.

چهارم - پتانسیل شعار «تساوی حقوق زن و مرد» در عرصه بسیج‌گری توده‌های محروم و جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این تندپیچ حساس تاریخ فعلی جامعه ایران.

ض - حضور فراگیر زنان ایران در عرصه سه استراتژی:

۱ - پیشاهنگی (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷).

۲ - عرصه پیشگامی (از سال ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد شریعتی).

۳ - عرصه پیشروئی (در سال ۵۷).

ظ - از آنجائیکه در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و سنت‌زده امروز ایران، مؤلفه برابری بر مؤلفه فقر اولویت پیدا کرده است و بدون برخورد ساختاری امکان برخورد با نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های سیاسی وجود ندارد و با عنایت به اینکه، برخورد مکانیکی با فقر خارج از چارچوب برخورد با نابرابری‌ها، به علت جمعیت ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری و جمعیت ۵ میلیون نفری حاشیه‌نشینان در تهران، بسترساز ظهور هیولای پوپولیسم می‌شود و از آنجائیکه، بدون رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی امکان برخورد همزمان با نابرابری‌ها و فقر وجود ندارد چراکه تنها توسط دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی (نه دموکراسی سرمایه‌داری یا لیبرال

دموکراسی) است که امکان برخورد با فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی ممکن می‌شود؛ و به دلیل اینکه تبعیض جنسیتی بین زن و مرد در ۳۸ عمر رژیم مطلقه فقهاتی (که ریشه در ساختار اسلام هزار ساله فقهاتی شیعه و سنی دارد) در جامعه امروز ایران، به عنوان سرلوحه نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی می‌باشد و با عنایت به اینکه به علت «ریشه فقهاتی تبعیض جنسیتی» امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر شعار «تساوی حقوق و زن و مرد» جنبش زنان ایران وجود ندارد، همه عوامل فوق باعث گردیده است تا در زمان فعلی شرایط جهت پیشرو شدن جنبش زنان ایران در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم باشد.

۲ - خودیژگی شرایط فیزیولوژی و بیولوژی زنان علی‌العموم که عاملی شده است تا در چرخه استمرار خلقت، بار بازتولید نسل انسان، بر عهده زن استوار گردد، بدین خاطر، همین موضوع شرایط خودیژه زنان باعث گردیده است که به موازات «ورود تاریخ بشر در گردونه طبقاتی»، زن در چارچوب وظیفه بازتولید نسل انسان، در مرحله بعد گرفتار ستم مضاعف جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هم بشود، چراکه از آنجائیکه، به موازات تکوین و ظهور حکومت‌ها در عرصه تاریخ طبقاتی، قدرت زور یا دستگاه حکومت و دولت در خدمت طبقه حاکمه جهت استثمار و بهره‌کشی بیشتر تولیدکنندگان یا نیروی کار در آمد، از آنجائیکه جنس زن حداقل به عنوان ۵۰ درصد جمعیت جامعه بشری در فرایندهای مختلف، در چرخه نظام طبقاتی هم به عنوان نیروی کار در کنار تولید نسل قرار گرفت، لذا بهره‌کشی از زنان در عرصه تاریخ طبقاتی بشر دو چندان گردید، چراکه از همان زمان تکوین زن تاریخی در عرصه جامعه طبقاتی بشر، منهای بهره‌کشی و استثمار از زنان به عنوان نیروی کار نظام طبقاتی، همین وظیفه بازتولید نسل انسانی به عنوان یک وظیفه دوم بر دوش زنان قرار گرفت و جنس زن در این رابطه مجبور بود تا علاوه بر کار اقتصادی برونی در عرصه خانواده، به عنوان تنها نیروی کار تمامی وظایف درون خانواده ملکولی، اعم از وظایف و رنج و سختی فیزیولوژی تولید نسل و وظایف خانه‌داری و وظایف پرورش و تربیت نسل در خانواده بسته ملکولی نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری یا خانواده باز اتمی نظام سرمایه‌داری به عهده زن بود.

باری در این رابطه است که زن به عنوان نوع انسان از همان آغاز تکوین تاریخ طبقاتی بشر گرفتار ستم مضاعف اقتصادی و اجتماعی شد؛ و اوج فاجعه آن جا شکل گرفت که توسط اصحاب تزویر، جهت تحمیل و توجیه این ستم مضاعف بر زنان، نابرابری جنسیتی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فوق در چارچوب «توجیه آسمانی و فلسفی و مذهبی و حتی عرفانی و در نهایت فقهی برای زنان تبیین مذهبی و فلسفی و فقهی و حتی عرفانی گردید»؛ و توسط آن، ستم مضاعف حاکم بر زنان به عنوان امری مقدر شده از قبل توسط آسمان تعریف کردید.

از اینجا بود که همزمان در تمامی تکست‌های مذهبی و فلسفی و عرفانی و فقهی بشر از قرن‌ها قبل از میلاد، دو گانگی جنسیتی زن و مرد و موضوع زن به عنوان جنس غیر از انسان و موضوع استخدام زن در خدمت مرد و غیره، مشروعیت آسمانی و فلسفی و مذهبی و کلامی و عرفانی پیدا کرد. آنچنانکه در این رابطه دیگر تفاوتی بین اندیشه‌های فلسفی افلاطون و ارسطو و اندیشه‌های مذهبی تحریف شده ادیان ابراهیمی و اندیشه‌های عرفانی هند شرقی تا عرفان تحریف مسیحیت و مسلمانان نمی‌کرد؛ زیرا تمامی این رویکردهای زن‌ستیزانه علاوه بر مشروعیت بخشیدن ستم مضاعف زنان و علاوه بر تحمیل یکطرفه مردسالاری بر زنان، «جنس زن بیگانه از جنس مرد و به صورت غیر انسانی تبیین و تعریف می‌کردند.»

بدین ترتیب بود که جنس زن در عرصه تاریخ طبقاتی بشر منهای ستم‌های مضاعف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گرفتار ستم فرهنگی نیز شد، چراکه در اینجا به عنوان نمونه برای فهم این ستم فرهنگی تحمیل شده بر زنان تنها کافی است که در ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، ستم فرهنگی و فقهاتی تحمیل شده بر زنان ایران را بازنمایی نمائیم. بی‌شک اگر می‌بینیم که در جریان کمپین یک میلیون امضای زنان ایران، موضوع نامه فوق تنها شامل «چند موضوع ساده فقهی و قضایی می‌باشد»، نباید در این رابطه گرفتار قضاوت‌های سطحی در رابطه با مبارزه جنبش زنان ایران بشویم، زیرا اگر بپذیریم که ریشه تمامی نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حاکم بر زنان ایران در ۳۸ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، در ساختار فقهی اسلام فقهاتی نهفته است و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۸ سال گذشته توسط اسلام فقهاتی

بوده است که «این نابرابری‌های جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر زن ایرانی تحمیل کرده است» و از آنجائیکه که «ریشه فرهنگی این نابرابری‌های تحمیل شده بر زن ایرانی، مبنای زیرساختی در اسلام فقهاتی دارد» هرگز امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران نیست؛ و هر گونه عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «جهت نفی تبعیض جنسیتی بر زنان ایران در برابر شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران به مثابه فرو ریختن ستون خیمه اسلام فقهاتی دگماتیسم حاکم می‌باشد.»

این همه به عنوان یک نمونه باعث می‌گردد تا به جایگاه ستم فرهنگی تحمیل شده بر زنان در عرصه تاریخ طبقاتی پی ببریم؛ و به این نکته حساس عنایت پیدا کنیم که در میان مؤلفه‌های مختلف «تبعیض و نابرابری‌های تحمیل شده بر زنان، ستم فرهنگی از جایگاه خودویژه‌ای برخوردار شود». بطوریکه اگر در این رابطه داوری کنیم که «تا زمانیکه زنان (و از جمله زنان ایران) نتوانند خود را از ستم فرهنگی و ستم فقهی و ستم فلسفی و غیره نجات دهند، امکان رهائی آنها از نابرابری‌های تحمیل شده اقتصادی و اجتماعی و سیاسی وجود ندارد.»

پر واضح است که این همه باعث می‌گردد تا چنین داوری کنیم که «سخت‌ترین مبارزه تبعیض‌ستیزانه زنان (و به خصوص زنان ایران) در این شرایط، مبارزه با تبعیض فرهنگی و تبعیض فقهاتی است»، چرا که برای نمونه در ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم، نوک پیکان ماشین سرکوب خود را در سرکوب جنبش زنان ایران و سرکوب هر گونه مبارزه با ستم فقهی و ستم فرهنگی حاکم بر زنان ایران قرار داده است. لذا نباید تعجب کنید که حتی جریان‌های رویکرد پیشاهنگی در ایران در سه مؤلفه:

۱ - حزب‌گرانه لنینیستی،

۲ - ارتش خلقی مائوئیستی،

۳ - چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای، جهت رهائی زن ایرانی قبل از هر چیز در رابطه با مبارزه با ستم فرهنگی تحمیل شده بر زنان ایران، توسط رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۸ سال گذشته، معتقد به انقلاب ایدئولوژیکی درون تشکیلاتی می‌شوند. هر چند

که این انقلاب ایدئولوژیکی درون تشکیلاتی‌شان هم به لحاظ مضمون و هم به لحاظ سمت‌گیری دارای اشکالات استراتژیک و تاکتیکی بوده است. ولی من حیث المجموع، همین اعتقاد جریان‌های رویکرد سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، خود معرف این حقیقت است که «بزرگترین نبرد جنبش زنان ایران در عصر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مبارزه با ستم فرهنگی و ستم فقهی تحمیل شده بر زنان ایران می‌باشد». لذا تا زمانیکه زن ایرانی نتواند خود را از ستم فرهنگی و ستم فقهاتی حاکم نجات دهد، امکان رهایی زن ایرانی از نابرابری‌های جنسیتی و نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی وجود ندارد.

در این رابطه است که «نشر مستضعفین در ادامه راه آرمان مستضعفین به عنوان ارگان سیاسی - عقیدتی جنبش پیشگام مستضعفین ایران در طول ۸ سالی که از حیات آن می‌گذرد، پیوسته تلاش کرده است تا در راستای مبارزه با نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود جامعه ایران، علاوه بر اینکه بر نابرابری جنسیتی در چارچوب شعار تساوی حقوق زن مردم جنبش زنان ایران تکیه نماید، در راستای مقابله با ستم‌های مضاعف تحمیل شده بر زن ایرانی، مبارزه با ستم فرهنگی و ستم فقهی حاکم بر زنان ایران را در سرلوحه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرا نه جنبشی خود، جهت دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین قرار دهد»؛ و در این رابطه است که نشر مستضعفین در ۸ سال گذشته عمر خود جهت مبارزه با این ستم فرهنگی و ستم فقهی تحمیل شده بر زنان ایران به صورت ساختاری، توسط مبارزه ایدئولوژیکی مداوم با اسلام فقهاتی حاکم تحت لوای تفکیک انواع سه گانه اسلام‌شناسی تطبیقی و اسلام‌شناسی انطباقی و اسلام‌شناسی دگماتیسم و تعریف کردن اسلام فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام دگماتیسم، مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک کرده است.

مبارزه ایدئولوژیک نشر مستضعفین در ۸ سال گذشته با اسلام فقهاتی حاکم، جهت مبارزه با ستم فقهی و ستم فرهنگی حاکم بر زن ایرانی، منهای تفکیک اسلام‌شناسی فقهاتی و دگماتیسم از اسلام‌شناسی تطبیقی و انطباقی در عرصه‌های مختلف دیگری اعم از:

الف - عرصه مبارزه طبقاتی تاریخی.

ب - عرصه دموکراسی سوسیالیستی.

ج - عرصه حقوقی از قانون اساسی مشروطیت تا قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی که یک قانون اساسی زن ستیز می‌باشد.

د - عرصه سیاسی مبارزه با تبعیض سیاسی حاکم بر زنان.

ه - عرصه تشکیلاتی، توسط آسیب‌شناسی پیوسته جنبش زنان ایران در راستای دستیابی به تشکیلات مستقل و سراسری و پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

و - عرصه استراتژی، با تفکیک سه مؤلفه پیشاهنگی، پیشگامی و پیشروئی، استراتژی جنبش زنان ایران و همگام با آن، آسیب‌شناسی رویکرد پیشاهنگی در چهار دهه (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷).

ز - تبیین حقوق زن در چارچوب اندیشه اقبال لاهوری انجام داده است. عنایت داشتیم باشیم که نشر مستضعفین برای اولین بار در زبان فارسی، دستگاه اندیشه اقبال لاهوری یا پروژه بازسازی فکر دینی او، در کادر دموکراسی - سوسیالیستی مورد اعتقاد او مورد بازخوانی مجدد قرار داد؛ و در چارچوب این بازخوانی بوده است که یکی از موضوعاتی که در منظومه معرفتی اقبال مورد بازخوانی مجدد قرار گرفته است، موضوع زن در نگاه اقبال می‌باشد که مطابق آن، نبرد اقبال لاهوری با اسلام فقهاتی در خصوص حقوق زن، مورد بازشناسی مجدد قرار گرفته است.

ح - تبیین حقوق زن در عرصه منظومه معرفتی شریعتی، باز در همین رابطه صورت گرفته است. فراموش نکنیم که یکی از محورهای که شریعتی در چارچوب آن به مبارزه با اسلام فقهاتی و اسلام دگماتیسم پرداخت، «موضوع زن بوده است» که شریعتی ابتدا در اسلام‌شناسی مشهد تحت عنوان «زن در نگاه پیامبر اسلام» به تبیین آن پرداخته است و سپس در کتاب «فاطمه فاطمه است» که شریعتی با مرزبندی زن مترقی از زن سنتی و زن مدرن، به تبیین الگوی زن مترقی می‌پردازد؛ و در کنفرانس «انتظار عصر حاضر از زن مسلمان» به کالادائی بورژوائی از زن مترقی مسلمان، می‌پردازد؛ و در جزوه «حسن و محبوبه» پارادایم کیس زن مترقی مسلمان مورد نظر خود را مورد

تبیین قرار می‌دهد.

نشر مستضعفین در هشت سالی که از عمرش می‌گذرد، در ادامه راه آرمان مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگام مستضعفین ایران، پیوسته تلاش کرده است تا حقوق زن ایرانی در عرصه جنبش زنان ایران، به صورت زن پیشرو مورد تحلیل و تبیین و آسیب‌شناسی قرار دهد.

۳ - اعلام «۸ مارس به عنوان روز زن» یک تکیه نمادین بشر امروز است تا در لوای آن بتوانند افکار عمومی جهان را متوجه یک حقیقت بزرگ کتمان شده تاریخ بشریت بکنند؛ و آن حقیقت بزرگ «حقوق زن به عنوان یک انسان است»؛ که بشریت در عرصه تاریخ طبقاتی در شرق و غرب به انحاء مختلف، انسان بودن زن را به بازی گرفته است. آنچنانکه حتی تا قرن نوزدهم زن مناسبات سرمایه‌داری هم قدرت انتخاب کردن و انتخاب شدن نداشت، بنابراین، هر چند آبخور تعیین ۸ مارس به عنوان روز زن بازگشت پیدا می‌کند به روز ۸ مارس سال ۱۸۵۷ که کارگران زن کارخانه‌های نساجی و پارچه بافی و ریسندگی نیویورک برای:

الف - افزایش دستمزد.

ب - کاهش ساعات کار.

ج - بهبود شرایط کار،

دست به تظاهرات خیابانی زدند که البته تظاهرات آنها در ۸ مارس ۱۸۵۷ سرکوب شد و تظاهرات ۸ مارس زنان کارگر ریسندگی نیویورک شکست خورد و آنها نتوانستند به سه خواسته خود، یعنی افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار و بهبود شرایط کار، دست پیدا کنند، ولی با همه این احوال، هر چند که قیام و تظاهرات زنان ریسندگی نیویورک در ۸ مارس شکست خورد، از آنجائیکه خواسته‌های سه گانه تظاهرات زنان کارگر نساجی نیویورک «یک موضوع صرف کارگاهی نبود» و خواسته همه زنان کارگر در کشورهای متروپل و کشورهای پیرامونی، در عرصه چرخه بهره‌کشی و استثمار نظام سرمایه‌داری بود، لذا از بعد از سرکوب و شکست تظاهرات ۸ مارس ۱۸۵۷ موضوع مبارزه عدالت‌طلبانه کارگران زن کارخانه‌های ریسندگی نیویورک، در دستور کار زنان

کارگر جهان قرار گرفت؛ و از آنجائیکه مبارزه صنفی و خواسته‌های سرکوب شده صنفی کارگران نساجی نیویورک، در پروسه زمان بعد از سرکوب از فرایند صنفی به علت فراگیر و سراسری شدن، مضمون سیاسی بر علیه نظام جهانی سرمایه‌داری پیدا کرد، در کنار سه خواسته، افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار و بهبود شرایط کار، خواسته‌های سیاسی، مثل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان بعداً به لیست این خواسته‌ها اضافه گردید.

در نتیجه، با اینکه بیش از ۱۶۰ سال است که از سرکوب تظاهرات ۸ مارس زنان کارگر نیویورک می‌گذرد، در طی این درازمدت زمانی با اعلام نهادهای جهانی «۸ مارس به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخته شده است»؛ و امروز در کنار «اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر»، «۸ مارس به عنوان روز جهانی زن»، به صورت یک پرچم و فانوس دریائی در آمده است؛ که بشریت در عصری که نظام بهره‌کشی و استثمارگرانه سرمایه‌داری بر جهان امروز چتر انداخته است و چهره سیاه سرمایه‌داری به صورت زنجیرهای استثمارگرانه بر دست کارگران جهان، به خصوص کارگران زن در آمده است، «روز ۸ مارس» هر سال می‌تواند برای بشریت یادآور ستم مضاعف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، توسط نظام‌های طبقاتی حاکم بر بشریت باشد؛ و عاملی گردد تا وجدان بشریت از آن همه رنج استخوان‌سوز زن تاریخی به درد آید؛ و در لوی آن، افکار عمومی بشریت بیدار شود.

پر پیداست که تا زمانی که افکار بشریت نسبت به یک فاجعه آگاهی پیدا نکند، نجات از آن فاجعه در دستور کار اصحاب قدرت حاکم بر نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و کشوری قرار نمی‌گیرد، بنابراین وظیفه ما، جهت‌گرای داشت ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن این است تا در عرصه داخلی و کشوری خود، افکار عمومی مردم را متوجه ظلم و ستم مضاعفی که بر زنان ایران در دوران ۳۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی رفته و می‌رود بکنیم؛ و در همین رابطه، «زنان ایران را متوجه و خودآگاه به حقوق از دست رفته خود بنمائیم» و این حقیقت را برای زنان ایران تبیین نمائیم که تنها راه دستیابی به حقوق از دست رفته آنها، «دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد»؛ زیرا تنها در عرصه این جامعه مدنی جنبشی است که جنبش زنان

ایران توسط سازمان‌گری زنان ایران و پیوند با شاخه‌های جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، می‌توانند با مبارزه عدالت‌طلبانه - جنسیتی، تمامی تبعیض‌های حاکم بر زنان ایران، اعم از تبعیض‌های جنسیتی و تبعیض‌های اقتصادی و تبعیض‌های سیاسی و تبعیض‌های اجتماعی، به چالش بکشند.

بنابراین «روز ۸ مارس برای زنان ایران یادآور مبارزه علیه ستم جنسیتی است»، روز ۸ مارس هر سال برای زن ایرانی یادآور مبارزات زن تاریخی، برای رفع ستم جنسیتی و نابرابری حقوقی با مردان است. روز ۸ مارس برای زن ایرانی یادآور مبارزات زنان ایران از شهریور ۲۰ الی الان، جهت دستیابی به مطالبات عمومی اکثریت زنان نیروی کار ایران که عبارت است از:

الف - مبارزه علیه بیکاری،

ب - مبارزه برای دستمزد مناسب،

ج - مبارزه برای کسب حق تشکل،

د - مبارزه برای ایمنی محیط‌های کار،

ه - مبارزه برای ممنوعیت کار کودکان،

و - مبارزه برای قانون کار مناسب،

ز - مبارزه برای دستمزد برابر، می‌باشد.

روز ۸ مارس برای زنان ایران یادآور این حقیقت است که زنان ایران هرگز نمی‌توانند از مبارزات سیاسی اجتماعی مردم ایران برای استقرار نظام دموکراسی - سوسیالیستی جدا باشند، چراکه دسترسی زنان ایرانی به حقوق‌شان در یک حکومت غیر دموکراتیک و استبدادی امری نامتصور و غیر ممکن می‌باشد. روز ۸ مارس برای مردم ایران یادآور این حقیقت است که «لازمه رسیدن به توسعه و پیشرفت پایدار در کشور ایران بدون مشارکت همه جانبه زنان ایران ناممکن می‌باشد». روز ۸ مارس برای جنبش زنان ایران یادآور این حقیقت است که «زنان ایران بدون اینکه بتوانند هم خودشان را سازمان دهند و هم به شاخه‌های دیگر جنبش‌های مدنی که متعهد به حقوق آنان هستند،

تکیه کنند، به تنهایی نمی‌توانند از ستم‌های مضاعف جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نجات پیدا کنند.»

روز ۸ مارس برای جنبش کارگری ایران یادآور این حقیقت است که «زنان ایران خود بخش بزرگی از نیروی کار امروز جامعه ایران می‌باشند و در عرصه کار، مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران دارند». لذا وجود این فصل مشترک بیش از هر عامل دیگری جنبش کارگری و جنبش زنان ایران را بهم پیوند می‌دهد. روز ۸ مارس روز جهانی زن برای زنان ایران یادآور این حقیقت می‌باشد که رمز رهائی زنان ایران برای رفع ستم جنسیتی و برای کسب حقوق برابر با مردان، «در مبارزات دموکراتیک زنان ایران (برای برخورداری از حقوق سیاسی - اجتماعی و رفع ستم تبعیضی جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی)، در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نهفته است». روز ۸ مارس یا روز جهانی زن برای آن بخش از زنان ایران که نیروی کار جامعه ایران می‌باشند، یادآور این حقیقت است که جنبش کارگران می‌توانند به عنوان بزرگ‌ترین حامی جنبش زنان ایران در راستای مبارزات دموکراتیک کل جامعه ایران، باشند.

روز ۸ مارس یا روز جهانی زن می‌تواند برای جنبش زنان ایران تعلیم دهنده این درس بزرگ باشد که اگر جنبش زنان ایران می‌خواهند در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران قدرت پیدا کنند، باید:

اولاً دامنه جنبش خود را گسترده‌تر کنند.

ثانیاً هزینه شرکت در اعتراضات برای زنان ایرانی پائین بیاورند، زیرا لازمه فراگیر کردن جنبش آن است که هزینه شرکت در مبارزه بطور سرانه پائین بیاوریم، آنچنانکه روزا لوکزامبورگ می‌گوید: «حتی در بطن حرکت‌های انقلابی، نباید از مردم عادی انتظار داشته باشیم که از همان آغاز به صورت انقلابی به میدان بیایند، بلکه برعکس، انتظار ما باید بر این امر قرار داشته باشد که آنها با خواسته‌های کوچک و مطالبات کوچک‌شان، به میدان بیایند، منتها با آمدن‌شان حرکت بزرگ را دامن بزنند.»

ثالثاً علاوه بر سازمان‌گری و فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، حرکت

در عرصه واقعی به صورت نافرمانی‌های مدنی» پیش ببرند.

رابعاً باید این فرهنگ را از ذهن‌مان بیرون کنیم که گویا «اگر آدم اسلحه در دست بگیرد، انقلابی تر است.»

خامساً نباید قدرت حاکمیت را نه مطلق بکنیم و نه آنچه که هست به صورت اراده‌گرایانه، نادیده بگیریم، چراکه در شرایط فعلی در قیاس با قدرت جنبش‌های داخلی، «قدرت حاکمیت در سازمان یافتگی‌ترش نسبت به جنبش‌ها می‌باشد، لذا همین قدرت سازمان یافتگی حکومت باعث ایجاد اراده متمرکز برای آنها شده است.»

سادساً جنبش زنان ایران باید بدانند که «نقطه قوت جنبش زنان در دامنه توده‌ای آنها است» زیرا آنچه‌آنکه مهاتما گاندی می‌گفت: «همه را نمی‌شود کشت و همه را نمی‌شود زندان کرد و همه را نمی‌شود خاموش و خفه کرد.»

ثامناً باید از همه تاکتیک‌های شناخته شده اعم از:

الف - اعتصاب.

ب - تحصن.

ج - تظاهرات.

د - بایکوت.

ه - کمپین‌ها و از همه مهمتر سازمان‌گری و فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی و غیره، جهت فراگیر کردن جنبش زنان ایران استفاده بشود.

روز ۸ مارس یا روز جهانی زن حامل درس‌های بزرگی برای جنبش زنان ایران و جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که این درس‌ها عبارتند از اینک:

۱ - باید از طرح شعارهایی که باعث جدائی جنبش زنان ایران از شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود، بشدت ممانعت ورزید، چراکه رمز موفقیت جنبش زنان ایران تنها در گرو سازمان‌گری درونی و اتحاد با شاخه‌های دیگر

جنبش می‌باشد. اگر در این رابطه شعارهای جنبش زنان ایران نتواند باعث اتحاد بین شاخه‌های جنبش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود، مردود می‌باشد.

۲ - دومین درسی که جنبش زنان ایران باید در دستور کار خود قرار دهند، اینکه برای تعیین تاکتیک در خصوص مبارزه زنان ایران، باید دینامیسم درونی حرکت زنان ایران را در نظر بگیریم؛ و جنبش زنان ایران تا زمانیکه نتوانند به کشف دینامیسم درونی حرکت زنان ایران دست پیدا کنند، اتخاذ هر گونه تاکتیکی، جنبه مکانیکی و وارداتی پیدا خواهد کرد.

۳ - درس سومی که جنبش زنان ایران باید در دستور کار خود قرار دهند اینکه «اتخاذ تاکتیک توسط جنبش زنان ایران، باید با مسئله زمان و مکان ارتباط داشته باشد». لذا معلوم نیست که شعاری که امروز جنبش زنان ایران می‌دهند، برای فردای زنان ایران درست باشد، در نتیجه جنبش زنان ایران باید توجه داشته باشند که نباید بر پایه خواسته‌های موضعی زنان حرکت بکنند، بلکه در تعیین شعار باید به این حقیقت تکیه بشود که آیا زنان ایران در ابعاد توده‌ای می‌توانند حول این شعارها و خواسته‌ها جمع و متحد شوند؟

۴ - درس چهارمی که جنبش زنان ایران باید به آن توجه کند اینکه «زنان کارگر و زنان نیروی کار در جامعه ایران همه انهایی شامل می‌شوند که از طریق فروش نیروی کار خویش زندگی می‌کنند»، بنابراین «حتی معلمان زن که با فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند، در جامعه امروز ایران جزء زنان کارگر به حساب می‌آیند». لذا در این رابطه است که «هر گونه تعریف غلط از تعیین زن کارگر باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌شود.»

۵ - پنجمین درسی که جنبش زنان ایران در این رابطه باید به آن عنایت بکنند، دیالکتیک مبارزه این است که تا حرکات مردم تداوم پیدا می‌کند، تضادها و تناقض‌ها در درون حاکمیت و بالائی‌های قدرت رشد می‌نماید و جنگ درونی جناح‌های حکومت شعله‌ور می‌گردد، آنچنانکه در فرایند دیگر همین افزایش تضاد و تناقض در درون حاکمیت، باعث تداوم حرکات مردم می‌گردد. به همین دلیل رمز موفقیت جنبش

زنان ایران در این شرایط در آن است که «بتواند استقلال خود را در خصوص جنگ جناح‌های درون حکومت، حفظ کنند»، چراکه به هر حال جناح‌های درونی حکومت، جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود، نیازمند به یارگیری از مردم و جنبش‌ها هستند. لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران می‌تواند بستری مناسب جهت نفوذ حرکت جناح‌های درونی حکومت باشد؛ و لقمه‌ای مناسب برای حلقوم این جناح‌ها گردد.

۶ - ششمین درسی که جنبش زنان ایران باید به آن عنایت کنند اینک «تنها توده عظیم زنان ایران هستند که در کنار توده عظیم مردان ایران می‌توانند امروز به عنوان فاعل دگرگونی‌های بزرگ و تاریخی در جامعه ایران باشند». لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید تمامی سمت‌گیری تاکتیکی و استراتژی خودش را در رابطه با پیوند با توده عظیم زنان ایران اتخاذ نماید. چشم داشتن به اصحاب قدرت و بالائی‌های قدرت کاری ساده لوحانه می‌باشد، باید استراتژی خود را در چارچوب دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین تعریف کنیم، نه در کادر جنبش‌های تزریق شده حکومتی.

۷ - هفتمین درسی که جنبش زنان ایران در تعیین تاکتیک و شعارهای خود باید به آن توجه داشته باشند اینک «اگر مبارزه برای نان با مبارزه برای آزادی گره بخورد و اکثریت زنان ایران که جهت حفظ معاش و زندگی‌شان خواهان مبارزه هستند، بتوانند با آنهایی که خواهان آزادی بیشتر هستند پیوندند، تحولات بزرگ در ایران اتفاق می‌افتد.»

«جنبش زنان ایران»

در مسیر

«جنبش نافرمانی مدنی»

یا

«جنبش مقاومت منفی»؟

قبل از اینکه به پاسخ سؤال فوق بپردازیم، باید عنایت داشته باشیم که پاسخ به سؤال فوق در گرو «تحلیل ما از جایگاه جنبش زنان ایران در عرصه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد»؛ یعنی برحسب اینکه در هیرارشی جنبش‌های پیشرو چه مرتبه‌ای برای جنبش زنان ایران قائل بشویم، پاسخ به سؤال فوق تغییر می‌کند، فراموش نکنیم که در مجموعه جنبش‌های پیشرو (که از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش جوانان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش زنان و جنبش کارمندان و جنبش بازنشستگان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی تا جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران تکوین پیدا کرده‌اند) به لحاظ جایگاه تاریخی و اجتماعی و هرم طبقاتی جامعه ایران، همه این جنبش‌ها به صورت علی‌السویه از پتانسیل تاریخی و طبقاتی و خودسازماندهی و رهبری دینامیک درون‌جوش برخوردار نمی‌باشند، بلکه برعکس هر کدام از این جنبش‌ها از مرتبه‌ای از پتانسیل خودویژه خاص خود برخوردار می‌باشند که مطابق این پتانسیل ذومراتب جنبش‌ها است که تنها بعضی از این جنبش‌ها دارای پتانسیل لازم جهت خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش می‌باشند و توانائی آن را دارند که حتی دیگر جنبش‌های پیشرو را رهبری کنند.

برای مثال در این رابطه هرگز نباید چنین بیاندیشیم که پتانسیل جنبش کارگری به

علت جبر ساختاری و ضرورت مناسبات سرمایه‌داری (اعم از تولید جمعی و استثمار سه مؤلفه‌ای انسان از انسان و طبقه از طبقه و ملت از ملت) در عرصه خودسازماندهی و رهبری دینامیک و جنبش خودانگیخته و درون‌جوش، مانند پتانسیل حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران می‌باشند. هر چند که به لحاظ کمی جمعیت طبقه کارگر امروز ایران کمتر از ۱۴ میلیون نفر می‌باشند، در صورتی که جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران بیش از ۱۸ میلیون نفر است، ولی با همه این احوال به لحاظ کیفی در برابر حاشیه‌نشینان، (که فاقد پتانسیل دینامیک خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش می‌باشند و پیوسته صورتی اتمیزه دارند و جنبش و خیزش آنها باید به صورت مکانیکی از بیرون از جنبش و خیزش آنها رهبری و هدایت و سازماندهی بشوند و همین امر بسترساز ظهور هیولای پوپولیسم از دولت نهم و دهم رژیم مطلقه فقهاتی الی الان شده است)، طبقه کارگر ایران (هر چند در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت بحران‌های درون طبقاتی نتوانسته است تمام قد ظهور پیدا کنند) از آنچنان خودویژگی تاریخی برخوردار می‌باشند که می‌توانند در عرصه پروسس جنبش مطالباتی و دادخواهانه و سیاسی و اعتراضی و اعتصابی، به خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش دینامیک دست پیدا کنند و توسط همین پتانسیل خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش دینامیک است که جنبش کارگری ایران در بستر پروسس مبارزه درازمدت برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش جامعه ایران، نه تنها می‌توانند رهبری مبارزه طبقاتی خودشان را در دست بگیرند، بلکه توانائی آن را هم دارند که رهبری دیگر جنبش‌های پیشرو ایران را هم هژمونی نمایند.

به هر حال اگر با همین رویکرد به «جنبش زنان ایران» برخورد کنیم، قبل از پاسخ به سؤال فوق باید به این سؤال جواب بدهیم که «آیا در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران جنبش زنان ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که بتوانند در پروسس مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به صورت دینامیک و فارغ از رهبری جریان‌های سیاسی برونی و جناح‌های درونی حاکمیت، به خودسازماندهی و رهبری درون‌جوش دست پیدا کنند؟»

پر پیداست که در چارچوب آن پاسخی که به این سؤال می‌دهیم، می‌توانیم سؤال

سرتیتر مطرح شده را پاسخ بدهیم؛ یعنی اگر در تحلیل مشخص خود در باب جنبش زنان ایران در شرایط خودویژه فعلی به خصوص در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶، به این باور و داوری رسیدیم که جنبش زنان ایران در شرایط فعلی به علت بحران‌های درونی و برونی خود، توانائی خودسازماندهی و حرکت دینامیک و خودجوش و رهبری خودانگیخته ندارند، بی شک در پاسخ به سؤال سرتیتر باید بگوئیم که جنبش زنان ایران در شرایط فعلی توانائی رهبری جنبش نافرمانی مدنی یا جنبش مقاومت منفی هم ندارند، اما اگر برعکس در تحلیل مشخص خودمان از جنبش زنان ایران در شرایط فعلی به این داوری برسیم که جنبش زنان ایران در شرایط فعلی می‌توانند به صورت دینامیک و خودجوش فارغ از هدایت جریان‌های سیاسی و جناح‌های درونی حکومتی به خودسازماندهی و رهبری خودانگیخته دست پیدا کنند، بدون تردید در پاسخ به سؤال فوق باید بر این باور باشیم که جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند «جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را هم رهبری کنند.»

باری این همه باعث می‌شود تا مقدمتا به تحلیل مشخص از جایگاه جنبش زنان ایران در عرصه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنیم، چراکه بدون فهم جایگاه جنبش زنان ایران و بدون داشتن تحلیل مشخص از جایگاه جنبش زنان ایران (به خصوص در ۳۹ سال گذشته و بویژه در فرایند پساخیزش دی‌ماه ۹۶) در عرصه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، هرگز نخواهیم توانست به جایگاه تاریخی جنبش زنان ایران دست پیدا کنیم.

فراموش نکنیم که «رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۱ سالی که از عمر حیات درونی و برونی آن می‌گذرد (از خرداد سال ۵۵ الی الان)، به «جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» (اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش زنان و جنبش جوانان و جنبش کارمندان و جنبش بازنشستگان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و حتی جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران) بر این امر قرار داشته است که برعکس جنبش چریکی و ارتش خلقی (از دهه ۴۰ و ۵۰ الی الان) و جنبش تحزب‌گرایانه پیشاهنگی

طراز نوین لنینیستی (که از بعد از شهریور ۲۰ الی امروز) تلاش کرده‌اند و تلاش می‌کنند تا به صورت انطباقی و عمودی و هرمی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران) پیوند و برخورد نمایند و در چارچوب رویکرد انطباقی (تئوریک و ایدئولوژیک و استراتژی و حتی تاکتیکی خود) اشکال مختلف مبارزه دیگر کشورها را به صورت استراتژی یا تاکتیکی به جنبش‌های پیشرو ایران تزریق نمایند، در این رابطه «رویکرد تطبیقی» خود را (در عرصه تئوری و ایدئولوژی و استراتژی و حتی تاکتیکی) جایگزین «رویکرد انطباقی» گذشته بنماید؛ و البته «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۱ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) بر این باور بوده است که «تا زمانیکه نتوانیم رویکرد تطبیقی در عرصه استراتژی و حتی تاکتیکی، جایگزین رویکرد انطباقی گذشته بکنیم، بحران فراگیر تئوریک و استراتژی بیش از یک قرن گذشته جنبش سیاسی ایران در فرایندهای مختلف پیشامشروطیت و پسامشروطیت و پیشاکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و پیشانقلاب ضد استبدادی ۵۷ و پساشکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ تا به امروز، قابل حل نمی‌باشد»، چراکه همین «رویکرد انطباقی جنبش پیشاهنگی ایران در سه مؤلفه چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی آن» (در عرصه تئوری و اتخاذ استراتژی و تاکتیکی برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) در بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الان) باعث گردیده است تا در این مدت طولانی «جنبش پیشاهنگی ایران» (در سه شکل حزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره ای انقلاب کوبا و ارتش خلقی مائوئیستی چین و انقلاب الجزایر) شکل‌های «موفق مبارزه» جنبش‌های مختلف جوامع و کشورهای دیگر (بدون تکیه بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص از جامعه ایران و از جنبش‌های مختلف پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) به صورت مکانیکی و انطباقی اشکال مبارزاتی موفق جوامع دیگر را به جامعه ایران و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تزریق نمایند.

لذا همین «رویکرد انطباقی» مؤلفه‌های مختلف جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الان) باعث شکست استراتژی و حتی تاکتیک‌محوری جنبش پیشاهنگی ایران در عرصه فعال کردن جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ

مستضعفین ایران بوده است؛ و صد البته یکی از دلایل بزرگ رکود جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۷۶ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان، به جز دو مقطع سال‌های ۳۰ - ۳۱ و ۵۷ - ۵۸) و بویژه در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به خاطر همین «رویکرد انطباقی» جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران بوده است که به جای «بداع شکل تطبیقی مبارزه در چارچوب تحلیل مشخص از جامعه و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» پیوسته مانند «یک کالای وارداتی» تلاش کرده‌اند تا توسط «کپی - پیست» کردن از اشکال مبارزاتی دیگر جوامع برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری و جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزان و جنبش بازنشستگان و جنبش کارمندان و حتی جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران) «تعیین شکل مبارزه» نمایند.

به همین دلیل «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در طول ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) پیوسته در این رابطه تلاش کرده است (تا برعکس جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته از مشروطیت الی الان به جای «رویکرد انطباقی» در تعیین شکل مبارزاتی و به جای «کپی - پیست» کردن از اشکال مبارزه موفق دیگر جوامع بشری) در چارچوب «رویکرد تطبیقی» خود (در عرصه استراتژی و تاکتیک‌محوری و تعیین شکل مبارزه برای جنبش‌های پیشرو از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران) «استراتژی و تاکتیک و شکل مبارزه تطبیقی» را جایگزین «استراتژی و تاکتیک و شکل مبارزه انطباقی» بکنند. در نتیجه در ۴۱ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد بوده است که:

الف - سازماندهی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران) باید به صورت «دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته و در عرصه سازماندهی افقی» (نه عمودی و هرمی و مکانیکی و هدایت شده از بیرون این جنبش‌ها) انجام بگیرد. لذا در این رابطه بوده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۴۱ سال گذشته با هر گونه «سازماندهی انطباقی و مکانیکی و عمودی و هرمی

و تزریق شده از بیرون از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط جنبش پیشاهنگی در سه مؤلفه مختلف چریک‌گرائی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی مخالف بوده است» و علت و دلیل شکست جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگ ایران در بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الان) «سنتر همین رویکرد هرمی و عمودی و انطباقی و مکانیکی این جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگ ایران می‌دانسته است.»

ب - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات سیاسی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) معتقد بوده است که وظیفه و رسالتش در رابطه با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران)، «هدایت‌گری است، نه رهبری و یارگیری و سربازگیری از این جنبش‌ها.»

ج - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) پیوسته و علی‌الادوام معتقد بوده است که «استراتژی کسب قدرت سیاسی» جریان‌های سه مؤلفه‌ای چریک‌گرائی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته، بیماری مهلک استراتژی بوده است که تمامی این جریان‌های سه مؤلفه‌ای را گرفتار بن‌بست و رکود و شکست کرده است؛ و در این رابطه بین آنها تفاوتی وجود ندارد، چراکه جریان‌های چپ و راست و ملی و مذهبی و چریک‌گرا و ارتش خلقی و حزبی و غیر حزبی و مرتجع و مترقی و غیره، همه و همه در طول یک قرن گذشته در «تلاش کسب قدرت سیاسی و سوار شدن بر ماشین حکومت بوده‌اند» و در تعریف و تبیین استراتژی خود همه آنها در بیش از یک قرن گذشته، «کسب قدرت سیاسی را به عنوان فتح الفتوح و مشکل‌گشای همه گرفتاری‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف می‌کرده‌اند»؛ و صد البته در میان تمامی جریان‌های جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته، تنها جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است که در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) در عرصه تئوری و استراتژی و حتی تاکتیک با هر گونه تلاش جهت کسب قدرت سیاسی توسط پیشگامان مستضعفین ایران مخالف بوده است؛ و در ۴۱ سال گذشته پیوسته بر این طبل کوبیده است که «بزرگ‌ترین آفت

جنبش پیشاهنگی ایران تلاش جریان‌های سیاسی چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی و ملی و غیره در راستای کسب قدرت سیاسی بوده است.»

اما رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود:

اولاً مخالفت با رهبری کردن جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط پیشگامان و پیشاهنگان بوده است.

ثانیاً مخالف با کسب قدرت سیاسی توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و دیگر جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران بوده است.

ثالثاً مخالف با سازماندهی برون‌زائی از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط پیشگامان و پیشاهنگان بوده است؛ و هر گونه «سازماندهی برون‌زائی جنبش‌های پیشرو» (توسط پیشگامان و پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای) بسترساز ظهور فاشیست و بناپارتیست در جامعه ایران تحلیل کرده است.

رابعاً مخالفت با رهبری از پیش تعیین شده و مکانیکی و غیر دینامیک و غیر خودجوش و غیر خودانگیخته جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط پیشگامان و پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای بوده است؛ و در این رابطه، منحصرأ بر «رهبری و خودسازماندهی دینامیک و خودجوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» به عنوان اصل اول و اصل رکن «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین خود تکیه می‌کرده است.»

خامساً هر گونه سازماندهی هرمی و عمودی و حرفه‌ای و هدایت شده از بیرون و خارج از زندگی روزمره برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان سم قاتل تعریف می‌کرده است.

سادساً هر گونه خشونت‌گرایی که باعث بالا رفتن هزینه مبارزه و کوتاه شدن عمر پروسس مبارزه و فراهم شدن شرایط برای سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهتی می‌شود، به عنوان خودانتحاری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین

ایران می‌دانسته است.

سابقاً گرفتار شدن جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در چرخه تضادهای جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود این جناح‌ها) در چارچوب استراتژی و تاکتیک سازشکارانه تحت عنوان‌های اصلاح‌طلبانه و مشارکت در قدرت و تکیه کردن بر صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان سم قاتل برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف کرده است.

بدین ترتیب بوده است که داوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) بر این امر قرار داشته است که جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الان) در سه مؤلفه چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی، پیوسته تلاش کرده‌اند تا به جای اینکه حرکت عمودی خود را در خدمت حرکت افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگران تا جنبش زنان ایران) قرار دهند، حرکت افقی جنبش‌های پیشرو را در خدمت حرکت عمودی کسب قدرت سیاسی خود قرار داده‌اند.

لذا به همین دلیل بوده است که در بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، هدف جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران در راستای پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران)، یارگیری و سربازگیری و جذب حمایت این جنبش‌ها برای کسب قدرت سیاسی بوده است. در نتیجه بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «تا زمانی که کسب قدرت سیاسی برای جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران به عنوان یک استراتژی باشد» و «تا زمانی که جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران بخواهند توسط حرکت عمودی و سازماندهی هرمی و برون‌زائی خود از بیرون جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به سازماندهی مکانیکی و هرمی و غیر خودجوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازند» و «تا

زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران به اولویت حرکت عمودی خود بر حرکت افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران معتقد باشند.»

«تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران در تعیین استراتژی و تاکتیک‌های خود حرکت عمودی و تشکیلات هرمی و استراتژی کسب قدرت سیاسی خود را عمده نمایند» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به جای تکیه بر جنبش طبقاتی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت ایجاد جنبش‌های تکوین یافته از پائین و از قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بر استراتژی تحزب‌گرایانه سیاسی طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی تکوین یافته از بالا تکیه کنند» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت بزرگ ایمان پیدا نکنند که انقلاب و تغییر و استحاله و اصلاحات در جامعه بزرگ ایران فقط و فقط کار توده‌هاست، نه پیشاهنگان و قهرمانان» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت ایمان پیدا نکنند که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تا زمانیکه همراه با بسیج توده‌ای و همگانی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران همراه نشوند، نمی‌توانند دستاوردی درازمدت داشته باشند؛» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت واقف نشوند که رمز پیروزی و موفقیت جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو پیوند جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اعتراضی و جنبش‌های آکسیونی و خیابانی و جنبش‌های دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

«تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت دست پیدا نکنند که تنها امکان استحاله جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های آکسیونی و خیابانی و جنبش‌های اعتراضی به جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان تکیه بر حرکت خودسازماندهی افقی دینامیک و خودجوش و خودانگیخته و کشانیدن مبارزه به عرصه زندگی عادی توده‌ها و کاهش سرانه هزینه مبارزه و تکیه بر حداقل دموکراسی برای انجام مبارزه علنی در عرصه صنفی و سیاسی و درگیر کردن جنبش‌های پیشرو و طبقه در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به مبارزه

صنفي و سياسي، توسط فراگير كردن جنبش مطالباتي آنها مي‌باشد» و «تا زمانيكه جريان‌هاي سه مؤلفه‌اي جنبش پيشاهنگي ايران به اين حقيقت دست پيدا نكنند كه رمز موفقيت دكتر محمد مصدق در ملي كردن صنعت نفت و در اعتلاي جنبش جهاني ضد استعماري و رهائي‌بخش كشورهاي پيراموني در سال‌هاي پسا جنگ بين‌الملل دوم او و رمز موفقيت جنبش ضد استبدادي سال‌هاي ۵۶ و ۵۷ جامعه بزرگ ايران بر عليه رژيم توتاليتير و كودتائي پهلوي، استحالته جنبش‌هاي اعتراضی و سياسي و آكسيوني پيشرو اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران به جنبش اعتصابي بوده است» بطوريكه در اين رابطه مي‌توان داوري كرد كه اگر در سال‌هاي ۳۰ و ۳۱ و ۵۶ و ۵۷ جنبش‌هاي اعتراضی و آكسيوني اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران به جنبش اعتصابي دست پيدا نمي‌كردند، بي‌شك نه جنبش رهائي‌بخش مصدق در سال ۳۰ و ۳۱ و نه جنبش ضد استبدادي مردم ايران در سال‌هاي ۵۶ و ۵۷ بر عليه رژيم توتاليتير و كودتائي پهلوي نمي‌توانست به پيروزي دست پيدا كنند.

د - جنبش پيشگامان مستضعفين ايران در ۴۱ سال گذشته حيات دروني و بروني خود پيوسته معتقد بوده است كه آنچنانكه «سازماندهي جنبش‌هاي پيشرو اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران (از جنبش كارگري تا جنبش زنان ايران) مي‌بايست به صورت تطبيقي (نه انطباقی) و درون‌جوش (نه تزريقي و مكانيكي از بيرون جنبش) و در عرصه حركت افقي (نه عمودي و هرمي پيشاهنگ) توسط خود جنبش‌هاي پيشرو (نه جنبش‌هاي پيشاهنگ و پيشگام) بايد صورت بگيرد»، خوداستحالته اعتلائي جنبش‌هاي مطالباتي و اعتراضی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران به جنبش‌هاي اعتصابي كارگران و كارمندان، مي‌بايست به صورت خودانگيخته و ديناميك و درون‌جوش تكوين پيدا كنند، نه به صورت تزريقي و انطباقی توسط جريان‌هاي سه مؤلفه‌اي پيشاهنگ.

طبيعي است كه در راستاي دستيابي به جنبش‌هاي ديناميك و درون‌جوش و خودسازمانده و خودرهبري كننده اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران، بايد به توده‌اي كردن و بسيج همگاني توسط شعارهاي بسيج كننده و مبارزه علني و کاهش هزينه سرانه مبارزه براي توده‌ها و درازمدت كردن عمر پروسس مبارزه صنفي و سياسي اردوگاه بزرگ مستضعفين ايران تكيه بشود.

ه - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که آنچنانکه رمز موفقیت مبارزه برای طلبانه و رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو بسیج توده‌ای و خودسازماندهی افقی و جنبش دینامیک و استحاله جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و آکسیونی به جنبش‌های اعتصابی و مشارکت همگانی گروه‌های مختلف اجتماعی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، رهبری جنبش‌های همگانی اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته در عرصه پروسس درازمدت مبارزه برای طلبانه یا آزادی‌خواهانه و یا رهایی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل بشود.

بنابراین به همین دلیل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود هر گونه «تزریق رهبری» یا «تعیین رهبری» از بیرون جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت انطباقی، یک فاجعه برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌داند؛ و در نتیجه در این رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد بوده است که برای دستیابی به «رهبری درون‌جوش و دینامیک در عرصه پروسس مبارزه برای طلبانه و یا آزادی‌خواهانه و یا رهایی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید تمام تلاش‌ها در راستای درازمدت کردن پروسس مبارزه عدالت‌طلبانه یا آزادی‌خواهانه و یا رهایی‌بخش جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به کار گرفته شوند.» در نتیجه بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که یکی از آفت‌های بزرگ مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «خشونت‌گرایی» در عرصه مبارزه جنبش‌های این اردوگاه می‌باشد.

باری بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود علاوه بر اینکه با هر گونه خشونت‌گرایی در مبارزات سه مؤلفه‌ای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مخالف بوده است و علاوه بر اینکه در برابر هر گونه تزریق خشونت توسط رژیم مطلقه فقهاتی جهت بسترسازی

سرکوب جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعلام خطر کرده است و علاوه بر اینکه هر گونه دعوت به خشونت‌گرایی توسط جریان‌های سرنگون طلب پیشاهنگ برون مرزی، سمی قاتل برای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌دانسته است و علاوه بر اینکه در تعیین استراتژی تطبیقی برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به نفی «تئوری دو مطلق» (امیر پرویز پویان از بنیانگذاران اولیه سازمان فدائیان خلق) معتقد بوده است، برای درازمدت کردن و برای علنی کردن پروسس مبارزاتی سه مؤلفه‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران معتقد بوده است که در عرصه مبارزه با رژیم‌های توتالیتر و اختناق و سرکوب «باید برای حداقل دموکراسی در جامعه ایران، حداکثر ارزش قائل بشویم» و آنچنانکه در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ تجربه کرده‌ایم، هرگز «عریان شدن اختناق و سرکوب و سرنیزه رژیم مطلقه فقه‌حاکم را نباید به سود توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تحلیل نمائیم»، چراکه مبارزه مخفی و بالا بردن هزینه سرانه مبارزه، علاوه بر اینکه باعث سکتاریست می‌گردد، امکان بسیج همگانی توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را از بین می‌برند. در نتیجه هر چه هزینه سرانه مبارزه برای توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کاهش پیدا کند و هر چه مبارزه توده‌های اردوگاه مستضعفین ایران از صورت علنی‌تر برخوردار باشند و هر چه مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت غیر حرفه‌ای‌تر پیدا کنند و هر چه مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از صورت عمودی و هرمی وارد فرایند افقی و روزمره زندگی عادی توده‌های اردوگاه بشوند و هر چه شرایط جهت بسیج همگانی توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بیشتر فراهم گردد، به همان میزان شرایط برای درازمدت شدن پروسس مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و آکسیون‌ی یا خیابانی و اعتصابی بیشتر فراهم می‌گردد؛ و بدین خاطر، همین درازمدت شدن پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای ظهور رهبری دینامیک و خودانگیخته و سازماندهی دینامیک و درون‌جوش و اعتلای دینامیک سه مؤلفه‌ای جنبش‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم می‌کنند.

تجربه جنبش اعتراضی جامعه ایران در مرحله پسااستبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار بر علیه انقلاب مشروطیت اول و ظهور رهبری دینامیک و خودجوش ستارخان و باقرخان در این عرصه مهم‌ترین شاخص برای تبیین این رویکرد به رهبری درون‌جوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه پروسس درازمدت کردن مبارزه سه مؤلفه‌ای می‌باشد.

و - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که تا زمانیکه «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران ظهور پیدا نکند» و تا زمانیکه «استبداد و رژیم توتالیتر اختناق و سرکوب همه جانبه را بر جامعه ایران تحمیل می‌کنند و توسط استبداد و اختناق و سرکوب امکان هر گونه خودسازماندهی و مبارزه سه مؤلفه‌ای دینامیک از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را می‌گیرند» و تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران مانند گذشته بیش از یک قرن خود (از مشروطیت الی الان) پا در یک کفش کنند و بر طبل استراتژی کسب قدرت سیاسی و تزریق رهبری از پیش تعیین شده خود بر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکوبند و به تزریق و تشویق خشونت در مبارزه اردوگاه تکیه کنند و دو جبهه «آزادی و نان» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در عرصه مبارزه دو طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری به صورت جدای از هم تعریف کنند و هیچکدام از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نتوانند رهبری مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل نمایند، راهی جز این برای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به صورت موقت تن به قبول هژمونی جنبش دانشجویی ایران بدهند، چراکه جنبش دانشجویی ایران به لحاظ خودویژگی‌های این جنبش (که عبارتند از کثرت کمی و پیوند پنج میلیون دانشجوی ایرانی با گروه‌های اجتماعی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران)، شرایط برای این امر فراهم می‌سازد که:

اولاً جنبش دانشجویی ایران بتوانند به عنوان آلترناتیو موقت «خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین امروز جامعه ایران را پر نمایند.»

ثانیاً به علت خاستگاه طبقاتی این جنبش (که دو طبقه زحمتکشان شهر و روستا و

طبقه متوسط شهری در سه مؤلفه مرفه و نیمه مرفه و غیر مرفه آن می‌باشند)، می‌توانند به عنوان «سرپل اتصال بین دو جبهه نان و آزادی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح شوند.»

ثالثاً در خلاء رهبری دینامیک و درون جوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، «جنبش دانشجویی ایران دارای آنچنان پتانسیل و ظرفیت درونی می‌باشند که می‌توانند این رهبری را به صورت دینامیک پیش ببرند.»

رابعاً در چارچوب خاستگاه طبقاتی گوناگون جنبش دانشجویی ایران، این جنبش می‌تواند «سرپل اتصال دو طبقه کارگری و متوسط شهری ایران بشوند.»

ز- جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود بر این باور بوده است که اگر می‌خواهیم به صورت تطبیقی به هدایت‌گری جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم، راهی جز این نداریم، مگر اینکه ما «شکل مبارزه را از خود توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کشف کنیم» و در نتیجه برای مبارزه توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هیچ شکل مبارزه از پیش تعیین شده نسخه پیچی و تجویز پزشکی نکنیم؛ و شکل مبارزه برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در فرایند تندپیچ امروز مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط «تحلیل مشخص» از جامعه ایران و «تحلیل مشخص» از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از خود مبارزه خودجوش و خودانگیخته توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پس از آسیب‌شناسی استخراج نمائیم.

ح - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود جهت بسیج توده‌ای و همگانی کردن مبارزه در قاعده اردوگاه و وارد کردن عدد بزرگتری از توده‌های اردوگاه به عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش، معتقد به «تقدم پروژه اصلاح دینی» در جامعه ایران بوده است، چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و بیرونی خود بر این باور بوده است که «جامعه ایران، یک جامعه دینی می‌باشد» و دین اسلام در جامعه ایران در صورت «اصلاح دینی» از آنچنان پتانسیل و ظرفیت درونی برخوردار می‌باشد که می‌تواند

«مسئولیت در عرصه مبارزه سه مؤلفه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را بدل به یک ایمان و اعتقاد بنماید»؛ و بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته بر این باور بوده است که «پروژه اصلاح دینی» در جامعه ایران می‌تواند «بسترساز ظهور جنبش اجتماعی و در نتیجه جنبش سیاسی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود»؛ و قطعاً و جبراً به علت ماهیت ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب «اسلام دگماتیست فقهاتی» و به علت «غلبه سنت مذهبی بر فرهنگ توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» تا زمانیکه «پروژه اصلاح دینی تطبیقی بازسازی شده در ادامه راه اقبال و شریعتی» در جامعه بزرگ ایران به انجام نرسد و این «پروژه اصلاح دینی تطبیقی از طریق زندگی روزمره و مبارزه طبقاتی و مبارزه ستم‌ستیز گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با ستم‌های گوناگون (ستم طبقاتی، ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم اجتماعی، ستم قومیتی، ستم مذهبی و غیره) وارد خودآگاهی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشوند، هرگز و هرگز امکان ظهور جنبش فراگیر اجتماعی و سیاسی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نخواهد بود.»

بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۱ سال حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «تنها راه فراگیر کردن مبارزه سه مؤلفه‌ای برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش در قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران انجام پروژه اصلاح دینی تطبیقی می‌باشد.»

به هر حال در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «علت و دلیل فراگیر و همگانی شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران را مادیت پیدا کردن پروژه اصلاح دینی معلم کبیرمان شریعتی در آن تندپیچ تاریخ ایران تحلیل می‌کرده است»؛ و قطعاً و جزماً در این رابطه است که می‌توانیم دآوری کنیم که «اگر پروژه اصلاح دینی توسط شریعتی در جامعه دینی ایران در آن دوران پر فراز و نشیب تاریخی ایران صورت نمی‌گرفت، امکان ظهور سونامی جنبش اعتراضی ضد استبدادی سال ۵۷ در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در بدنه این اردوگاه بزرگ بوجود نمی‌آمد.» به عبارت دیگر «اگر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران (نسبت به جمعیت

ایران در آن زمان)، بزرگ‌ترین و توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر بوده است» در این رابطه باید بر این باور باشیم که «تنها عاملی که باعث بسیج همگانی و فراگیر جامعه ایران در سال ۵۷ در عرصه جنبش ضد استبدادی جامعه ایران گردید همین به ثمر نشستن پروژه اصلاح دینی شریعتی بوده است»؛ و در این رابطه است که داوری ما در این شرایط تندپیچ جامعه ایران بر این امر قرار دارد که «اگر در این زمان اعتقاد داریم که بدون همگانی شدن جنبش و بدون بسیج توده‌ای در قاعده جامعه ایران امکان درازمدت شدن پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد، تنها راه دستیابی به این مهم انجام پروژه اصلاح دینی در جامعه امروز ایران می‌باشد.»

فراموش نکنیم که از خودویژگی‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقایسه با دیکتاتوری رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، «نامتعارف بودن دیکتاتوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و علت و دلیل نامتعارف بودن دیکتاتوری رژیم مطلقه فقهاتی در تضاد و پارادوکس بین عین و ذهن این رژیم نهفته می‌باشد؛ زیرا به لحاظ عینی این رژیم بر مناسبات سرمایه‌داری تکیه دارد، اما به لحاظ ذهنی در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی معتقد به ایدئولوژی و اندیشه و نظریه است که مربوط به «مناسبات پیشاسرمایه‌داری می‌باشد». در نتیجه همین «پارادوکس بین عین و ذهن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است تا این رژیم جهت تحمیل یکطرفه ذهنیت فقهاتی و دگماتیست خود به جامعه ایران، از سیاست سرکوب استفاده نماید» و در این رابطه بوده است که همین «سیاست سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم خود مولد آن شده است که این سیاست سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مؤلفه‌های مختلف سرکوب سیاسی و سرکوب جنیستی و سرکوب قومیتی و سرکوب طبقاتی و سرکوب فکری و مذهبی و فرهنگی و غیره جاری و ساری بشوند»؛ که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم در اینجا به موضوع «تحمیل حجاب بر زنان ایران» با شعار «یا روسری، یا تو سری» در مرحله پس‌انقلاب ۵۷ توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اشاره نماییم، چراکه موضوع حجاب در عرصه دیسکورس اسلام فقهاتی به خاطر «تبعیض حقوقی بین زن و مرد» یکی از ارکان اسلام فقهاتی می‌باشد، به عنوان یکی از هدف‌های رژیم مطلقه فقهاتی

از آغاز شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مطرح گردیده است.

بنابراین از آنجائیکه نظریه پردازان اسلام دگماتیست فقهاتی در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران توان مقابله با تبعیض حقوقی بین زن مرد اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی توسط پروژه اصلاح دینی بازسازی شده نداشتند، در چارچوب «تبعیض حقوقی بین زن و مرد» اسلام فقهاتی و دگماتیست حوزه فقهی خود را موظف می‌دانستند تا توسط سرنیزه و سرکوب، پروژه حجاب فقهی را بر زنان ایران تحمیل نمایند. فونکسیون که این استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر خود داشته است این بوده است که «زنان ایران در عرصه مبارزه رهایی‌بخش خود برای مقابله با تبعیض حقوقی و مدنی و سیاسی و اجتماعی تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مبارزه رهایی‌بخش خود را از سنگر حجاب ستیزی شروع کنند» و در چارچوب مبارزه با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌نمایند تا به مبارزه با ستم جنسیتی یا ستم حقوقی و یا ستم مدنی و یا ستم سیاسی و یا ستم اجتماعی، حاکم بر زنان ایران بپردازند.

لذا همین امر باعث گردیده است تا شرایط مبارزه برای جنبش زنان ایران در تندپیچ پساخیزش دی‌ماه ۹۶ سخت و مشکل گردد، چراکه «شرایط فرهنگی و اجتماعی» امروز جامعه ایران برای این حرکت حجاب‌ستیزانه زنان فوق فراهم نمی‌باشد؛ و قطعاً اگر «مبارزه با تبعیض جنسیتی جنبش زنان فوق به جای عمده کردن ستم‌های اجتماعی، از جمله آزادی در انتخاب لباس و حجاب، از کانال مبارزه با سرکوب مدنی و سیاسی زنان ایران عبور می‌کرد، می‌توانست دارای فونکسیون مثبت‌تری بشود»، در صورتی که برعکس اگر بخواهیم همچنان مبارزه با ستم مدنی و ستم سیاسی از کانال مبارزه با ستم اجتماعی و مبارزه با حجاب تحمیلی به انجام برسانیم، این رویکرد به شکست قطعی در جامعه امروز ایران روبرو می‌گردد، چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم به لحاظ فرهنگی و سنت مذهبی حاکم بر ذهنیت توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، مبارزه با حجاب تحمیلی در این شرایط نمی‌تواند به عنوان یک اعتقاد مذهبی و سنتی تبیین و تحلیل گردد؛ و مورد حمایت قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار بگیرد.

باری، رویکرد سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر خود در راستای پارادوکس بین عین و ذهن این رژیم و پروژه تحمیل ذهنیت این رژیم (که همان اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی می‌باشند) بر جامعه ایران باعث گردیده است تا در ۳۹ سال گذشته بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، ستم‌های مختلف و متعددی تحمیل و تزریق بشود که از جمله این ستم‌ها عبارتند از ستم طبقاتی، ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم قومیتی، ستم مذهبی و غیره می‌باشند که البته همین تنوع ستم‌ها باعث گردیده است که بر بعضی از گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «ستم‌های مضاعفی وارد بشود». مثل گروه بزرگ زنان ایران که بیش از ۵۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و گرفتار ستم‌های متعدد طبقاتی و جنسیتی و مدنی و اجتماعی و سیاسی می‌باشند که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آنها تحمیل گردیده است.

در نتیجه همین تحمیل ستم‌های متعدد بر زنان ایران باعث گردیده است تا این گروه بزرگ اجتماعی از پتانسیل عظیم بالقوه (نه بالفعل) مبارزاتی برخوردار بشوند. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که جنبش سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در آینده به علت این پتانسیل بالقوه زنان ایرانی، دارای برتری کمی و کیفی این گروه اجتماعی می‌باشد.

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که «بدون استراتژی مشخص و تاکتیک مشخص بر پایه تحلیل مشخص از جامعه ایران به لحاظ ساختاری و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی، هر گونه حرکت جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگ و جریان‌های پیشگام و جنبش‌ها پیشرو در عرصه به حرکت درآوردن موتور بزرگ - اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند - محکوم به شکست است»؛ و هرگز و هرگز «موتور بزرگ» - اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران - توسط استراتژی و تاکتیک‌ها وارداتی و انطباقی و کپی - پیست شده جوامع موفق دیگر کشورها نمی‌توانند به حرکت درآیند. لذا در عرصه اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌های محوری «تطبیقی مشخص» و در چارچوب «تحلیل مشخص ساختاری و طبقاتی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران» برای به حرکت در

آوردن «موتور بزرگ» یا «قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، باید عنایت داشته باشیم که منهای مشخصات مطرح شده، این استراتژی و تاکتیک‌های محوری باید: اولاً در راستای بسیج همگانی و جذب «عدد بزرگتری» از توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد.

ثانیاً از آنجائیکه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت یکدست و یکپارچه ندارد و از لایه‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند، لذا در این رابطه استراتژی و تاکتیک‌های تطبیقی و مشخص اتخاذی جهت به حرکت درآوردن «موتور بزرگ» نباید تکیه مطلق و منحصر به فرد صرف بر یک گروه بزرگ اجتماعی ایران مثل کارگران و یا زنان و یا دانشجویان و غیره بکنند، چرا که چه در مبارزه عدالت‌طلبانه و چه در مبارزه آزادی‌خواهانه و چه در مبارزه رهایی‌بخش لزوم بسیج همگانی و مشارکت لایه‌های مختلف اردوگاه مستضعفین ایران هم در عرصه قاعده اردوگاه و هم در عرصه بدنه اردوگاه مستضعفین ایران امری ضروری می‌باشند؛ که نادیده گرفتن این امر علاوه بر اینکه باعث سکتاریست آن طبقه یا گروه خاص اجتماعی می‌شود، خود به خود باعث شکست هر گونه حرکت تحول‌خواهانه در جامعه بزرگ ایران نیز می‌گردد.

یادمان باشد که در جامعه‌ای که به لحاظ کمی جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهایش بیش از ۱۸ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت طبقه کارگرش (در چارچوب تعریف کارگر به عنوان کسی که برای تأمین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود در برابر مزد می‌باشد) بیش از ۱۳ میلیون نفر می‌باشد و جمعیت زنان آن بیش از ۴۰ میلیون نفر است و جمعیت معلمان آن بیش از یک میلیون نفر است و جمعیت کودکان کار آن بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر می‌باشند و جمعیت افراد زیر خط فقر آن بیش از ۵۰ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت دانشجویان آن بیش از چهار میلیون نفر است و جمعیت ارتش بیکاران آن بیش از ده میلیون نفر می‌باشد و جمعیت کارتن‌خواب‌های آن تنها در شهر تهران بیش از ۲۰ هزار نفر می‌باشند و جمعیت افرادی که حتی نان خالی برای خوردن ندارند - طبق گفته سعید لیلانز کارشناس اقتصادی حزب کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چهل‌مین سال انقلاب بیش از سه میلیون و دویست هزار نفر می‌باشند - و قطب‌بندی اقتصادی در آن جامعه طبق گفته قالیباف شهردار

اسبق تهران بین ۹۶ درصد محروم و ۴ درصد برخوردار می‌باشند و حقوق کارگران آن در چارچوب مصوبات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کمتر از یک پنجم خط فقر اعلام شده توسط نهادهای رسمی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و جمعیت تنها بیکاران تحصیل کرده بیش از هفت و نیم میلیون نفر می‌باشند و جمعیت مال‌باختگان (مولود ورشکستگی مؤسسات مالی و رانتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که بیش از یک سوم کل نقدینگی کشور را در دست دارند) بیش از ۱۲ میلیون نفر می‌باشند و جمعیت دانش‌آموزان آن بیش از ۱۴ میلیون نفر است و این جامعه در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از پنج برابر فقیرتر شده‌اند، بی‌شک در برابر چنین جامعه‌ای نباید در تعیین «استراتژی و تاکتیک‌های محوری تطبیقی و مشخص» بر دو قطبی شدن جامعه ایران (آنچنانکه نظریه پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا در کتاب مانیفست کمونیستی خود تئوریزه کرده‌اند و البته پیش‌بینی دو قطبی شدن جامعه بین طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوازی حتی برای خود جوامع اروپا هم تحقق پیدا نکرد)، تکیه کنند. بلکه برعکس باید اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در صورت چند قطبی مورد مطالعه قرار گیرند؛ و نباید «نیروی بالنده تاریخی» آن را فقط محدود به کارگران صنعتی بکنند و پدیده شوم استثمار در جامعه سرمایه‌داری فقط محدود به مؤلفه استثمار طبقه از طبقه بکنند و نباید مسیر سوسیالیسم در چنین جامعه‌ای از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری تبیین نمایند، بلکه برعکس باید با تکیه بر «دموکراسی سوسیالیستی» (نه سوسیال دموکراسی آغاز قرن بیستم اروپا که همان سرمایه‌داری بزرگ کرده می‌باشد) به عنوان نظام اجتماعی و سیاسی (نه شکل حکومتی) تنها مسیر رسیدن به سوسیالیسم (به معنای اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف، آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی تعریف می‌نماید) توسط دموکراسی (سه مؤلفه‌ای دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی، دموکراسی در معرفت) تعریف بشوند؛ و به این حقیقت ایمان پیدا کنند که در جامعه امروز ایران با خودویژگی‌های فرهنگی و ساختاری و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی، «تنها موتور مبارزه طبقاتی نمی‌تواند به عنوان نیروی عامل تغییر دهنده جامعه امروز ایران باشد.»

ی - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات سیاسی خود

(از خرداد ۵۵ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که «عنصر آگاهی» و «عنصر خودسازماندهی» دو عاملی هستند که می‌توانند استمرار پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را گارانتی و بیمه و تضمین نمایند. لذا در این رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تبیین استراتژی و تاکتیک‌های محوری تطبیقی و مشخص خود، وظیفه محوری خود را (در رابطه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) در عرصه انتقال آگاهی به وجدان یا خودآگاهی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف کنند؛ و در این رابطه برعکس رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان شریعتی که «آگاهی را به صورت مجرد و تنها در چارچوب آگاهی دینی و مذهبی تعریف می‌کردند»، «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود به جای برخورد تک مؤلفه‌ای به آگاهی و به جای محدود کردن آگاهی به «آگاهی عام و مجرد و فراتاریخی دینی و مذهبی» بر آگاهی کنکری و مشخص در مؤلفه‌های مختلف: آگاهی طبقاتی، آگاهی سیاسی، آگاهی اجتماعی، آگاهی به ستم‌های موجود در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه داشته است»؛ و در این رابطه معتقد بوده‌اند که آگاهی مذهبی و دینی زمانی می‌تواند در جامعه امروز ایران دارای فونکسیون مثبت باشد که در عرصه آگاهی‌های متعدد فوق بتوانند حضور فعال داشته باشند (نه حضور منفعل).

در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود معتقد بوده‌اند «اگر عنصر آگاهی را در چارچوب وظایف پیشگامان مستضعفین ایران تعریف کنیم، عنصر خودسازماندهی متعلق به خود جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که در عرصه پروسس مبارزاتی می‌توانند توسط ستاد درون‌جوش و رهبری دینامیک خود اردوگاه مستضعفین ایران حاصل بشود.»

لذا بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود «با هر گونه تزریق سازماندهی هرمی و عمودی و مکانیکی و انطباقی و کپی - پیست شده و هدایت شده از بیرون از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مخالف بوده است؛ زیرا سازماندهی مکانیکی و عمودی و هرمی و تعیین

رهبری غیر دینامیک و تزریق شکل مبارزه مکانیکی به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث اخته و سترون شدن پروسس جنبش دینامیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شوند.»

در این چارچوب بوده است که در ۴۱ سال گذشته «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تعریف وظایف خود در دو مؤلفه عمودی و افقی، مؤلفه‌های استراتژی خود را در سه مؤلفه: ترویج، تبلیغ و تهییج، سازمان‌گری تعریف کرده است» و هیچگاه وظیفه خودش «کسب قدرت سیاسی و یا رهبری جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نکرده است»؛ و پیوسته «خودسازماندهی و خودرهبری و خودرئائی وظیفه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو این اردوگاه می‌دانسته است». تفرقه جنسیتی، تفرقه قومی، تفرقه نژادی، تفرقه زبانی، تفرقه مذهبی، تفرقه اجتماعی در عرصه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، به عنوان سم مهلک وظایف خودسازماندهی و خودرهبری و خودرئائی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعلام شده است.

آزادی تشکل‌های مستقل از حکومت، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی اعتراض و اعتصاب، حتی در چارچوب حداقل دموکراسی، می‌تواند توسط کاهش هزینه مبارزه و علنی شدن مبارزه و طولانی شدن عمر پرو سس مبارزه اردوگاه، بسترساز ظهور خودسازماندهی و خودرهبری و خودرئائی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

ک - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته بر این باور بوده است که «تحمیل طبقه کارگر ایران به عنوان تنها نیروی عامل و تغییر دهنده جامعه ایران (چه در مبارزه عدالت‌طلبانه و چه در مبارزه آزادی‌خواهانه و چه در مبارزه رهایی‌بخش) به اردوگاه چند لایه‌ای بزرگ مستضعفین ایران، امری غیر دموکراتیک می‌باشد». البته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «مبارزه طبقاتی در عرصه دینامیسم تاریخ بشر به عنوان موتور عامل حرکت تاریخ بشر بوده است و تا به امروز به عنوان یک عامل مهم و عمده (نه مطلق و نه تنها عامل) تعیین کننده موتور حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

فراموش نکنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (برعکس نظریه پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا) طبقه کارگر ایران را محدود و محصور به پروتاریای صنعتی نمی‌کند، بلکه تمامی افرادی که در چارچوب جبر ساختاری نظام سرمایه‌داری حاکم برای تأمین معاش و معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود (به عنوان یک کالا در بازار سرمایه‌داری در برابر دریافت مزد) می‌شوند از معلمان تا کارگران خدماتی و توزیعی و تولیدی مشمول عنوان کارگر می‌شوند.

ل - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده‌اند که رمز پیروزی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رمز موفقیت خود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزات عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش «در گرو تکیه کردن بر دو اصل می‌باشد نخست توده‌ای کردن مبارزه و دوم طولانی شدن پروسس مبارزه است» که بی‌تردید دستیابی به هر دو اصل فوق در گرو اعتقاد به این اصول در مبارزه می‌باشد:

۱ - تکیه کردن بر مبارزه علنی به جای مبارزه مخفی.

۲ - تکیه کردن بر مبارزه افقی (توسط پیوند دادن مبارزه با زندگی عادی مردم) به جای مبارزه عمودی و حرفه‌ای پیشاهنگ.

۳ - تکیه کردن بر خشونت‌زدائی در مبارزه با حاکمیت توسط اعتقاد به سه اصل مقاومت، مداومت و مسالمت.

۴ - تکیه کردن بر کاهش هزینه سرانه مبارزه برای توده‌ها.

۵ - تکیه کردن بر پیوند جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و اعتراضی و دادخواهانه با جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان، چراکه تا زمانیکه جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و دادخواهانه و آکسیون‌ی یا خیابانی به جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پیوند نخورند، صد در صد این مبارزات هر چند هم که بزرگ و فراگیر باشند، محکوم به شکست و رکود و سرکوب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم خواهند شد.

یادمان باشد که خامنه‌ای در دوران سی سال رهبری خود بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط پادگانی کردن اقتصاد، مدیریت، سیاست در جامعه ایران استبداد سرکوب‌گرانه را جایگزین استبداد اختناق رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی کرده است و به همین دلیل جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزات سه مؤلفه‌ای خود و در راستای پیوند جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و آکسیونی و اعتراضی خود به جنبش اعتصابی و برای فراگیر و توده‌ای کردن دامنه جنبش‌های خود به خصوص در سه دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبورند تا مبارزه خود را از فرایند «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» استارت بزنند و توسط جنبش اعتصابی می‌کوشند تا «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» به عنوان یک تاکتیک محوری در راستای استراتژی درازمدت خود بکار بگیرند.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در جامعه‌ای و در شرایطی تکوین پیدا می‌کنند که در آن جوامع «سرکوب فراگیر مدنی» وجود داشته باشد و منظور از «سرکوب مدنی» در اینجا «نفی حقوق شهروندی و حقوق دموکراتیک همه افراد و گروه‌های اجتماعی به صورت علی‌السویه می‌باشد»؛ بنابراین تا زمانیکه در یک جامعه «سرکوب مدنی» وجود نداشته باشد، «جنبش نافرمانی مدنی» در آن جامعه فراگیر و توده‌ای نمی‌شود. فراموش نکنیم که بنیانگذار «جنبش نافرمانی مدنی» در تاریخ مهاتما گاندی بود که در نیمه اول قرن بیستم بر علیه استعمار مستقیم و هار انگلیس «جنبش نافرمانی مدنی» (از همان زمانی که در آفریقای جنوبی بود) بنیانگذاری کرد؛ و بالاخره در پروسس درازمدتی توانست توسط بسیج همگانی توده‌های شبه جزیره هندوستان، امپریالیسم هار انگلیس را به زانو در آورد.

در خصوص «جنبش نافرمانی مدنی» مهاتما گاندی باید در نظر داشته باشیم که مشخصات «جنبش نافرمانی مدنی گاندی» عبارت بودند از:

الف - جنبش نافرمانی مدنی مهاتما گاندی دو مؤلفه‌ای بود یعنی هم «جوهر مقاومت منفی» داشت و هم «جوهر نافرمانی مدنی».

ب - جنبش نافرمانی مدنی مهاتما گاندی در چارچوب خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و فرهنگی مردم شبه جزیره هندوستان تدوین و تنظیم شده بود؛ و در این رابطه بود که موفقیت مهاتما گاندی در پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» در شبه جزیره هندوستان نشان داد که «خود جنبش نافرمانی مدنی یک شکل مبارزه است»، لذا در تبیین و تعریف آن باید «شکل مبارزه را با جوهر مبارزه از هم جدا بکنیم»؛ و در «تعریف جوهر مبارزه، شکل جنبش نافرمانی مدنی را باید در جوامع مختلف به صورت سیال در نظر بگیریم؛ و هرگز برای تبیین تئوری جنبش نافرمانی مدنی در جوامع مختلف، نباید بر جوهر ثابتی تکیه بکنیم»؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که هرگز پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» مانند یک کالا نیست که بتوانیم با تاسی از جوامع دیگر وارد جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکنیم.

ج - هدف استراتژیک مهاتما گاندی در تکیه بر پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در شبه جزیره هند عبارت بود از «بسیج همگانی توده‌های هندوستان جهت مبارزه منفی با استعمار هار بریتانیا» و البته عامل پیروزی و موفقیت مهاتما گاندی هم همان بسیج همگانی توده‌ای در مبارزه با استعمار انگلیس بود، چرا که مهاتما گاندی از همان آغاز بر این باور بود که در برابر قدرت سرکوب امپریالیسم هار بریتانیا و در شرایط حاکمیت استعمار مستقیم انگلیس بر شبه جزیره هندوستان، «تنها سلاحی که می‌تواند امپریالیسم انگلیس را به زانو درآورد، فقط و فقط و فقط بسیج توده‌های شبه جزیره هندوستان می‌باشد»؛ و بدین خاطر در این رابطه بود که مهاتما گاندی توانست در نبرد با استعمار انگلیس، توده‌های هندوستان را به صورت فراگیر و همگانی بسیج نماید؛ و رمز موفقیت گاندی در همین «پتانسیل بسیج کردن توده‌های هندوستان در مبارزه با استعمار انگلیس بود.»

بنابراین در این رابطه می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «وظیفه پیشگام و هدف استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تعیین شکل مبارزه، باید فقط و فقط بسیج توده‌ها باشد؛ و در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید شکل مبارزه را از جوهر مبارزه جدا نماید و به جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی باید تنها به عنوان یک شکل از مبارزه نگاه بشود»؛ و در تعریف تطبیقی (نه انطباقی) از جوهر «جنبش

نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» نسبت به جامعه ایران باید بر پتانسیل آن در راستای قدرت بسیج توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه بشود.

یادمان باشد که علت شکست جنبش چریک‌گرائی مدرن و ارتش خلقی (از دهه ۴۰ و ۵۰ الی الان) در جامعه ایران به خاطر عدم پتانسیل آن شکل مبارزه در عرصه بسیج توده‌ای در جامعه ایران بود. هر چند که آن شکل مبارزه در همان دوران در جوامع دیگر آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا و آمریکای لاتین در عرصه بسیج توده‌ای دارای فونکسیون مثبتی بودند.

د - مهم‌ترین کاری که مهاتما گاندی در عرصه تعریف و تدوین پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» کرد این بود که دو شکل مبارزه «مقاومت منفی» و «نافرمانی مدنی» را با هم ترکیب کرد. عنایت داشته باشیم که استعمار هار انگلیس در شبه جزیره هندوستان صورت مستقیم داشت؛ و در چارچوب رویکرد امپریالیستی انگلستان بر آن کشور مستعمره، امپریالیسم بریتانیا تمامی مؤلفه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و فردی و سیاسی جامعه بزرگ هندوستان را به چالش گرفته بود؛ و به همین دلیل مهاتما گاندی جهت بسیج همگانی توده‌های شبه جزیره هندوستان توانست بر دو شکل مبارزه «مقاومت منفی» و «نافرمانی مدنی» با جوهر مشترک تکیه نماید. توجه داشته باشیم که شکل مبارزه «جنبش نافرمانی مدنی» با شکل مبارزه «جنبش مقاومت منفی» متفاوت می‌باشند. هر چند که جوهر این دو جنبش می‌تواند مشترک باشند.

البته تفاوت جوهری دو شکل «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در این است که در «جنبش مقاومت منفی» تنها توسط عدم استعمال یا عدم استفاده یا عدم خرید و غیره توده‌ها به صورت منفی مبارزه می‌کنند، به عبارت دیگر در «جنبش مقاومت منفی» مبارزه صورت اقدامی و ایجابی ندارد، در صورتی که در «جنبش نافرمانی مدنی» جنبش وارد عمل و اقدام ایجابی می‌شود، البته آن هم در شکل «غیر خشونت‌آمیز»، چراکه از مهمترین مشخصه «جنبش نافرمانی مدنی» غیر خشونت‌آمیز بودن این جنبش است. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش نافرمانی مدنی» هرگز در عمل و اقدام خود نباید وارد برخورد خشونت‌آمیز با دشمن

بشود؛ و در همین رابطه است که مشخصه اساسی «جنبش نافرمانی مدنی» عبارتند از: مقاومت، مسالمت و مداومت، چرا که «جنبش نافرمانی مدنی» توسط دوری گزیدن از خشونت در مبارزه علاوه بر اینکه می‌توانند بسترسازی جهت سرکوب حاکمیت را سترون بکنند، توسط کاهش هزینه سرانه مبارزه، توانائی آن را پیدا می‌کنند تا شرایط برای «مشارکت همگانی توده‌ها در مبارزه با حاکمیت فراهم کنند».

یادمان باشد که تمام دعاها برای آمین است و تمام اشکال مبارزه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برای آن است تا توده‌های بیشتری را از انفعال‌گرایی بیرون بیاورند و به عرصه مبارزه بکشانند؛ که صد البته این مهم به انجام نمی‌رسد، مگر اینکه هزینه سرانه جنبش برای جامعه پائین بیاوریم و انجام این هدف استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در گرو دوری گزیدن از خشونت‌گرایی در جنبش‌های توده‌ای است. هر چند که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت جهت بسترسازی برای سرکوب جنبش‌های توده‌ای تلاش وافر می‌کنند تا با مکانیزم‌های مختلف خشونت را به جنبش‌های توده‌ای تحمیل و تزیق نمایند؛ و به صورت مهندسی شده جنبش مسالمت‌آمیز توده‌ها را به خشونت واکنشی و عکس‌العملی وادار سازند. تجربه به خشونت کشانیدن تظاهرات آکسیونی ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی تهران که طبق گفته قالبیاف شهردار وقت تهران بیش از چهار میلیون نفر در حمایت از جنبش سبز میرحسین موسوی در آن شرکت کرده بودند و بزرگترین تظاهرات جنبش آکسیونی و اعتراضی تاریخ ایران به حساب می‌رفت، مشتی نمونه خروار می‌باشد که حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تزیق مهندسی شده خشونت در ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی تهران نخستین بسترها جهت سرکوب همه جانبه جنبش سبز در سال ۸۸ از حمله مغولی به خوابگاه‌های دانشجویی گرفته تا برپائی کهریزک و خونین کردن سنگفرش‌های خیابان‌های تهران را فراهم نماید.

ه - بزرگ‌ترین هنر مهاتما گاندی در عرصه تلفیق دو «جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی» (و در عرصه تدوین و تعریف تطبیقی شکل یا اشکال تاکتیکی مبارزه برای دو جنبش تلفیقی نافرمانی مدنی و مقاومت منفی) در این امر قرار داشت که مهاتما گاندی در طول پروسس درازمدت جنبش‌های نافرمانی مدنی و مقاومت منفی

خود پیوسته بر این باور بود که «شکل یا اشکال تاکتیکی مبارزه در هر جامعه‌ای باید از مردمان جامعه آموخت» یعنی هرگز نباید به صورت انطباقی یا وارداتی اشکال مبارزه تجربه شده موفق دیگر جوامع را به صورت مکانیکی بر جامعه خود تزریق کنیم (همان بلائی که جریان‌های سه مؤلفه پیشاهنگی حزب طراز نوین لنینیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای در طول ۷۶ سال گذشته، از شهریور ۲۰ الی الان بر سر جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش جامعه ما وارد ساخته‌اند).

مهاتما گاندی اعتقاد داشت که هیچ شکل مبارزه از پیش تعیین شده و از پیش تجربه شده نباید به صورت مکانیکی و انطباقی بر جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش جوامع کنکریت و مشخص تزریق کرد، چراکه اگر تخم مرغ بدون نطفه هزار بار هم زیر بال‌های پرنده قرار بدهیم هرگز و هرگز از آن تخم مرغ جوجه‌ای بیرون نمی‌آید، اما برعکس اگر تخم مرغ دارای نطفه باشد حتی اگر زیر بال‌های مرغ هم قرار نگیرد، توسط حرارت یک لامپ در دستگاه جوجه‌کشی می‌توان از آن تخم مرغ جوجه تولید کرد. لذا به همین دلیل در عرصه فهم جایگاه جنبش دو مؤلفه‌ای «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» و فهم میزان فونکسیون آن در جامعه باید قبل از هر چیز «تحلیل مشخصی از شرایط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن جامعه داشته باشیم تا به این حقیقت دست پیدا کنیم که آیا اصلاً آن جامعه دارای نطفه یا پتانسیل مبارزه است یا نه.»

پس از فهم این حقیقت است که پیشگام یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند به تعریف شکل مبارزه و یا تعریف نوع جنبش و یا تعریف فرایند انقلاب و اصلاحات در آن جامعه بپردازند، چراکه تمامی این آیتم‌ها برای آن است که پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند آن نطفه درون تخم مرغ را بدل به جوجه بکنند. لذا زمانیکه نطفه درون تخم مرغ نباشد، هر گونه بسترسازی برونی نمی‌تواند از آن تخم مرغ بدون نطفه برای ما ایجاد جوجه بکند؛ و این بزرگترین حقیقتی بود که جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران در ۷۶ سال گذشته توان فهم آن را نداشتند، چرا که محصول نهائی جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران در ۷۶ سال گذشته این بود که «پیشاهنگ بدل به بازیگر شده بود و توده‌ها بدل به تماشاگر»؛ و در این عرصه کار توده‌ها فقط کف زدن و تجلیل کردن از قهرمانان بود؛ و این بزرگترین موضوعی بود که مهاتما گاندی

در رابطه با جنبش دو مؤلفه‌ای «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» به چالش کشید؛ زیرا مهاتما گاندی از آغاز با شعار اینکه «همه مردم را نمی‌توان کشت و همه مردم را نمی‌توان به زندان انداخت» بر این عقیده بود که «باید همه مردم را به صحنه آورد» و تا زمانیکه همه مردم به صحنه نیایند، بی‌شک جنبش‌ها چه جنبش مطالباتی باشند و چه جنبش دادخواهانه یا جنبش اعتراضی یا جنبش اعتصابی یا جنبش نافرمانی مدنی یا جنبش مقاومت منفی یا جنبش آکسیونی و خیابانی مثل جنبش سبز سال ۸۸، محکوم به شکست خواهد بود، «عنصر تعیین کننده در این رابطه فقط و فقط مشارکت همه مردم است.»

گرامشی در مقایسه بین دو جامعه فرانسه و انگلستان یک داوری تئوریک می‌کند که در اینجا می‌تواند به کمک ما بیاید. او می‌گوید: «جامعه فرانسه بیش از ۲۰ انقلاب کرده است. تمامی دستاوردهائی که آنها توسط این ۲۰ انقلاب به دست آورده‌اند. جامعه انگلستان بدون انقلاب. توسط اصلاحات و رفرم حاصل کرده است» آنچه از این داوری تئوریک گرامشی قابل فهم می‌باشد اینکه «انقلاب یا اصلاحات یا نوع جنبش‌های مختلف تنها به عنوان شکل مبارزه می‌باشند (نه خود مبارزه) که بر حسب خودویژگی‌های فرهنگی و تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی آن جوامع به صورت کنکریت باید توسط پیشگام تعیین و انتخاب بشوند.»

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تعیین شکل مبارزه به صورت تطبیقی (نه انطباقی) باید بیش از هر امری بر «مشارکت همگانی توده‌ها در مبارزه تکیه کنند» (نه قهرمان‌سازی پیشگام و یا پیشاهنگ) و البته هرگز و هرگز این مهم در هیچ جامعه‌ای حاصل نمی‌شود مگر اینکه زنان آن جامعه که بیش از ۵۰ درصد جمعیت آنها را تشکیل می‌دهند به عرصه جنبش و مبارزه وارد بشوند؛ بنابراین اینکه کائوتسکی می‌گوید: «جنبش سوسیالیستی یک جنبش زنانه است» و اینکه تروتسکی می‌گوید: «معیار دموکراسی در هر جامعه‌ای و تشکیلاتی و جنبشی، بستگی به جایگاه مشارکت دموکراتیک زنان دارد» داوری غلطی نمی‌باشد، چراکه مدت ۱۵۰ سال است که به علت اینکه جنبش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش جامعه ایران در غیبت مشارکت همگانی زنان ایران صورت می‌گیرد، این جنبش‌های سه مؤلفه‌ای

عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش ایران گرفتار بن‌بست و رکود شده‌اند؛ و بی‌شک و بدون تردید تا زمانیکه گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران به صورت همگانی وارد مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشوند، این بار سالم به منزل نخواهد رسید.

البته سؤال کلیدی که در این رابطه برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توانیم گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران را وارد مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش بکنیم؟

برای پاسخ به این سؤال سترگ است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به این حقیقت واقف باشند که گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران که بیش از ۵۰ درصد جمعیت امروز ایران را تشکیل می‌دهند، در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار ستم‌های مختلفی اعم از ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم حقوقی، ستم مدنی، ستم اجتماعی، ستم فردی و ستم طبقاتی شده‌اند و همین لایه‌های مختلف ستم‌های تحمیلی بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران باعث گردیده است تا علاوه بر تحمیل ستم‌های مضاعف بر این گروه بزرگ اجتماعی، شرایط برای اعتلای جنبش زنان ایران به صورت بالقوه (نه بالفعل) آماده باشد.

باری، در این رابطه می‌باشد که سؤال دیگری در برابر ما قرار می‌گیرد و آن اینکه چگونه می‌توانیم پتانسیل‌های بالقوه موجود در جنبش زنان ایران را از عرصه قوه به عرصه فعلیت درآوریم؟

در پاسخ به این سؤال است که می‌توانیم به «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در عرصه اعتلای جنبش زنان ایران تکیه نماییم، چراکه آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم، لازمه اعتلای جنبش نافرمانی مدنی در هر جامعه‌ای وجود سرکوب مدنی در آن جامعه می‌باشد و این واقعیتی است که در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جامعه ایران شاهد آن بوده‌ایم، چرا که در ۳۹ سال گذشته و در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به موازات تثبیت حاکمیت روحانیت فقهاتی حوزه فقهی بر جامعه ایران و به موازات استحاله نظریه «ولایت فقیه» خمینی

به قانون اساسی و نظام سیاسی کشور، گفتمان فقهاتی به عنوان گفتمان مسلط سیاسی و اقتصادی و مدیریتی حاکمین بر سرنوشت مردم ایران درآمد. لذا از آن مرحله بود که در برابر قرائت سه گانه اسلام، گفتمان مسلط یا گفتمان اول در مرحله پس‌انقلاب ضد استبدادی ۵۷ گفتمان فقهاتی شد که این گفتمان به عنوان آلترناتیو گفتمان عدالتی از اسلام به موازات سیطره نظریه «ولایت فقیه» خمینی بر سیاست و اقتصاد و مدیریت جامعه ایران حاکمیت مطلق خود را بر تمامی ارکان‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و قضائی جامعه ایران تحمیل و تثبیت کرد. در نتیجه به موازات همین تحمیل گفتمان فقهاتی بود که «نخستین قتل هیولای اسلام فقهاتی، زن ایرانی بود»، چراکه در هیولای گفتمان فقهاتی بدل شده به نظام سیاسی، نظام مدیریتی، نظام حقوقی و قضائی و نظام اقتصادی جامعه ایران، مبانی اساسی‌اش بر آپارتاید جنسیتی و آپارتاید روحانیت و آپارتاید فرقه‌ای یا مذهبی استوار بود؛ که در میان مبانی سه گانه آپارتاید فوق اسلام فقهاتی حاکم، عمود خیمه اسلام فقهاتی بر آپارتاید جنسیتی استوار می‌باشد؛ که البته به موازات تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پس‌انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و به موازات فقهاتی شدن نظام سیاسی و نظام مدیریتی و نظام اقتصادی و نظام حقوقی جامعه ایران «آپارتاید جنسیتی به عنوان عمود خیمه اسلام فقهاتی در تمامی مبانی معماری اسلام فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جاری و ساری گردید؛ که همین امر باعث گردید تا آپارتاید جنسیتی اسلام فقهاتی در عرصه ستم اجتماعی، ستم مدنی، ستم سیاسی، ستم حقوقی، ستم طبقاتی و ستم اقتصادی بر زنان ایران تحمیل بشود.»

در نتیجه همین تحمیل ستم‌های مختلف بر زنان ایران توسط اسلام فقهاتی گفتمان حکومتی شده بود که به یکباره در فرایند پس‌انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران که زن ایرانی نقشی محوری در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی داشت تا چشم خود را باز کرد به یکباره احساس کرد که در زیر بهمن و سونامی ستم‌های مختلفی از طرف حاکمیت مطلقه فقهاتی قرار گرفته است و رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام فقهاتی حاکم، تمام بود و نبود سیاسی و اجتماعی و حقوقی و طبقاتی و حتی فردی او را به چالش کشیده‌اند؛ و علاوه بر اینکه او را به

عنوان شهروند درجه دوم کرده‌اند و ارزش وجودی او را در برابر مرد به نصف انسان تقلیل داده‌اند و او را از صورت زن اجتماعی بدل به زن درون خانه کرده‌اند، «رسالت اصلی او محدود به بازتولید نسل و کارخانه جوجه‌کشی کرده‌اند»، در نتیجه همه این ستم‌های چند لایه‌ای تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی باعث گردید تا به یکباره «با ظهور خودآگاهی اجتماعی و سیاسی در زن ایرانی، او نه تنها شورش بر علیه ستم‌های مضاعف تحمیلی بر خود را به عنوان یک حق تلقی کرد، بلکه مهمتر از آن اینکه او شورش بر علیه همه این ستم‌های جنسیتی به عنوان وظیفه خود تعریف نمود.»

لذا از اینجا بود که زن ایرانی برای بار دوم در تاریخ جنبش زنان ایران (از بعد از فرایند حضور فراگیر او در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) به صورت خودجوش و خودانگیخته به عرصه مبارزه رهنائی‌بخش پا گذاشته است؛ و تلاش می‌کند که با تمام توان تمامی ستم‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی تحمیل شده در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر خود را به چالش بکشد. ولی حضور فراگیر زن ایرانی برای بار دوم در عرصه مبارزه رهنائی‌بخش مانند حضور بار اول او در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ دارای آفات و آسیب‌هایی می‌باشند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهنائی‌بخش نمی‌تواند بی‌تفاوت در برابر آنها عبور نمایند.

لذا به همین دلیل است که بر خود واجب می‌دانیم که به آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخی جامعه ایران بپردازیم:

الف - مهم‌ترین آفتی که در این شرایط جنبش زنان ایران را تهدید می‌نماید، عبارت است از «پراکندگی در شعارها.» فراموش نکنیم که در عرصه جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و حتی صنفی و مطالباتی طرح شعارها نقش محوری دارند و شعارها به عنوان پرچم آن جنبش‌ها تلقی می‌گردند، در نتیجه همیشه در اولین خاکریز بحران و آسیب‌های جنبش‌ها در عرصه پراکندگی در شعارها خود را به نمایش می‌گذارند.

باری، جنبش زنان ایران در شرایط فعلی که شورش بر علیه ستم‌های چند لایه‌ای حاکم

بر خویش را نه تنها حق خود می‌داند، بلکه وظیفه تاریخی خود تعریف کرده است. لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران در این شرایط بر تقدم مبارزه رهایی‌بخش نسبت به مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پای می‌فشارد و همین موضوع باعث گردیده است تا شکاف و انشقاق بین جنبش مطالباتی و جنبش رهایی‌بخش زنان ایران بوجود بیاید؛ و به دلیل همین تکیه محوری جنبش زنان ایران بر مبارزه رهایی‌بخش است که باعث گردیده است تا زن ایرانی برای رسیدن به آمال خود در این مبارزه رهایی‌بخش از هر مؤلفه‌ای استفاده نمایند.

برای نمونه و تعیین مصداق در این رابطه لازم است در اینجا به موضوع «کشف حجاب» انفرادی تعدادی از زن‌های ایرانی در فرایند پاسسرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اشاره نمائیم که تحت عنوان «زنان خیابان انقلاب» و «چهارشنبه سفید» به راه افتاد؛ و هر چند دین‌ستیزان خارج‌نشین تلاش کردن تا با بوق و کرنای خود این حرکت‌های انفرادی به عنوان جنبش ضد دینی در جامعه ایران تعریف نمایند، ولی به علت انطباقی و انفرادی و تزییقی بودن این حرکت شرایط برای جنبش شدن آن فراهم نگردید؛ و شاید در این رابطه یکی دیگر از علل مهم شکست این حرکت تزییقی به جنبش زنان ایران آن بود که در شرایط تندپیش سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ به وسیله دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، طرح شعار «مبارزه با حجاب تحمیلی» آدرس اشتباهی دادن به جنبش‌های رو به اعتلای مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و اعتصابی و حتی آکسیونی یا خیابانی جامعه ایران بود. ولی با همه این احوال از آنجائیکه جریان فوق در پیوند دیالکتیکی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار نگرفت، نتوانست از صورت فردی چند نفر به صورت جنبش رهایی‌بخش یا جنبش مبارزه با حجاب اجباری زنان ایران درآید.

قابل ذکر است که طرح موضوع‌هائی مثل «مبارزه با حجاب اجباری» تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان ایران به علت خودویژگی‌های سنتی و فرهنگی جامعه ایران تا زمانیکه به صورت فرهنگی نهادینه نشود، نمی‌تواند باعث بسیج توده‌ای و اعتلای جنبش زنان ایران بشود.

ب - «فقدان سازماندهی درون جوش جنبش زنان ایران در خلاء غیبت جامعه مدنی (در جامعه ایران) که البته این فقدان سازماندهی درون جوش و دینامیک جنبش زنان ایران ریشه در عدم پیوند دیالکتیکی بین جنبش زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگران، جنبش معلمان، جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و جنبش جوانان دارد.»

عنایت داشته باشیم که در این جا وقتی سخن از «عدم پیوند جنبش زنان با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌کنیم»، منظورمان عدم حضور زنان ایران در جنبش‌های پیشرو فوق نیست، بلکه در این جا تاکیدمان بر این امر قرار دارد که «جنبش زنان ایران به صورت یک جنبش مستقل خودجوش و خودانگیخته در خلاء پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار دارند»؛ که البته آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، این خلاء پیوند بین جنبش مستقل زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران نتواند به خودسازماندهی و خودرهبری درون جوش (و برنامه‌ریزی و اتخاذ تاکتیک‌ها و استراتژی دینامیک خاص خود) و خودرهائی دست پیدا کنند.

بر این مطلب بیافزائیم که تا جنبش زنان ایران نتواند به خودسازماندهی و خودرهبری درون جوش و دینامیک (جهت اتخاذ استراتژی و تاکتیک مشخص) دست پیدا کند، هرگز و هرگز این جنبش نمی‌تواند در عرصه مبارزه رهائی‌بخش خود، به خودرهائی برسند. ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم:

۱ - هر چند جنبش زنان ایران در ۳۹ گذشته و در مرحله پسانقلاب ۵۷ (از سال ۱۳۵۸ الی الان) جوهر رهائی‌بخش داشته است و زنان ایران در ۳۹ سال گذشته گرفتار ستم‌های جنسیتی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و طبقاتی و قومیتی و مذهبی و غیره شده‌اند تا زمانیکه جنبش رهائی‌بخش زنان ایران مضمون سه مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش پیدا نکنند، تکیه مکانیکی جنبش زنان ایران بر مؤلفه رهائی‌بخش مبارزه، علاوه بر اینکه باعث سکتاریست جنبش زنان ایران نسبت به جنبش‌های دیگر پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود، خود به خود عامل شکست و رکود خود جنبش زنان و محصور گشتن این جنبش در حصار طبقه متوسط

شهری می‌گردد.

فراموش نکنیم که پیروزی و موفقیت جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه رهایی‌بخش خود در گرو حمایت همه جانبه جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین (از جنبش کارگران تا جنبش دانشجویان و معلمان و غیره) می‌باشد؛ بنابراین هرگز جنبش زنان ایران در عرصه اعتلای مبارزه رهایی‌بخش خود نباید پروسس دینامیک درون جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در خدمت پروسس مکانیکی هدایت شده خود قرار دهد. بدون تردید پیوند جنبش رهایی‌بخش زنان ایران در عرصه پروسس دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو سه مؤلفه‌ای کردن مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رهایی‌بخش می‌باشند.

به عنوان مثال، تکیه بر شعار آزادی مدنی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت برای همه افراد جامعه ایران خود به خود می‌تواند هم جنبش زنان ایران را در پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه مؤلفه مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی قرار دهد و هم می‌تواند توسط بسیج همگانی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب نشینی نماید و هم می‌تواند زنجیر ستم‌های جنسیتی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی و حقوقی مضاعف از پای زنان ایران پاره کند؛ بنابراین دآوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تکیه جنبش زنان بر شعارهای زن‌محوری (مثل مبارزه با حجاب اجباری) به عنوان سنگر اول مبارزه جنبش زنان ایران نه تنها نمی‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی نماید، بلکه باعث سکتاریست جنبش زنان ایران در برابر دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

۲ - بحران ۳۹ ساله (از سال ۵۸ الی الان) جنبش زنان ایران مولود و سنتر:

الف - فقر نظری و ذهنی.

ب - عدم سازماندهی مستقل درون جوش و دینامیک.

ج - پراکندگی در شعارها و پراتیک اجتماعی و سیاسی.

د - عدم پیوند تنگاتنگ با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و دانشجویان و غیره.

ه - تکیه مطلق کردن بر فضای مجازی جهت فراخوانی و سازماندهی بدون حضور میدانی جمعی این جنبش.

و - فقر سه مؤلفه‌ای تئوری، تجربه، کادر که هر سه مولود خلاء جنبش درون جوش و دینامیک و پروسس درازمدت رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد.

۳ - فقر ذهنی و نظری جنبش زنان ایران در سه عرصه مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باعث گردیده است تا این جنبش نتواند در پروسس ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «ایده‌های رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود را بدل به پراتیک اجتماعی بکنند و از فرایند سلبی، وارد فرایند ایجابی بشوند». البته عدم توانائی جنبش زنان ایران در عرصه «استحاله ایده‌های آرمانی خود به پراتیک اجتماعی، منهای خلاء فوق باعث فقدان رهبری و سازماندهی درون جوش و دینامیک این جنبش گردیده است». محدود شدن خواسته‌های جنبش زنان ایران در «کمپین یک میلیون امضائی» به یک سلسله خواسته‌های حقوقی و فقهی و فرعی، مولود همین خلاء پراتیک اجتماعی جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. همچنین «حرکت‌های غیر پایدار آکسیونی» جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به جای حرکت‌های پایدار دموکراتیک، مولود همین خلاء پراتیک اجتماعی جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته می‌باشد.

بنابراین تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتوانند ایده‌های رهائی‌بخش و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه خود را به صورت پراتیک اجتماعی درآورند، هرگز و هرگز نخواهند توانست حرکت‌های لرزان و ناپایدار آکسیونی خود را بدل به حرکت‌های پایدار دموکراتیک بکنند.

۴ - مشکل عمده دیگر جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این می‌باشد است که «توانائی استحاله کردن خواسته‌های حقوقی و اجتماعی و مدنی و اقتصادی خود به خواسته‌های سیاسی ندارند». قابل ذکر است که در عرصه جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه و جنبش اعتراضی تا زمانیکه خواسته صنفی

و حقوقی و اجتماعی و مدنی و اقتصادی وارد فرایند سیاسی نشوند، به صورت صرف سنی و حقوقی و اجتماعی و مدنی نمی‌توانند به هدف خود دست پیدا کنند.

۵ - دموکراسی در کادر سه مؤلفه دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی به صورت نظام اجتماعی در نمودار دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی برنشتاینی قرن بیستم جهان سرمایه‌داری مغرب زمین) فقط می‌تواند جنبش زنان ایران را در عرصه مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به دستاوردهای لازم برساند.

۶ - ضعف استراتژیک دیگر جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی این بوده است که «فکر می‌کنند که استحاله و تغییر و عقب‌نشینی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق تکیه بر تضادهای درونی حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود و تکیه بر طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی ممکن می‌باشند». در صورتی که واقعیت قضیه به این ترتیب می‌باشد که «تنها عاملی که می‌تواند در برابر جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه و جنبش اعتراضی زنان ایران رژیم مطلقه فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی کند فقط و فقط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد».

بدین خاطر تا زمانیکه جنبش زنان ایران ندانند که در جامعه امروز ایران «سیاست بر حقوق و اقتصاد تقدم دارد» و ندانند که «از طریق بازی با تضادهای درون حاکمیت مطلقه فقهاتی نمی‌توانند به مطالبات بر حق دست پیدا کنند» و ندانند که «طبقه متوسط شهری هر چند هم که گسترده کمی باشند، نمی‌توانند به تنهایی و بدون حمایت زحمتکشان شهر و روستا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی و تغییر و استحاله بکنند»، نخواهند توانست بار خود را به منزل برسانند.

۷ - رمز موفقیت جنبش زنان ایران در آن است که این جنبش به این مرحله از خودآگاهی برسند که تنها خود این جنبش زنان است که می‌توانند خودسازماندهی به صورت درون‌جوش و دینامیک بکنند و به خودرهبی دینامیک دست پیدا کنند و بالاخره به خودرهایی دینامیک و خودجوش برسند.

۸ - آگاهی جنبش زنان ایران به ماهیت سرکوب چند مؤلفه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم که شامل سرکوب‌های جنسیتی، سیاسی، اجتماعی، قومیتی، مذهبی و طبقاتی و غیره می‌شود، می‌تواند در عرصه تعیین استراتژی و تاکتیک و پیوند با دیگر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هدایت‌گر باشد؛ به عبارت دیگر مشکل محوری جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تعیین استراتژی و تاکتیک‌های محوری خود در این بوده است که «با ستم‌های چند گانه حاکم بر خودش به صورت مکانیکی برخورد می‌کرده است و چنین می‌اندیشند که آنها می‌توانند ستم‌های حاکم بر خود را به صورت جداگانه و منفک از هم بر طرف کنند». همین رویکرد مکانیکی جنبش زنان ایران به ستم‌های حاکم بر خود، باعث گردیده است تا در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه تعیین استراتژی و تاکتیک «تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی حکومت را به عنوان استراتژی خود تعیین نمایند». بی‌شک اگر در ۳۹ سال گذشته جنبش زنان ایران با ستم‌های چند گانه حاکم بر خود به صورت مکانیکی و جدای از هم برخورد نمی‌کردند، علاوه بر اینکه گرفتار انحراف استراتژی فوق نمی‌شدند، می‌توانستند به «استراتژی استحاله و تغییر و اصلاح از پائین و تکیه بر جنبش مدنی تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند».

۹ - «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» زمانی می‌توانند به عنوان تاکتیک محوری در دستور کار جنبش زنان ایران قرار گیرند که این جنبش‌ها در چارچوب مبارزه سه مؤلفه‌ای «رهائی‌بخش و آزادی‌بخش و برابری‌طلبانه» و در راستای همبستگی و پیوستگی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به انجام برسند؛ بنابراین در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که هر گونه حرکت جنبش زنان ایران که در غیبت پیوند با جنبش‌های پیشرو دیگر اردوگاه مستضعفین ایران به صورت مکانیکی صورت بگیرد، محکوم به شکست خواهد بود.

بدین خاطر حتی در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی»، جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که شعارها و پروژه‌ها و برنامه‌های تاکتیکی و استراتژیکی آنها در این رابطه هم باید در چارچوب جلب حمایت جنبش‌های پیشرو

اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» آن‌ها باشند؛ و قطعاً در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی» زنان ایران، اگر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» زنان ایران حمایت نکنند، با حمایت نهادهای بین‌المللی و جریان‌های سیاسی امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر خواسته‌های مدنی و بر حق آنها نخواهد بود.

فراموش نکنیم که منهای استراتژی «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» مهاتما گاندی در هندوستان که در آنجا توسط جایگاه کاریزماتیک مهاتما گاندی «جنبش نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» مهاتما گاندی جایگاه استراتژی پیدا کرد، در جوامع دیگری مثل جامعه ایران حتی در پروژه جنبش تنباکو که با بسترسازی سیدجمال و تحریک میرزا حسن شیرازی صورت گرفت، «جنبش مقاومت منفی تنباکو صورت استراتژی پیدا نکرد»، چراکه جنبش تنباکو باید در راستای استراتژی انحطاط‌زدائی و استعمارستیزی سیدجمال الدین اسدآبادی تحلیل و تفسیر و تبیین گردد، نه در چارچوب صرف فتوای میرزا حسن شیرازی. به همین دلیل است که اگر جنبش تنباکو در چارچوب استراتژی استعمارستیزی و انحطاط‌زدائی سیدجمال الدین اسدآبادی تحلیل کنیم، «یک جنبش مقاومت منفی در جایگاه تاکتیکی می‌باشد، نه استراتژی». برعکس اگر به صورت مکانیکی جنبش تنباکو را در چارچوب فتوای میرزا حسن شیرازی تعریف نمائیم، بی‌شک «جنبش مقاومت منفی در این پروژه جایگاه استراتژی پیدا می‌کند نه تاکتیکی» که البته امری غلط می‌باشد.

باری، هدف ما از طرح این موضوع در اینجا فقط به این خاطر می‌باشد که نتیجه‌گیری نمائیم که «برای جنبش زنان ایران در جامعه امروز ایران، جنبش مقاومت منفی یا جنبش نافرمانی مدنی نمی‌توانند جایگاه استراتژی در عرصه مبارزه رهایی‌بخش آنها پیدا کنند». بدین ترتیب است که باید تاکتیک «جنبش نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» زنان ایران را در چارچوب استراتژی مبارزه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف بکنیم.

خود با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این بوده است که برای «توده‌گیر کردن» یا «بسیج همگانی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» در حمایت از حرکت و شعار خود، به جای اینکه این هدف استراتژیک خود را در عرصه پروسس مبارزه و سازماندهی درون‌جوش و رهبری دینامیک و برنامه‌زمان‌بندی شده همراه با استراتژی و تاکتیک‌های مشخص در چارچوب تحلیل مشخص سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران دنبال نمایند، پیوسته در طول ۳۹ سال گذشته تلاش کرده‌اند تا با کاهش خواسته‌های سیاسی و مدنی خود به این امر مهم دست پیدا کنند؛ که البته این رویکرد جنبش زنان ایران در ۳۹ سال گذشته سورنا از دهان گشادش نواختن بوده است، چراکه به صورت مصداقی در این رابطه می‌توانیم به موضوع نامه «کمپین بیش از یک میلیون امضای جنبش زنان ایران» اشاره نمائیم که خواسته‌های مطرح شده در آن نامه تنها چند موضوع ساده حقوقی و فقهی بود. البته ما هم بر این باوریم که برای توده‌ای کردن و بسیج همگانی جنبش زنان ایران، رمز موفقیت جنبش زنان در این رابطه، در گرو این است که:

اولاً جنبش زنان ایران باید پیوسته تلاش نمایند تا هزینه سرانه شرکت در جنبش و مبارزه رهائی‌بخش برای جامعه ایران کاهش دهند.

ثانیاً از خشونت‌گرایی در حرکت خود که بسترساز سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌شود، پرهیز نماید.

ثالثاً پیوسته در پروسس مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و دموکراتیک و برابری‌طلبانه خود تلاش کنند تا این مبارزه صورت علنی داشته باشد و به صورت مسالمت‌آمیز انجام گیرد. قابل ذکر است که «مبارزه مسالمت‌آمیز با مبارزه سازش‌کارانه یکی نیست»؛ بنابراین جنبش زنان ایران نباید مبارزه سازش‌کارانه در چارچوب همبستگی و وابستگی با جناح‌های درونی قدرت حاکم، جایگزین مبارزه مسالمت‌آمیز مستقل خود نمایند. بی‌شک این دو مقوله از فرش تا عرش متفاوت از یکدیگر می‌باشند.

۱۱ - نکته‌ای که جنبش زنان ایران در راستای تکیه بر «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» باید به آن عنایت داشته باشند این است که:

اولاً باید توجه داشته باشند که «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» به عنوان تاکتیک (نه استراتژی آنچنانکه که مهاتما گاندی در مبارزه با استعمار انگلستان در هندوستان به آن تکیه می‌کرد) در جامعه امروز ایران مطرح بشود؛ و تنها یک تکنیک است که جنبش زنان ایران می‌توانند در عرصه مبارزه‌های مختلف آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش خود به صورت کنکرت و مشخص بر آن تکیه کنند؛ و هرگز نباید جایگاه عام و مجرد و فرازمانی و فرامکانی به آن بدهند.

ثانیاً باید هدف از تکیه بر «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» توسط جنبش زنان ایران در این باشد که توسط این تکنیک بتوانند به توده‌ای کردن و بسیج همگانی و نفوذ به اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنند.

ثالثاً تکیه بر «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» باید در راستای کاهش هزینه مبارزه و پرهیز از خشونت‌زدائی جهت بسیج همگانی باشد.

رابعاً باید توجه داشته باشیم که «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» شکل استاندارد ثابتی ندارد تا توسط «کپی - پیست» و برخورد انطباقی و به صورت وارداتی بخواهیم در طول یا عرض جنبش زنان ایران بران تکیه نمائیم؛ بنابراین هر گونه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» که در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران تعریف نشود و هر گونه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» که توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در برابر آن مقاومت فرهنگی و مذهبی نکنند و مانع از فراگیر شدن آن جنبش بشود، غلط می‌باشد.

خامساً جنبش زنان ایران باید به این نکته ظریف توجه داشته باشند که در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی»، «نباید اعتقادات غیر خرافاتی توده را برآشوبند»، چراکه توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه حفظ و پاسداری امور نهادینه شده به صورت اعتقادات فرهنگی و مذهبی و تاریخی، برخورد دفاعی و عکس‌عملی می‌کنند.

سادساً جنبش زنان ایران باید به این حقیقت آگاهی داشته باشند که اصلاً تعریف

«جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» عبارت است از «شکل مؤثر مقاومت همگانی مردم»؛ بنابراین هر گونه شعار و اقدامی که در این چارچوب باعث پراکندگی توده‌ها بشود، متناقض با هدف این جنبش می‌باشد.

سابقاً جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که «جنبش نافرمانی مدنی» برعکس «جنبش مقاومت منفی» بر اقدام و عمل اجتماعی تکیه می‌نماید. لذا در این رابطه است که در عرصه «جنبش نافرمانی مدنی» باید شرایط عمومی جامعه ایران جهت اقدام و انجام آن در نظر گرفته شوند و در این رابطه باید «شکل مبارزه را از خود مردم ایران و جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته آنها بیاموزیم، نه در اشکال از پیش تعیین شده یا توسط جوامع دیگر تجربه شده». در نتیجه هر چه توسط «جنبش نافرمانی مدنی» بتوانیم «عدد بزرگتری» از توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به عرصه میدانی بکشانیم، موفق‌تر خواهیم بود.

ثامناً جنبش زنان ایران باید به این حقیقت بزرگ آگاهی داشته باشند که تغییر و استحاله در جامعه امروز ایران فقط کار توده‌ها است، نه جناح‌های درون قدرت؛ بنابراین در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید به جای تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی قدرت بر جنبش‌های خود به خودی و خودانگیخته توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه بکنند؛ و در عرصه سازماندهی و رهبری آنها بر خودسازماندهی و رهبری دینامیک و درون‌جوش خود تکیه نمایند.

۱۲ - بزرگ‌ترین مسئولیت مدیریت جنبش زنان ایران «نهادینه کردن جنبش زنان ایران است»، چراکه بزرگترین بیماری و آفتی که در طول ۳۹ سال گذشته جنبش زنان ایران را تهدید کرده است، «بیماری سیالیت و شناوری و غیر نهادینه شدن این جنبش بوده است»؛ که این آفت و بیماری باعث گردیده است که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش هرگز نتواند به عنوان یک نهاد مستقل از جناح‌های درونی حکومت حرکتی تأثیرگذار داشته باشد. آنچنانکه اگر در این رابطه داوری کنیم که در طول ۳۹ سال گذشته «جنبش زنان ایران هیچگونه فرایند مستقل از جناح‌های درونی حاکمیت نداشته است» داوری خلاف واقعیتی نمی‌باشد. مکانیزم مبارزه با این وابستگی جنبش زنان ایران به جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه

فقاہتی، تنها از طریق همبستگی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش طبقه کارگر تا جنبش معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و غیره) ممکن می‌باشد؛ و این مهم حاصل نمی‌شود مگر اینکه جنبش زنان ایران بتواند خود را نهادینه کند؛ و شاید بهتر این باشد که اینچنین مطرح کنیم که تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتواند به عنوان یک جنبش مستقل از جناح‌های درونی حاکمیت خود را نهادینه نمایند، هرگز نخواهند توانست به رسالت واقعی خود که عبارت است از بسیج زنان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و به صحنه آوردن آنها و کاهش دادن هزینه مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه آن‌ها با رژیم مطلقه فقاہتی حاکم دست پیدا کنند.

باری، عواملی که باعث نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران می‌شوند عبارتند از:

الف - تکوین هسته پایدار و دموکراتیک رهبری درون‌جوش جنبش زنان به صورت دینامیک در داخل کشور. قابل ذکر است که یکی از آفت‌های تاریخی ۷۶ ساله گذشته جنبش زنان ایران این بوده است که هسته پایدار و دموکراتیک این جنبش به جای اینکه به صورت خودانگیخته و درون‌جوش و دینامیک از بستر پروسس مبارزه ضد استبدادی و رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زنان ایران ظهور کنند، این هسته توسط جریان‌های سیاسی خارج از جنبش زنان ایران، بر جنبش زنان ایران تحمیل شده است؛ که همین تزریق هسته پایدار از بیرون جنبش زنان به این جنبش در طول ۷۶ سال گذشته عمر جنبش زنان ایران به عنوان بزرگ‌ترین آفت و بلای جنبش زنان ایران درآمده است، چراکه این آفت تشکیلات‌سوز و سازماندهی‌سوز و هدف‌سوز و استراتژی‌سوز و پراگماتیست‌کننده جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته باعث گردیده است تا مبارزه جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته صورت انطباقی و وابسته در ادامه همان جریان‌های سیاسی برونی داشته باشد که حاصل نهائی این آفت فقدان استقلال و فقدان رهبری درون‌جوش و فقدان سازماندهی مستقل و فقدان برنامه و تئوری جنبش زنان ایران در ۷۶ سال گذشته بوده است؛ که برای تعیین مصداق این آفت جنبش‌سوز زنان ایران تنها کافی است به سرانجام جنبش زنان در سال‌های ۲۰ تا ۳۲ تحت هژمونی حزب توده و سال‌های ۵۶ تا ۵۸ تحت هژمونی روحانیت از راه رسیده موج‌سوار و صفر کیلومتر در عرصه مبارزه ضد استبدادی و سال‌های ۷۶ الی الان

تحت هژمونی جناح‌های درونی حکومت مورد کالبد شکافی قرار دهیم. در تمامی سه فرایند فوق جنبش زنان ایران شکست خوردند، چراکه این جنبش به عنوان ابزار قدرت جریان‌های برونی درآمدند و اگر جنبش زنان هم موفقیتی در سه فرایند فوق حاصل کرده است همه آنها در خدمت بالا بردن قدرت چانه‌زنی جریان‌های سیاسی هدایت‌گر برونی بوده است.

بنابراین در راستای نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران نخستین وظیفه این جنبش این است که هسته پایدار و دموکراتیک این جنبش از بیرون از جنبش (چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزها) وارد پروسس خود جنبش بکنند؛ و صد البته برای انجام این مهم جنبش زنان ایران باید در عرصه درازمدت کردن و علنی کردن پروسس مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته به آن دست پیدا کنند؛ و هیچ مسیر دیگر آلترناتیوی برای دستیابی به این مهم وجود ندارد.

ب - دومین عاملی که باید برای نهادینه کردن مستقل جنبش زنان ایران به آن تکیه بشود عامل رهبری جنبش زنان ایران است که صد البته این مهم هم باید به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته به انجام برسد، چرا که هر گونه رهبری تزریقی و مکانیکی برون از جنبش زنان ایران چه در داخل مرزها و چه در خارج از مرزها باعث ظهور هیولای پراگماتیست و پوپولیست و در نهایت رویکرد سانتراالیسم هرمی در عرصه جنبش زنان ایران می‌گردد.

نکته مهمی که جنبش زنان ایران در رابطه با رهبری این جنبش باید در نظر داشته باشند عبارت است از اینکه:

اولاً رهبری این جنبش باید دینامیک و خودجوش و خودانگیخته در بستر پروسس درازمدت مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زنان ایران حاصل بشود.

ثانیاً این رهبری باید به چهار مؤلفه مختلف کاریزمائی و رهبری میدانی و رهبری استراتژ و رهبری تئوریک تقسیم بشوند. قابل ذکر است که در جنبش دوم مشروطیت که از بعد از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس توسط او

تا فتح تهران توسط ستارخان و باقرخان ادامه داشت، با اینکه این جنبش نخستین جنبشی بود که در تاریخ حرکت تحول خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توانست به صورت دینامیک و درون جوش و خودانگیخته به رهبری دینامیک تحت هژمونی ستارخان و باقرخان دست پیدا کنند، اما از آنجائیکه آن رهبری دینامیک و خودجوش و خودانگیخته نتوانست در عرصه مدیریت جنبشی خود به تقسیم کار رهبری به چهار مؤلفه رهبری کاریزمائی و رهبری استراتژ و رهبری میدانی و رهبری تئوریک بپردازد، آن رهبری دینامیک و درون جوش و خودانگیخته ستارخان و باقرخان شکست خورد.

بر این مطلب بیافزائیم که ستارخان و باقرخان اگر چه در عرصه رهبری کاریزمائی و رهبری میدانی دارای پتانسیل لازم بودند و توان سازماندهی و بسیج توده‌ای داشتند، ولی در عرصه رهبری استراتژ و رهبری تئوریک جنبش خودانگیخته و خودجوش و دینامیک مشروطیت دوم ضعیف بودند؛ که البته سنتز ضعف رهبری استراتژ و رهبری تئوریک ستارخان و باقرخان در عرصه عمل در مرحله اول همان «پراکندگی شعار انقلاب و مبارزه» و جنبش دوم مشروطیت بود، چراکه مهمترین وظیفه رهبری استراتژ و رهبری تئوریک تعیین شعارهای انقلاب و مبارزه و حرکت است که آن شعارها مانند یک پرچم برای آن جنبش باعث مادیت اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی و حتی تاریخی می‌شود.

عنایت داشته باشیم که بزرگترین رمز پیروزی لنین به عنوان معمار بزرگ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در تعیین شعارهای سه مؤلفه‌ای «صلح و نان و زمین» برای مردم فلاکت‌زده و مصیبت‌زده و جنگ‌زده و استبدادزده روسیه بود و توسط همین شعار محوری سه مؤلفه‌ای بود که لنین توانست هم مردم روسیه را بر علیه حاکمیت و بر علیه جنگ و بر علیه زمین‌داران بزرگ بسیج نماید و هم تمامی نیروهای کنشگر سیاسی و اجتماعی از سربازان تا کارگران تا دهقانان به صحنه عمل و مبارزه مستقیم بیاورد.

همچنین دکتر محمد مصدق در پروسه نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران و مبارزه با استعمار انگلیس توسط شعار «ملی کردن صنعت نفت» ایران بود که توانست در جنگ با امپریالیسم انگلستان پیروز بشود و رهبری جنبش ضد استعماری کشورهای پیرامونی در فرایند پساجنگ بین‌الملل دوم را در دست بگیرد، چراکه توسط این شعار مصدق

توانست هم به بسیج توده‌ای در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کند و هم توانست تمامی جریان‌های سیاسی مخالف خود حتی دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی و روحانیت دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم نماید و هم توانست توسط این شعار حمایت زحمتکشان کشورهای پیرامونی را جذب نماید و هم توانست کنشگران دینامیک مبارزه طبقاتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را از طبقه کارگر تا خرده بورژوازی متوسط شهری به عرصه میدانی این مبارزه همه جانبه بکشاند؛ اما برعکس هژمونی جنبش دوم مشروطیت تحت رهبری ستارخان و باقرخان به علت ضعف رهبری تئوریک و رهبری استراتژ نتوانستند به این مهم دست پیدا کنند.

فراز و فرود
جنبش زنان ایران،
رکود یا اعتلا؟
تدافع یا تعادل؟

هر جنبشی چه جنبش اجتماعی باشد و چه جنبش سیاسی و مدنی و صنفی، قبل از تعریف آن جنبش باید «مطالبات آن جنبش» را تعریف نمائیم، به عبارت دیگر تعریف هر جنبشی در چارچوب «تعریف مطالبات آن جنبش معنی پیدا می‌کند» و البته «جوهر و مضمون» هر جنبشی هم در چارچوب همان مطالبات جنبش تعریف می‌شود و باز در همین رابطه است که «فراز و فرود» هر جنبشی در کادر فراز و فرود مطالبات آن جنبش تعیین می‌گردد. از آنجائیکه در ترسیم هیرارشی مطالبات جنبش‌های مختلف می‌توانیم این مطالبات را به چهار دسته تقسیم کنیم که عبارتند از:

الف - مطالبات صنفی،

ب - مطالبات اجتماعی،

ج - مطالبات مدنی،

د - مطالبات سیاسی، همین امر باعث می‌گردد تا به لحاظ جوهر و مضمون، جنبش‌ها به چهار دسته:

۱ - جنبش‌های صنفی،

۲ - جنبش‌های اجتماعی،

۳ - جنبش‌های مدنی،

۴ - جنبش‌های سیاسی تقسیم بشوند.

باز در همین رابطه است که می‌توانیم به لحاظ جوهری، «جنبش‌های مطالباتی» را به انواع:

الف - جنبش‌های صنفی کارگاهی،

ب - جنبش‌های اعتراضی،

ج - جنبش‌های اعتصابی،

د - جنبش‌های آکسیونی یا خیابانی تقسیم کنیم.

البته آبشخور تکوین جنبش‌ها، «ستم‌ها و تبعیض‌های گوناگونی مدنی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌باشند» که به مراتب افزایش حجم این ستم‌ها و تبعیض‌ها جنبش‌های نشأت گرفته از این ستم‌ها و تبعیضات صورتی رادیکالیزه‌تر دارند. البته همین امر می‌تواند شرایط برای فراگیری و توده‌ای شدن این جنبش‌ها فراهم کند.

در خصوص انواع ستم‌هایی که آبشخور اولیه تکوین جنبش‌ها می‌شوند، می‌توان این ستم‌ها را به انواع:

الف - ستم طبقاتی،

ب - ستم سیاسی،

ج - ستم اجتماعی،

د - ستم مدنی،

ه - ستم جنسیتی،

و - ستم قومیتی،

ز - ستم فرهنگی و مذهبی و عقیدتی تقسیم کرد.

البته تفکیک ستم‌ها به انواع فوق دلالت بر این امر نمی‌کند که آبشخور تکوین جنبش‌ها

در هر گروه اجتماعی تنها یکی از این ستم‌ها می‌باشد، بلکه برعکس ممکن است یکی از گروه‌های اجتماعی هم زمان زیر سندان چندین ستم قرار بگیرند، مثل جامعه زنان ایران که هم زمان زیر سندان ستم‌های جنسیتی و ستم‌های طبقاتی و ستم‌های اجتماعی و ستم‌های مدنی و ستم‌های سیاسی قرار دارند.

پر واضح است که به موازات افزایش و تکثر این ستم‌ها، پتانسیل آن گروه اجتماعی برای مبارزه و فراگیری آن مبارزه و توده‌ای شدن آن مبارزه بیشتر می‌شود. البته طبیعی است که به موازات تکثر این ستم‌ها بر گروهی خاص از جامعه سرکوب برای اینچنین گروه‌های اجتماعی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکم، صورتی چند مؤلفه‌ای به خود بگیرد که از سرکوب مدنی مثل تحمیل حجاب اجباری گرفته تا سرکوب اجتماعی و سرکوب سیاسی و غیره شامل می‌شوند. البته فونکسیون منفی که این چند شاخه‌ای شدن ستم و سرکوب برای آن گروه خاص اجتماعی دارد، این است که در عرصه تعیین استراتژی و تاکتیک‌های میدانی (اگر به صورت واکنشی عمل کنند) دچار تشتت مبارزاتی می‌شوند.

برای مثال در این رابطه جهت آرایش به چالش کشیدن این ستم‌ها، دسته‌ای ستم‌های مدنی (مثل حجاب اجباری) را عمده می‌کنند و مبارزه با حجاب اجباری را در نوک پیکان وظایف خود قرار می‌دهند، در صورتی که دسته‌ای دیگر ستم‌های جنسیتی در عرصه اجتماعی تا قضائی را عمده می‌کنند و مبارزه با ستم‌های جنسیتی را در عرصه‌های اجتماعی و قضائی و حقوقی و اقتصادی را جزء وظایف اولیه خود تعریف می‌کنند. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران در شرایط فعلی دچار پراکندگی در عرصه مبارزه بشوند و هر دسته از زنان در شاخه‌ای از جنبش خاص خود فعال بشوند. البته خود همین پراکندگی عملی در جنبش زنان ایران باعث گردیده است تا علاوه بر اینکه تفرقه بین دسته‌های مختلف جامعه زنان ایران بوجود بیاید، جنبش زنان ایران را در شرایط فعلی در عرصه میدانی دچار موضع تدافعی بکند، بنابراین اگر جنبش زنان ایران نتوانند در عرصه «توازن قوای میدانی» با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این توازن تدافعی را به سود خود تغییر بدهند و با تغییر توازن قوا (با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) این رژیم را وادار به عقب‌نشینی در برابر مطالبات مختلف خود بکنند،

بدون تردید این توازن تدافعی بسترساز رکود در جنبش زنان ایران می‌شود.

فراموش نکنیم که همین تشنت درونی در جنبش زنان ایران (در عرصه اتخاذ تاکتیک‌های متفاوت) باعث گردیده است که در شرایط فعلی جنبش زنان ایران در عرصه جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایرانی گرفتار سکتاریست بشوند و در نتیجه نتوانند از حمایت گروه‌های اجتماعی مختلف جنبش مطالباتی برخوردار شوند. پر واضح است برای اینکه جنبش زنان ایران بتوانند به وحدت درونی و سازماندهی گروهی دست پیدا کنند و از این حالت پراکندگی و تشنت در عرصه میدانی نجات پیدا کنند، لازم است که ابتدا «در سطح تئوریک خودشان را منسجم کنند» به عبارت دیگر «تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتوانند در عرصه تئوریک خودشان را منسجم نمایند، نخواهند توانست در عرصه میدانی و درونی و تشکیلاتی خودشان را منسجم کنند» و از این پراکندگی و تشنت درونی در عرصه میدانی نجات پیدا کنند.

برای اینکه جنبش زنان ایران بتوانند در سطح تئوریک خودشان را منسجم نمایند، باید مبانی نظری این جنبش (توسط اتاق فکر جنبش زنان ایران) مورد بازسازی قرار بگیرند. یادمان باشد که آنچه باعث می‌گردد تا آینده حرکت جنبش زنان ایران گارانتی بشود «انسجام تئوریک جنبش زنان ایران در سه سطح تئوری‌های عام و خاص و مشخص است». پر واضح است که بدون انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص، جنبش زنان ایران گرفتار پراگماتیست و تاکتیک‌گرایی می‌شوند که البته خود این پراگماتیست و تاکتیک‌گرایی در چرخه دیگر باز بسترساز تفرقه و تشنت در جنبش زنان ایران می‌شود. باری در این رابطه است که ما بر این باوریم که انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص جنبش زنان ایران، در این شرایط می‌تواند:

اولاً عامل همبستگی درونی جنبش زنان ایران بشود و توسط انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص، شرایط برای حذف همه جانبه تشنت نظری و عملی و میدانی جنبش زنان ایران فراهم بکند.

ثانیاً وحدت درونی و سازماندهی جنبش زنان ایران توسط انسجام تئوریک می‌تواند مبارزه تدافعی امروز جنبش زنان ایران را از روند تدافعی موجود وارد روند اعتلای و

رو به جلو بکند.

ثالثاً توسط تکیه بر «گفتمان جنبشی» خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین، همراه با کاهش هزینه سرانه مشارکت در این جنبش برای زنان ایرانی، شرایط برای مشارکت و کنش‌گری فراگیر زنان شهر و روستای ایران فراهم می‌شود.

رابعاً انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص، می‌تواند شرایط برای سازماندهی سراسری و فراگیر جنبش زنان ایران را فراهم بکند.

خامساً انسجام تئوریک می‌تواند شرایط برای پیوند جنبش زنان ایران با شاخه‌های دیگر جنبش‌های مطالباتی ایران در مؤلفه‌های مختلف آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه فراهم بکند.

سادساً انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص می‌تواند توسط ایجاد یک حرکت بزرگ و یک جنبش فرسایشی رو به جلو، شرایط برای «افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و صنفی» جنبش زنان ایران را فراهم بکند.

سابعاً انسجام تئوریک در سه سطح عام و خاص و مشخص می‌تواند شرایط برای ایجاد «شعار مشترک جامعه زنان ایران» که همان «رفع ستم‌های جنسیتی» و «برابری حقوقی با مردان» (در تمامی عرصه‌های سیاسی و قضائی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی می‌باشند) فراهم کند.

ثامناً انسجام تئوریک می‌تواند توسط فراهم کردن بسترها برای کنش‌گری جامعه زنان ایران و مشارکت سیاسی و اجتماعی و مدنی و اقتصادی جامعه زنان ایران، شرایط برای «توسعه پایدار» در جامعه بزرگ و رنگین کمان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و زبانی و قومی ایران فراهم بکند.

بدین ترتیب است که ما بر این باوریم که برای انسجام تئوریک در سه سطح «عام و خاص و مشخص جنبش زنان ایران» بازسازی مانیفست نظری جنبش زنان ایران باید در چارچوب این مبانی صورت بگیرد:

الف - مبانی انسجام تئوریک در سه سطح «عام و خاص و مشخص جنبش زنان ایران» باید در راستای دستیابی به «جامعه دموکراتیک سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی، توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی باشد» چرا که دستیابی زنان ایران به حقوق‌شان در یک جامعه غیر دموکراتیک سه مؤلفه‌ای غیر ممکن می‌باشد.

ب - مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران باید در راستای «دموکراتیزه کردن سه مؤلفه‌ای جوهر فعالیت جنبش زنان ایران باشد» زیرا زنان ایران تنها در عرصه پراکسیس دموکراتیک اجتماعی آن هم به صورت میدانی می‌توانند تمرین دموکراسی سه مؤلفه‌ای بکنند (نه در عرصه صرف دیالوگ در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی).

ج - مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران، باید «بر پایه پیوند دو گفتمان آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باشد» هر گونه برخورد تک مؤلفه‌ای در عرصه نظری بر یکی از دو گفتمان آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باعث سکتاریست جنبش زنان ایران نسبت به یکی از دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود. مضافاً اینکه تکیه تک مؤلفه‌ای کردن بر یکی از این دو گفتمان آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باعث شکاف بین جنبش زنان ایران با طبقه متوسط شهری یا طبقه زحمتکشان پائینی‌های جامعه بزرگ ایران می‌شود.

د - مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران باید «در راستای هدایت‌گری درازمدت این جنبش در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باشد» زیرا از آنجائیکه جنبش زنان ایران منهای وجه مشترک مطالباتی (با جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) خود جنبش زنان ایران فی نفسه دارای مطالبات دو مؤلفه‌ای (۱ - رفع تبعیض جنسیتی در تمامی عرصه‌ها ۲ - برابری حقوقی با مردان در تمام عرصه‌ها) می‌باشند، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران پیوسته «هویت مستقل مدنی» خود را در چارچوب جامعه مدنی (جنبشی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) حفظ نمایند.

ه - مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران در سه سطح عام و خاص و مشخص در

جامعه استبدادزده و فقهزده و تصوفزده و استثمارزده و استحمارزده و استخفافزده امروز ایران که مدت ۴۰ سال است که رژیم مطلقه فقه‌دینی حاکم بربریت فرهنگی و بربریت سیاسی و بربریت اقتصادی بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تحمیل و تزیق کرده است و توسط پمپاژ خرافات مذهبی به فرهنگ جامعه بزرگ ایران، شرایط برای تقدس بخشیدن تمامی تبعیضات جنسیتی و تبعیضات مذهبی و تبعیضات فرهنگی و قومی و زبانی و تبعیضات سیاسی و تبعیضات اقتصادی و اجتماعی فراهم کرده است، لذا به همین دلیل تئوری رهایی‌بخش جنبش زنان ایران در این شرایط باید بر پایه «تکثرگرایی یا پلورالیسم سه مؤلفه‌ای دینی و سیاسی و اجتماعی استوار باشد»، به عبارت دیگر تا زمانیکه مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران در راستای مادیت بخشیدن به سه مؤلفه تکثرگرایی دینی و سیاسی و اجتماعی تکوین پیدا نکند، هرگز و هرگز جنبش زنان ایران نمی‌تواند به صورت فراگیر و همه‌جانبه عمودی و افقی در جامعه ایران نهادینه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بشود.

و - با عنایت به اینکه ستم‌های جنسیتی و مدنی و اجتماعی و سیاسی تحمیلی بر جامعه امروز زنان ایران در پیوند با سنت‌های اجتماعی و تاریخی و فرهنگی هزار ساله تاریخ ایران می‌باشند و بدون تحول همه‌جانبه فرهنگی در جامعه دینی و فقهزده و روایتزده و ولایتزده ایران امکان «استحاله جامعه سنتی ایران به جامعه مدنی وجود ندارد» و تا زمانیکه «جامعه مدنی جایگزین جامعه سنتی فعلی نشود، امکان ظهور زن ایرانی به عنوان انسان اجتماعی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد»، بنابراین در این رابطه است که پروژه اصلاح دینی یا بازسازی تطبیقی اسلام محمد اقبال لاهوری (و در ادامه آن شریعتی معلمان کبیرمان) می‌بایست به عنوان مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران مطرح بشود، چراکه بدون تحقق پروژه بازسازی اسلام اقبال - شریعتی امکان نهادینه کردن فرهنگی حقوق دموکراتیک زنان در جامعه دینی ایران وجود ندارد.

ز - کالائی کردن و کالائی شدن همه چیز در مناسبات سرمایه‌داری (اعم از کالائی شدن نیروی کار و کالائی شدن آموزش و بهداشت و مسکن و کالائی شدن محیط زیست و از همه مهمتر کالائی شدن زن) باعث می‌گردد تا در جامعه امروز ایران که در طول ۴۰ سال گذشته مناسبات سرمایه‌داری غیر متعارف رانتی و نفتی و خصوصیتی

و دولتی و غارت‌گر منهای نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی کشور ایران، کالائی کردن تمام امور از نیروی کار تا محیط زیست و تا زن ایرانی به صورت یک سونامی تاریخی درآورده است، لذا به همین دلیل جنبش زنان ایران بدون اعتقاد به کالازدائی کردن مؤلفه‌های فوق از جمله زن ایرانی نمی‌توانند به جنبش رهایی‌بخش خود در جامعه ایران دست پیدا کنند؛ بنابراین در راستای ضرورت کالائیزدائی کردن جامعه زنان ایران است که مبانی انسجام‌تئوریک جنبش زنان ایران باید مضمون ضد مناسبات سرمایه‌داری داشته باشد، زیرا در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و دولتی و غارت‌گر موجود، جنبش زنان ایران نمی‌توانند به کالائیزدائی زن ایرانی و نیروی کار و محیط زیست و آموزش و بهداشت و مسکن و دیگر امور دست پیدا کنند.

ح - نکته‌ای که جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران باید به آن عنایت داشته باشند اینکه «پراکسیس سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جنبش زنان ایران در گرو خلاقیت تئوری آنها می‌باشد، بنابراین بدون خلاقیت تئوری جنبش زنان ایران نمی‌توانند به اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در راستای استراتژی و اهداف استراتژیک خود دست پیدا کنند». فراموش نکنیم که در خلاء خلاقیت تئوری عملی‌گرایی یا پراگماتیست و تاکتیک‌محوری آفت‌ها و ورطه‌هایی هستند که در کمین جنبش زنان ایران می‌باشند.

ط - امروز جنبش زنان ایران گرچه یک جامعه بسته مدنی می‌باشند، اما این جنبش یک جنبش متحزب نیست. در نتیجه همین خلاء تحزب‌گرایی در عرصه جنبش زنان ایران باعث شده است که منهای خلاء سازماندهی تکیه حرکت جمعی این جنبش بر شبکه‌های اجتماعی فضای مجازی (و ارتباط توسط بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های خارج‌نشین برانداز و انقلابی‌گر بیگانه با جامعه مدنی و جامعه سیاسی داخل کشور ایران که تابع استراتژی کسب قدرت سیاسی هستند) باشد؛ بنابراین به همین دلیل است که جنبش زنان ایران برای دوری از این آسیب‌ها باید در عرصه تئوری‌پروری مبانی انسجام‌تئوریک خود را بر موضوع تحزب‌گرایی و رویکرد جنبشی خودجوش تکوین یافته از پائین قرار بدهد و به این باور نظری و تئوریک دست پیدا کنند که بدون

سازماندهی خودجوش در عرصه میدانی نمی‌تواند به استقلال هویتی در عرصه میدانی دست پیدا کند.

بر این مطلب بیافزائیم که در عرصه نظری و میدانی جنبش زنان ایران باید بر اصل تحزب‌گرایی در ادامه و چارچوب رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین تکیه کنند، چراکه هر گونه رویکرد اعتقاد به تقدم تحزب‌گرایانه بر رویکرد جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک تکوین یافته از پائین) باعث رویش رویکرد انطباقی و عدم پیوند بین حرکت عمودی و افقی و پیوند یکطرفه و ابزاری با جریان‌های بالائی قدرت (از جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش گرفته تا جریان‌های خارج‌نشین تابع استراتژی رژیم پنج‌امپریالیست جهانی به سرکردگی آمریکا و بالاخره تا جریان‌های انقلابی‌گر خارج‌نشین که تلاش می‌کنند از هر طریق ابزاری به شورش‌های داخلی در راستای استراتژی کسب قدرت سیاسی خود دست پیدا کنند) می‌شود.

ی - تکیه بر استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه خودجوش جنبشی آن هم به صورت جمعی از ضرورت‌های محوری مبانی انسجام‌تئوریک جنبش زنان ایران می‌باشد، چراکه این رویکرد جنبشی باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران به جای حرکت‌های فردی (مثل جریان کشف حجاب دختران انقلاب) و حرکت‌های اعتراض آکسیونی و خیابانی (که مهمترین مشخصه آنها تمیزه بودن آنها است) به سمت حرکت‌های دینامیک هدایت شده و سازماندهی شده با رهبر جمعی بروند.

ک - در عرصه نظری و تئوریک جنبش زنان ایران پیوسته باید بر این باور باشند که در چارچوب اسلام فقهتی و اسلام روایتی در هر شکل و رنگ آن امکان‌رهایی برای زن ایرانی (از تبعیضات جنسیتی گرفته تا تبعیضات اجتماعی و اقتصادی و حقوقی و سیاسی) وجود ندارد؛ بنابراین «تکیه بر تز اسلام منهای روحانیت که همان اسلام منهای فقهت معلم کبیرمان شریعتی می‌باشد، در عرصه مبانی انسجام‌تئوریک جنبش زنان ایران باید به صورت محوری بر آن تکیه بشود». یادمان باشد که جایگاه زن به لحاظ فلسفی در منظومه معرفتی اسلام فقهتی و اسلام روایتی حوزه‌های فقهی شیعه، به اندیشه‌های ملاً صدرا و ملاً هادی سبزواری و غیره بر می‌گردد که بر حیوان بودن زن

استوار می‌باشد و خداوند برای تولید نسل در خدمت مرد (که از جنس انسان می‌باشد) قرار داده است.

پر واضح است که با چنین رویکرد فلسفی به زن (در اسلام فقاهتی و اسلام روایتی در رنگ‌های مختلف آن) دیگر انتظار رهایی زن ایرانی از حصار اسلام فقاهتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی حوزه‌های فقهی داشتند، یک شوخی بیش نیست. بر این مطلب بیافزائیم که در عرصه تبیین مبانی انسجام تئوریک جنبش رهایی‌بخش زن ایرانی از ستم‌ها و تبعیضات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی لازم است که توجه داشته باشیم که این موضوع باید به صورت دو مؤلفه‌ای سیستماتیک و تاریخی صورت بگیرد.

«در چارچوب تبیین مبانی نظری سیستماتیک تئوری رهایی زن ایرانی باید بر مفاهیم به صورت نظری تکیه بشود و آزادی‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی زن ایرانی را در سه سطح عام و خاص و مشخص مورد تحلیل همه جانبه نظری قرار بدهیم»؛ اما در خصوص تبیین تاریخی مبانی تئوری رهایی‌بخش زن ایرانی از ستم‌ها و تبعیضات باید به صورت فرایندی پروسس تاریخی تکوین این ستم‌ها در جامعه ایران از آغاز الی الان مورد مطالعه قرار گیرد. بدون تردید تنها تبیین دو مؤلفه‌ای سیستماتیک و تاریخی پروسس رهایی زن ایرانی است که می‌توان جنبش زنان ایران را به یک تئوری خلاق هدایت‌گر مسلح ساخت.

ل - در تبیین مبانی انسجام تئوریک جنبش زنان ایران باید بر این امر تکیه بشود که «اصلاً و ابداً با روش‌های غیر دموکراتیک، جنبش زنان ایران نمی‌تواند در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به دموکراسی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی دست پیدا کند» بنابراین جنبش زنان ایران در عرصه نظری و تئوریک خود باید در میان چهار بدیل یا آلترناتیو موجود که عبارتند از:

۱ - بدیل انقلابی‌گری،

۲ - بدیل براندازی و رژیم چنج،

۳ - بدیل اصلاحات از طریق بالا و درون رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (با تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده خود رژیم توسط فشار از پائین و چانه‌زنی از بالا جهت

تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم).

۴ - بدیل تحول‌خواهانه از کانال جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین، تنها بر بدیل تحول‌خواهانه از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی تکیه نماید، چرا که فقط بدیل تحول‌خواهانه از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی در جامعه امروز ایران می‌تواند یک مسیر و بدیل دموکراتیک باشد و تنها در چارچوب بدیل دموکراتیک است که تاکتیک‌های اتخاذی جنبش زنان ایران می‌تواند در خدمت استراتژی این جنبش درآید.

م - برای اینکه در عرصه تعیین شعارها و اتخاذ تاکتیک‌ها جنبش زنان ایران گرفتار سیاسی و روزمرگی و خودبینی و انحصارگرایی نشوند، باید در تبیین منظومه معرفتی خود بر «آرمان‌خواهی اخلاقی» تکیه داشته باشند، چراکه آرمان‌خواهی اخلاقی باعث می‌گردد تا جنبش زنان ایران از دو رویکرد برخوردار بشوند.

رویکرد اول: کل‌نگری و انسان‌محوری است که جایگزین رویکرد خودنگری صرف می‌شود.

رویکرد دوم: انتخاب مسیر و تاکتیک‌های غیر خشونت‌آمیز است، چراکه تکیه بر مسیرها و تاکتیک‌های خشونت‌آمیز علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا هزینه مبارزه سرانه برای جامعه زنان ایران بالا برود و شرایط برای سکتاریست و حرکت محدود و نخبه‌گرایانه شدن جنبش زنان ایران فراهم بشود و همچنین علاوه بر اینکه شرایط برای سرکوب حرکت جنبش زنان توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌گردد، خود امر انتخاب مسیر خشونت‌آمیز باعث می‌شود تا جنبش زنان ایران با روش‌های غیر دموکراتیک به دنبال دموکراسی سه مؤلفه‌ای باشند که البته امری غیر ممکن می‌باشد.

ن - چهار مؤلفه‌ای کردن مبارزه:

۱ - مبارزه با استضعاف فکری یا استحمار،

۲ - مبارزه با استضعاف سیاسی یا استبداد،

۳ - مبارزه با استضعاف طبقاتی یا استثمار،

۴ - مبارزه با استضعاف اجتماعی یا استخفاف.

در تبیین مبانی تئوریک جنبش زنان ایران باعث می‌گردد تا جنبش رهایی‌بخش زنان ایران در جامعه امروز ایران بدل به یک جنبش همه جانبه و انسان‌گرا بشود و در عرصه نظری و تئوری شرایط برای پیوند جنبش زنان ایران با دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آماده بشود و به عبارت دیگر امکان همبستگی و پیوستگی بین جنبش زنان ایران با جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران فراهم می‌شود. قابل ذکر است که هر چند جنبش زنان ایران به خاطر دو شعار و مطالبه همگانگی جامعه زنان ایران که عبارت است از:

۱ - رفع ستم جنسیتی در تمامی عرصه‌های قضائی و مدنی و اجتماعی و سیاسی و غیره.

۲ - برابری حقوقی با مردان در تمامی عرصه‌های اقتصادی و قضائی و حقوقی و سیاسی و اجتماعی، باید هویت مستقل خود را پیوسته حفظ نماید.

اما در عرصه میدانی زن ایرانی و جنبش زنان ایران حالت مجرد از جامعه بزرگ ایران ندارند و در تحلیل نهائی مبارزه میدانی زنان ایران در راستای دستیابی به مطالبات تاریخی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و اقتصادی خودشان باید در بستر جنبش‌های طبقاتی و صنفی و سیاسی و اجتماعی و مدنی همین جامعه بزرگ ایران و در کنار مردان انجام بگیرد. ایجاد خندق و دیوار چین در عرصه میدانی بین جنبش زنان ایران در تمامی شاخه‌های جنبش‌های مطالباتی نه ممکن است و نه شدنی است و البته اعتقاد به آن هم در عرصه نظری به عنوان سم قاتل و تیر خلاص جنبش زنان ایران می‌باشد، به عبارت دیگر جنبش زنان ایران باید به آن مرحله از خودآگاهی مدنی و اجتماعی و سیاسی برسند که دریابند حتی دستیابی به آن دو شعار خاص جنبش زنان ایران (رفع ستم جنسیتی و برابری حقوق با مردان) هم باید در عرصه جنبش مشترک مطالباتی جامعه بزرگ ایران به انجام برسد.

دلیل این امر هم آن است که دستیابی پایدار به مطالبات جنبش زنان ایران تنها در کادر مبارزه برای دستیابی به جامعه دموکراتیک سه مؤلفه‌ای اجتماعی شدن قدرت سه گانه اقتصادی و سیاسی و معرفتی ممکن می‌باشد، بنابراین هر گونه خط کشی بین جنبش زنان ایران در عرصه میدانی با جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه (چه توسط عمده و مطلق کردن مبارزه با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی باشد و چه مطلق کردن مبارزه جهت رفع تبعیضات قضائی و حقوقی و اجتماعی مثل رفتن به ورزشگاه‌ها باشد) باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌گردد و قطعاً جنبش زنان ایران باید از آن پرهیز کنند. (در این رابطه باز هم تاکید می‌کنیم که جنبش زنان ایران باید تمامی این حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی خود را دنبال نمایند، ولی در بستر جنبش مطالباتی کل جامعه ایران، نه به صورت مکانیکی و فردی و متمایز شده و آنارشیستی زیرا) تجربه تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران به خصوص در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که رمز موفقیت جنبش زنان ایران در عرصه میدانی (نه در دیالوگ شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی):

اولاً در سازماندهی خودشان به عنوان یک هویت مستقل نهفته است.

ثانیاً در همبستگی و پیوستگی با شاخه‌های مختلف جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده جامعه ایران از جنبش کارگری تا جنبش دانشجویان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و دیگر شاخه آن قرار دارد.

پر واضح است که تنها توسط این رویکرد نظری و عملی است که جنبش زنان ایران به خاطر پتانسیل عظیم تاریخی و اجتماعی که دارند (که این پتانسیل عظیم تاریخی جنبش زنان ایران مولود سنتز ستم‌های مضاعف جنسیتی و حقوقی و اجتماعی و طبقاتی و سیاسی تحمیل شده بر زنان ایران در گذشته تاریخی ایران و به خصوص در ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) شرایط کسب هژمونی در جنبش دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران برای آنها به صورت بالقوه برای آنها فراهم کرده است.

یادمان باشد که خود جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) در مقایسه با جنبش مشروطیت، «یک جنبش زنانه بود» (آنچنانکه برعکس جنبش مشروطیت هر چند که از جوهر دموکراتیک برخوردار بود و نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود، ولی به هر حال یک جنبش مردانه بود و نقش زنان در عرصه میدانی برعکس نقش زنان در جنبش ضد استبدادی ۵۷ بسیار کمتر بود) هر چند که در جنبش ضد استبدادی ۵۷ جامعه ایران، جنبش زنان ایران به علت خلاء سازماندهی و برنامه و تئوری و رهبری درون جوش خود، راهی جز پیروی از هژمونی موج‌سوار روحانیت حوزه‌های فقهاتی نداشتند و همین امر هم باعث گردید تا جنبش زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته حتی همان حداقل‌های آزادی مدنی و اجتماعی که رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تحت فشار جامعه جهانی و رفرم سیاسی و اجتماعی تحمیلی امپریالیسم آمریکا و دولت کندی به زنان ایران داده بود، هم از دست بدهند و رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران جهت تحمیل اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و ولایتی و روایتی و زیارتی هزار ساله حوزه‌های فقهی شیعه که بدون تردید یک اسلام زن‌ستیزی است که برای زنان ایران حتی حاضر به قبول حداقل حقوق انسانی مدنی و اجتماعی نیستند و حداکثر حقوقی که برای زنان ایران قائل هستند در همان حد و اندازه می‌باشد که امام محمد غزالی به آن معتقد بود و می‌گفت: «برای زنان مسلمان همان به که در کنج خانه بنشینند و نخ‌ریسی کنند.»

البته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم منهای وظیفه در خانه نشستند برای زنان ایران، وظیفه کارخانه جوجه‌کشی شدن در خدمت مردان هم برای زن ایرانی تعریف کرده است. در نتیجه به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از سال ۵۸ جهت نهادینه کردن اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی و جهت نهادینه کردن قدرت سه مؤلفه‌ای بادآورده و به ارث رسیده از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، از تسخیر خاکریز حقوق زنان ایران شروع کرد. تحمیل پروژه حجاب اجباری تحت مدیریت شیخ حسن روحانی (پیچیده‌ترین عنصر امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از همان آغاز نماد حرکت غاصبانه رژیم مطلقه فقهاتی جهت تحمیل حاکمیت اسلام فقهاتی و روایتی و

ولایتی دگماتیست حوزه‌های فقهی شیعه در هزار سال گذشته، بر جامعه نگون‌بخت ایران بود. بدون تردید در این رابطه است که مبارزه برای رهایی زن ایران (در طول دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی)، حتماً و حتماً باید از کانال مبارزه با اسلام فقهاتی و روایتی و ولایتی حاکم (که اولین قتل آن زن ایرانی و حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی و قضائی و اقتصادی او بوده است)، چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی عبور کند.

همچنین بدون تردید فتح سنگرهای حقوقی مدنی و اجتماعی و سیاسی زنان ایرانی از حصار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به مثابه جاده‌سازی برای راه‌پیمائی طولانی حرکت دموکراسی‌خواهانه جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

ع - طرح نظری و تئوریک استراتژی جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، به عنوان یک ضرورت برای انسجام تئوریک جنبش زنان ایران می‌باشد، چراکه هر چند استراتژی جنبش زنان ایران (در چارچوب مبارزه با ستم‌های مدنی و ستم‌های اجتماعی و ستم‌های طبقاتی و اقتصادی و ستم‌های سیاسی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته) در راستای کسب آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی می‌باشد (که البته هر سه مؤلفه آزادی‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی مورد مطالبه جنبش زنان ایران تنها در چارچوب تکیه بر مبارزه دموکراتیک و دموکراتیزه کردن جامعه ایران و تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی ممکن شدنی می‌باشد)، ولی ضرورتی که در این رابطه باید «اتاق فکر جنبش زنان ایران» به آن عنایت نظری و عملی داشته باشند، آرایش سه فرایند مبارزه برای آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی توسط مبارزه دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی می‌باشد.

توضیح آنکه مبارزه سه مؤلفه‌ای همزمان جنبش زنان ایران با ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سه عرصه ستم‌های مدنی و ستم‌های اجتماعی و ستم‌های سیاسی نه ممکن می‌باشد و نه صحیح است و در صورت انجام توسط جنبش زنان ایران، این امر باعث بحران و بن‌بست استراتژی و هرز انرژی آنها می‌شود. فراموش نکنیم که

در عرصه پیشبرد استراتژی توسط تاکتیک‌های میدانی مهمترین عامل «توازن قوا در عرصه میدانی» با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی است، چرا که تا زمانیکه «توازن قوا در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر آن باشد، بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب مهندسی شده جنبش‌های مطالباتی و از جمله جنبش زنان ایران را دارد.»

پر پیداست که تا زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب مهندسی شده جنبش‌های مطالباتی و از جمله جنبش زنان ایران را داشته باشد، اولین و کمترین فونکسیون سرکوب حاکمیت مطلقه فقهاتی در عرصه جنبش‌های مطالباتی، «تحمیل و تزریق رکود و خمود بر این جنبش‌ها می‌باشد» تجربه جنبش سبز در سال ۸۸ (که جنبش دموکراسی خواهانه طبقه متوسط شهری ایران با شعار: «رأی من کو؟» بود) از آنجائیکه در جنبش سبز سال ۸۸ جنبش زنان ایران نقشی تقریباً محوری داشتند، طبیعی است که آسیب‌شناسی جنبش سبز می‌تواند برای جنبش زنان ایران یک تجربه استراتژیک باشد.

عنایت داشته باشیم که جنبش سبز به علت:

- ۱ - فقدان تئوری و فقدان اتاق فکر نظری و عملی هدایت‌گر.
- ۲ - تکیه رهبری جنبش سبز بر جنبش‌های آکسیونی و خیابانی (که جنبش‌های متمیزه شده و موقتی می‌باشند) بدون توان جذب جنبش‌های اعتصابی (که جنبش‌های سازمان‌یافته و پایداری می‌باشند).
- ۳ - طلائی کردن دوران خمینی در دهه ۶۰ (که در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های رهبری جنبش سبز) به عنوان مانیفست نظری خود و جامعه آرمانی خودش مطرح می‌شد.
- ۴ - عدم توان مدیریت میدانی رهبری جنبش سبز در هدایت نیروی‌ها طرفدار خود (بطوریکه در روز دوشنبه مورخ ۱۳۸۸/۰۳/۲۵ طبق گفته قالیباف شهردار وقت تهران تنها بیش از ۳ میلیون نفر از هواداران جنبش سبز در خیابان آزادی حول رهبری این جنبش یعنی میرحسین موسوی خیمه زده بودند و با شعار «رأی من کو؟» آماده پرداخت هر گونه هزینه جهت به چالش کشیدن حزب پادگانی خامنه‌ای بودند)، اما

ناتوانی میرحسین موسوی جهت مدیریت میدانی جنبش سبز و تهدیدهای تو خالی او توسط بلندگوی دستی‌اش در خیابان آزادی مبنی به استحاله جنبش آکسیونی و خیابانی به جنبش اعتصابی، آنچنانکه در سال ۵۷ پس از سرکوب جنبش آکسیونی در ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران (توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) با به میدان آمدن جنبش کارگران صنعت نفت ایران اتفاق افتاد و کارگران صنعت نفت ایران توانستند از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ جنبش آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی جامعه ایران را به جنبش اعتصابی استحاله نمایند و همین استحاله جنبش آکسیونی و خیابانی ناپایدار سال ۵۷ به جنبش اعتصابی پایدار توسط جنبش کارگران صنعت نفت بود که نسخه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را برای همیشه بست و بدون تردید اگر از فردای ۱۷ شهریور ۵۷ توسط جنبش کارگران صنعت نفت، جنبش خیابانی و آکسیونی جامعه ایران به جنبش اعتصابی استحاله پیدا نمی‌کردند نه تنها سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی باعث رکود فراگیر جنبش آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ می‌شد، مهمتر از همه اینکه هرگز و هرگز جنبش‌های آکسیونی و خیابانی ضد استبدادی مردم ایران نمی‌توانست در عرصه میدانی «توازن قوا» را به نفع خود تغییر دهد، چراکه بدون تردید آنچه که باعث شد از فردای کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش ضد استبدادی مردم ایران تغییر کند، فقط و فقط و فقط «استحاله جنبش اعتراضی آکسیونی و خیابانی به جنبش اعتصابی تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت ایران بود.»

باری اگر میرحسین موسوی طبق تهدیدهای تو خالی که در روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی (در برابر بیش از سه میلیون نفر از هواداران خود) مطرح کرد توان آن می‌داشت که بتواند «جنبش موقت آکسیونی و خیابانی» خرداد ۸۸ را به «جنبش اعتصابی پایدار» بدل نماید، بدون تردید میرحسین موسوی و جنبش سبز در خرداد سال ۸۸ می‌توانستند (مانند شهریور ۵۷) توازن قوا را در عرصه میدانی به سود جنبش سبز و به زیان حزب پادگانی خامنه‌ای تغییر دهند و طبیعی بود که با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی (آنچنانکه در شهریور ۵۷ از مرحله پسا سرکوب ۱۷ شهریور میدان

ژاله تهران اتفاق افتاد) دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای توان سرکوب جنبش سبز پیدا نمی‌کرد.

به هر حال در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که شاه کلید مدیریت جنبش سبز توسط میرحسین موسوی و اتاق فکر جنبش سبز در خرداد ۸۸ در همین رمز «استحاله جنبش خیابانی یا آکسیونی به جنبش اعتصابی پایدار نهفته بود» که البته و البته و البته میرحسین موسوی و رهبری جنبش سبز و اتاق فکر جنبش سبز آنچنانکه بعداً نشان دادند توان انجام این مهم را نداشتند و «به همین دلیل بود که جنبش سبز شکست خورد» و حزب پادگانی خامنه‌ای توانست مغول وار این جنبش را سرکوب کند و توسط سرکوب قهرآمیز جنبش سبز به دست حزب پادگانی خامنه‌ای بود که برای مدت ۸ سال (از ۸۸ تا ۹۶) رکود بر جنبش‌های مطالباتی آزادی خواهانه و برابری طلبانه جامعه بزرگ ایران حاکم گردید.

اما در خصوص اینکه چرا میرحسین موسوی و رهبری و اتاق فکر جنبش سبز نتوانستند در خرداد ۸۸ جنبش آکسیونی و خیابانی را بدل به جنبش اعتصابی و تیر خلاص حزب پادگانی خامنه‌ای بکنند. در این رابطه باید بگوئیم که:

اولاً میرحسین موسوی به عنوان لیدر جنبش سبز نه در دوران تبلیغات و مبارزه کاندیدا توری در انتخابات دولت دهم از منافع طبقه کارگران و مزدبگیران و زحمتکشان شهر و روستای ایران دفاع کرد و نه هرگز ادعای نمایندگی طبقه زحمتکشان شهر و روستای جامعه ایران در چارچوب مبارزه برابری خواهانه داشته است.

ثانیاً میرحسین موسوی در عرصه حرکت به اصطلاح اصلاح طلبانه سیاسی خودش نه تنها هرگز حاضر نشد حتی به اندازه یک جمله گذشته خودش را (در دهه جنایت و فاجعه و مصیبت ۶۰ که از آغاز نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی تا زمان فوت خمینی به عنوان یکی از مهره‌های تعیین کننده نظام مطلقه فقهاتی بود و در تمامی دوران حیات خمینی یکی از مهره‌های مورد تائید او بود) به نقد بکشد، بلکه مهمتر از همه اینکه جوهر همه خواسته‌ها و برنامه‌های میرحسین موسوی بازگشت به آن دوران سیاه و فاجعه و جنایت بود.

یادمان باشد که تا این زمان که مدت ۱۰ سال از سرکوب جنبش سبز می‌گذرد هنوز که هنوز است رهبری جنبش سبز و میرحسین موسوی کوچکترین نقدی از دهه فاجعه و جنایت ۶۰ به مردم ایران ارائه نداده‌اند و هنوز خط قرمز رهبری جنبش سبز مانند رهبری تمامی جریان‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی از اصول‌گرایان تا اصلاح‌طلبان ورود به نقد خمینی و جنایات دهه ۶۰ می‌باشد.

ثالثاً رهبری جنبش سبز در سال ۸۸ به جز چند تا سخنرانی سیاسی صرف و چند تا بیانیه سیاسی صرف هیچگونه برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه نداد تا توسط آن طبقه زحمتکش شهر و روستا و در رأس آنها طبقه کارگر ایران بتواند در راستای دستیابی به خواسته‌های خود در برنامه جنبش سبز و رهبری آن و میرحسین موسوی از این جنبش حمایت نماید.

رابعاً هر چند میرحسین موسوی در جریان انتخابات دولت دهم توانست توسط به چالش کشیدن انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای حمایت طبقه متوسط شهری به خصوص در کلان‌شهرهای ایران که در رأس آنها کلان‌شهر تهران قرار داشت به خود جذب نماید و توسط آن جنبش سبز با شعار «رأی من کو؟» ایجاد نماید و جنبش سبز به صورت افقی و خودجوش اعتلا پیدا کرد، اما خلاء حرکت سازمان‌یافته قبلی عمودی جهت رهبری و سازماندهی و تئوری‌پردازی این جنبش باعث گردید تا جنبش سبز دچار روزمرگی و تاکتیک‌زدگی و تظاهرات صرف خیابانی بشود و همین روزمرگی باعث خستگی و بالاخره فراهم شدن شرایط برای سرکوب این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم کرد.

البته تنها حزب پادگانی خامنه‌ای بود که توانست به صورت مهندسی شده از تمامی این گسل‌های رهبری جنبش سبز استفاده کنند و آنچنانکه در خطبه نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ (۴ روز بعد از تظاهرات خیابانی روز دو شنبه ۲۵ خرداد ۸۸ در حمایت از میرحسین موسوی در خیابان آزادی) شاهد بودیم، خامنه‌ای تصمیم نهائی خود را جهت قلع و قمع جنبش سبز و حتی هاشمی رفسنجانی را هم اعلام کرد و به صورت مشخص مطرح کرد که هرگز حاضر به عقب‌نشینی در این عرصه نمی‌باشد.

باری، پیام و درس‌هایی که شکست جنبش سبز برای جنبش زنان امروز جامعه ایران دارد عبارتند از:

۱ - اگر جنبش زنان ایران می‌خواهند به مطالبات مدنی و اجتماعی و سیاسی خود دست پیدا کنند، باید توجه داشته باشند که حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها زمانی حاضر به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌ها و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌شوند و تن به خوردن زهر و عقب‌نشینی قهرمانانه می‌دهند که به قول مردم افغانستان «سمبه زور پر زور بشود» یا به عبارت دیگر تنها در دقیقه ۹۰ است که (آنچنانکه در جریان جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین و حزب بعث عراق شاهد بودیم، پس از دست دادن تمامی فتوحات قبلی خود وقتی که ارتش صدام حسین پشت دیوارهای اهواز خیمه زد) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با خوردن جام زهر تسلیم قدرت غالب می‌شود و گرنه ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی نشان داده است که هیچکدام از جناح‌های درونی این رژیم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، پاسخگوی مطالبات مردم نگویند بخت ایران نیستند.

در تحلیل نهائی همه این جناح‌های درونی قدرت از کانال خمینی مقبولیت خودشان را در کادر مشروعیت آسمانی تعریف می‌کنند نه بالعکس. لذا بدین ترتیب است که جنبش زنان ایران باید در راستای تدوین استراتژی خود فقط به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خودش بیاندهد و قطعاً تا زمانی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حزب پادگانی خامنه‌ای باشد شرایط برای سرکوب جنبش زنان ایران فراهم می‌باشد. بدون تردید سرکوب جنبش زنان ایران باعث می‌شود تا مانند سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸، جنبش زنان ایران گرفتار رکود بی‌حاصل بشود.

فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام دگماتیست روایتی و فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه آخرین سنگری که از دست می‌دهند سنگر حصار اجتماعی و مدنی و سیاسی جامعه زنان ایران می‌باشد. به این دلیل است که جنبش زنان ایران در عرصه منظومه فکری و تئوری خود جهت تدوین استراتژی خود باید در تحلیل نهائی به همین تغییر توازن قوای میدانی به سود خود بیاندهید. آنچه که در این رابطه می‌تواند باعث تغییر توازن قوا به سود جنبش زنان بشود:

اولاً وحدت و سازماندهی خود جنبش زنان ایران است که به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.»

ثانیاً پیوند و همبستگی و پیوستگی میدانی با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

ثالثاً کاهش دادن هزینه سرانه مبارزه دموکراتیک خود جهت فراگیر شدن مشارکت عمومی زنان جامعه ایران است. یادمان باشد که اکثریت مردم جامعه ایران می‌خواهند زندگی کنند و برای زندگی بهتر حاضر به مبارزه و هزینه دادن هستند.

پر واضح است که هر چه هزینه سرانه مبارزه توسط جایگزین کردن شیوه‌های دموکراتیک مبارزه به جای شیوه خشونت‌آمیز کاهش بدهیم، شرایط برای کنش‌گری هر چه بیشتر زنان جامعه ایران فراهم‌تر می‌شود. مهاتما گاندی رهبر انقلاب هند در جریان جنگ نمک با امپریالیسم انگلیس طی یک سخنرانی در حضور توده‌های عظیم مردم هند که در جنگ نمک شرکت کرده بودند گفت: «هرگز تمام مردم را نمی‌توان کشت و تمام مردم را دشمن نمی‌تواند به زندان بیاورد» بنابراین هر چه مشارکت مردم در مبارزه دموکراتیک و غیر خشونت‌آمیز بیشتر باشد امکان سرکوب آنها توسط دشمن کمتر می‌شود و لذا به همین دلیل بود که در جریان جنگ نمک گاندی خطاب به سیل عظیم مردم هند گفت: «اگر من از شما خواسته بودم تا به جای گونی نمک با اسلحه به اینجا بیایید آیا واقعاً شما می‌آمدید؟» طبیعی بود که پاسخ مردم به گاندی در این رابطه منفی بود.

بنابراین در این رابطه است که اتاق فکر جنبش زنان ایران در راستای فراگیر کردن مشارکت زنان ایران در این جنبش باید در چارچوب استراتژی تغییر از پائین دموکراتیک خود تلاش کنند تا هزینه سرانه مبارزه برای زنان ایرانی کاهش بدهند تنها در آن صورت است که زن ایرانی می‌تواند در شرایطی که زندگی می‌کند مبارزه هم بکند و قطعاً مبارزه در چنین صورتی برای زن ایرانی مبارزه برای دستیابی به زندگی بهتر می‌باشد. البته آنچنانکه روزا لوگزامبورگ می‌گوید به موازات اعتلای جنبش رهائی‌بخش، زنان جنبش ایران حاضر به پرداخت هزینه بیشتری برای جنبش خود می‌شوند.

۲ - تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتوانند جنبش خود را از شکل دیالوگ و فراخوانی و اطلاع رسانی شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی به عرصه فضای واقعی و میدانی سوق دهند و تا زمانیکه در عرصه میدانی جنبش زنان ایران نتوانند عرصه جنبش خودشان را وارد روند جنبش اعتصابی زحمتکشان و کارگران و مزدبگیران بکنند، شکست جنبش سبز در سال ۸۸ نشان داد که هر قدر هم که به لحاظ کمی جنبش زنان ایران بتوانند در عرصه افقی به صورت اتمیزه گسترش پیدا کنند در غیبت جنبش عمودی سازمان‌گر و هدایت‌گر و تئوری‌پرداز به لحاظ کیفی نخواهند توانست تأثیرگذار باشند، بنابراین برای اینکه جنبش زنان ایران بتوانند در عرصه میدانی نقش تعیین کننده داشته باشند باید در راستای استحاله جنبش خود به جنبش اعتصابی توسط پیوند با جنبش کارگران و جنبش مزدبگیران و زحمتکشان گام بردارند.

۳ - شکست جنبش سبز و بعد از آن شکست جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبی (از درون نظام توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در رنگ‌های مختلف سفید و بنفش و غیره) این درس را به جنبش زنان ایران می‌دهد که جنبش زنان ایران از طریق نردبان جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش غیره نمی‌توانند به اهداف حداقلی و حداکثری خود دست پیدا کنند. بیش از دو دهه تکیه جنبش زنان ایران بر جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی (که در طول این دو دهه گفتمان اصلاحات از درون حکومت توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآمده بود) نشان داده است که جنبش زنان ایران نه تنها در مسیر حرکت خودش گرفتار مصیبت «اشتباه راه رفتن» شده است، بلکه مهمتر از آن اینکه جنبش زنان در این رابطه گرفتار «راه اشتباه» هم شده است. پر واضح است که «رهره راه اشتباه رفتن، هرگز نمی‌تواند هدایت‌گر رهروان اشتباه راه رفتن بشوند.»

۴ - درس دیگری که شکست جنبش سبز در سال ۸۸ برای جنبش زنان ایران به همراه دارد اینکه در چارچوب اسلام فقهاتی و روایتی حوزه‌های فقهی و اسلام ولایتی خمینی در دهه ۶۰ حرکت کردن (آنچنانکه در کمپین یک میلیون امضای جنبش زنان شاهد بودیم) جنبش زنان ایران نمی‌توانند حتی به حداقل خواسته قضائی خود (مثل دستیابی

به حق حضانت بر فرزندان یا رفع محرومیت زنان ایران از قضاوت و یا مقابله با تعدد زوجات مردان و مقابله با پائین بودن سن ازدواج و غیره) دست پیدا کنند.

بدون تردید تمامی رویکردهای درون حکومتی با رنگ لعاب دادن به اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و زیارتی و مداحی‌گری تقلیدگرا و تعبدمحور و تکلیف‌گرا به نحوی می‌خواهند به مردم نگون‌بخت ایران تلقین کنند که هنوز هم باید از این امامزاده انتظار معجزه‌ای داشته باشند. حداقل از مشروطیت الی الان برای جامعه بزرگ ایران این واقعیت روشن شده است که دخیل بستن بر اسلام فقهاتی در شاخه‌های مختلف آن جهت دستیابی به حداقل مطالبات سیاسی و اجتماعی و مدنی و اقتصادی ساده‌لوحی است زیرا اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی تنها بستر ساز ابزار قدرت در دست روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشد و لاغیر.

۵ - درس دیگری که شکست جنبش سبز در سال ۸۸ برای جنبش زنان ایران داشته است اینکه نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی اصلاح‌پذیر نیست و نه تنها نظریه ولایت فقیه خمینی امکان لیبرالیزه شدن ندارد و نه تنها آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید: «هر چیز صلب و سخت سرانجامش باید دود بشود و به آسمان برود»، بلکه مهمتر از همه اینکه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که همان حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد) در برابر اعتلای جنبش‌های مطالباتی مقاومت می‌کنند، با یکدست کردن حاکمیت خود علاوه بر دهن کجی با جامعه ایران مشت آهنین خود را بدون روکش مخملی برای سرکوب این جنبش‌ها آماده می‌کنند.

ص - نکته مهم دیگری که نظریه‌پردازان جنبش زنان ایران در عرصه تئوری‌پردازی برای این جنبش باید به آن عنایت داشته باشند «رابطه زن و دموکراسی» در جامعه بزرگ ایران می‌باشد. پر واضح است که تکیه بر «رابطه زن و دموکراسی سه مؤلفه‌ای» در جامعه بزرگ ایران موضوعی است که مسئولیت و جایگاه ارزشی آن تنها محدود به جنبش زنان ایران نمی‌شود بلکه بالعکس کل جامعه ایران به عنوان کنش‌گران اصلی عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای، باید بر رابطه زن و دموکراسی تکیه استراتژیک داشته باشند.

به این دلیل است که جایگاه جنبش زنان ایران در پیشانی پروسس دموکراتیک کردن جامعه ایران (برای دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سه گانه سیاسی و اقتصادی و معرفتی) قرار دارد و باز در همین رابطه است که جنبش زنان ایران می‌تواند سر سلسله جنبان جنبش دموکراسی سه مؤلفه‌ای امروز جامعه بزرگ ایران باشد و حتی در این رابطه جنبش زنان ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند رهبری و هژمونی جنبش دموکراسی خواهی سه مؤلفه‌ای جامعه بزرگ ایران را هم در دست بگیرند و بدون تردید جنبش زنان ایران در این شرایط حساس می‌توانند به عنوان سرپل دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه یا سرپل بین طبقه متوسط شهری و طبقه زحمتکشان شهر و روستاهای ایران باشند. چراکه:

اولاً ستم‌ها و تبعیضات مضاعف تحمیلی به جامعه زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی شامل سرکوب حقوق مدنی و حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی و حقوق اقتصادی بوده است، در نتیجه همین چند مؤلفه‌ای بودن تبعیضات تحمیلی بر جامعه زنان ایران از آنجائیکه مؤلفه‌های مختلف آن مشمول مطالبات دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود، همین امر جنبش زنان ایران را از آنچنان پتانسیلی برخوردار کرده است که بدون تردید می‌توانند به عنوان سرپل پیوند دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه مطرح شوند و البته همین موضوع مسئولیت سیاسی و اجتماعی جنبش زنان ایران را سنگین تر می‌کند، چراکه جایگاه پیشتاز جنبش زنان در عرصه جبهه دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای جامعه بزرگ ایران این مسئولیت را بر دوش جنبش زنان ایران قرار می‌دهد که در عرصه انتخاب شعارها و تعیین تاکتیک‌ها و شکل مبارزه چه در فضای مجازی توسط شبکه‌های اجتماعی و چه در عرصه میدانی از طرح شعارهای انفرادی و شعارهای انحصاری خاص جامعه زنان که باعث جداسازی مکانیکی جنبش زنان ایران (از شاخ‌های دیگر جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران در دو عرصه آزادی خواهانه و برابری طلبانه شود) خودداری کنند.

تجربه ۴۰ ساله مبارزه جنبش‌های مطالباتی در دو جبهه آزادی خواهانه و برابری طلبانه نشان داده است که این جنبش‌ها (از جنبش کارگری گرفته تا جنبش معلمان و

بازنشستگان و دانشجویان و زنان و حتی جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی) تا زمانیکه توسط شعارهای بسیج‌گر و رهبری جمعی و تاکتیک‌های غیر انفرادی در عرصه میدانی و فضای مجازی توانسته‌اند در پیوند با جنبش‌های دیگر قرار بگیرند، موفق شده‌اند و بالعکس در هر زمانی که این جنبش‌ها یا به صورت کارگاهی و یا به صورت سکتاریستی در قالب گروه و جامعه خاص خود بدون پیوند با دیگر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و مستقل حرکت نموده‌اند شکست خورده‌اند.

برای مثال علت موفقیت نسبی جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ که رژیم مطلقه فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی در برابر مطالبات حداقلی آنها کرد (مثل پرداخت حقوق معوقه و غیره) همه توان جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز در عرصه میدانی و داخل کشور مولود جذب حمایت دیگر جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران بود شعار: «ما فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» جنبش دانشجویی در همان زمان نمایش همین پیوند بین شاخه‌های جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

بنابراین در این رابطه جنبش زنان ایران باید بر این امر اهتمام ویژه داشته باشند که با عمده و مطلق کردن سرکوب‌های خاص و مشخص حقوق مدنی و اجتماعی جامعه زنان ایران بین جنبش زنان ایران و جنبش‌های مطالباتی گسل و شکاف ایجاد نکنند و جنبش زنان ایران را در موضع سکتاریست قرار ندهند. هنر اتاق فکر جنبش زنان ایران را در چارچوب تئوری پروری و ترسیم استراتژی و تعیین تاکتیک‌های میدانی در این است که بتوانند شعارهای خاص گروهی خود را در چارچوب شعارهای دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دو جبهه بزرگ طبقه متوسط شهری و زحمتکشان پائینی جامعه ایران دنبال کنند.

یادمان باشد حمایت تبلیغاتی جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از شعارهای انفرادی و خاص جامعه زنان ایران در راستای سربازگیری و جذب حمایت آنها از سیاست خاص گروهی خود در چارچوب دو بدیل براندازانه و انقلابی‌گری و استراتژی کسب قدرت سیاسی برای خود از هر طریق می‌باشد. لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید در چارچوب رویکرد دینامیکی خود حرکت نماید و هرگز در تعیین شعار و تاکتیک‌های

میدانی و ترسیم استراتژی مرحله‌ای و درازمدت تحت تأثیر تبلیغات بوق‌های امپریالیسم خبری و تبلیغات جریان‌های برانداز با رویکرد رژیم چنج خارج‌نشینی که به دنبال کسب قدرت سیاسی و براندازی هستند قرار نگیرند. رمز موفقیت جنبش زنان ایران در این نهفته است که بتواند به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل از جریان‌های سیاسی داخل و خارج از پائین رشد کند.

ثانیاً از آنجائیکه در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم تمامی حقوق‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران را به چالش کشیده است و تحت شعار تحمیل احکام فقهی هزار ساله حوزه‌های فقهی آنچنانکه خمینی می‌گفت: «مردم ایران را برای اسلام فقهاتی می‌خواهند نه اسلام فقهاتی را برای مردم ایران» و باز آنچنانکه خمینی می‌گفت: «سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها وظیفه خود را اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقهاتی در جامعه ایران تعریف می‌کنند و با اجرای احکام فقهی در جامعه ایران مسئولیت و وظیفه روحانیت و رژیم مطلقه فقهاتی پایان پیدا می‌کند.»

باری همین رویکرد خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته باعث گردیده است تا به موازات به چالش کشیده شدن تمامی حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی (به چالش کشیده شدن آزادی‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران) توسط رژیم مطلقه فقهاتی، مسیر مبارزه دموکراتیک در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و سنت‌زده و استعمارزده و استثمارزده و استخفاف‌زده ایران از مسیر مبارزه با سرکوب مدنی و اجتماعی عبور نماید، به عبارت دیگر در جامعه امروز ایران کسب حقوق مدنی و حقوق اجتماعی بسترساز کسب حقوق سیاسی می‌باشد و بدون کسب حقوق مدنی و اجتماعی امکان کسب حقوق سیاسی وجود ندارد. در نتیجه به همین دلیل است که از آنجائیکه جامعه زنان ایران نخستین قتیل سرکوب حقوق مدنی و حقوق اجتماعی جامعه بزرگ ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی بوده‌اند همین امر باعث می‌شود تا جنبش زنان ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار شوند که بتوانند به عنوان پیشتاز جنبش دموکراسی‌خواهی جامعه ایران رهبری و هژمونی این جنبش را در دست بگیرند.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - در عرصه آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مهم‌ترین آفت و آسیب ۴۰ ساله گذشته جنبش زنان ایران (از سال ۵۷ الی الان) گسل‌های موجود بین جنبش زنان ایران با جنبش‌های دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، بنابراین تا زمانیکه خندق‌های موجود بین جنبش زنان ایران و جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان قومی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران پر نشود، امکان اعتلای فراگیر عمودی و افقی جنبش زنان ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود ندارد.

۲ - بدون رهائی زن ایرانی از سه حصار مدنی و اجتماعی و سیاسی (که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته توسط سلب حقوق‌های مدنی و سیاسی و اجتماعی برای زنان ایران ساخته است) امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای پایدار در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

۳ - پیوند همه جانبه و تنگاتنگ بین جنبش دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران با جنبش زنان ایران یک پیوند استراتژیک می‌باشد، چراکه بدون رهائی زن ایرانی (از زندان تبعیضات جنسیتی و تبعیضات حقوقی و تبعیضات اجتماعی و تبعیضات سیاسی و تبعیضات مدنی و اقتصادی که مدت ۴۰ سال است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام فقهاتی دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهی بر زن ایرانی تحمیل کرده است) امکان تحقق دموکراسی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

۴ - ریشه رویکرد تبعیض‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود، بازگشت پیدا می‌کند به رویکرد فلسفی و کلامی اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی به زن، چراکه اگر برای فهم ریشه‌های فلسفی اسلام فقهاتی به اندیشه‌های فلسفی، فلاسفه بزرگ حوزه‌های فقهی مثل ملاصدرا و ملاهادی سبزواری در باب زن مراجعه کنیم درمی‌یابیم که همه اینها در رده‌بندی وجود، زنان را (برعکس مردان که نوع انسان تعریف می‌کنند) جزء دسته حیوانات تعریف می‌نمایند و آنچنانکه امام محمد

غزالی معتقد است، برای زنان ایران حداکثر نخریسی در خانه سفارش می‌نمایند و زنان را حیوان‌هائی می‌دانند در قیافه انسان در خدمت جنسی مرد برای تولید نسل.

پر پیدا است که با چنین رویکردی که اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی در باب زن دارد حصارهای اجتماعی و مدنی و سیاسی بهترین بسترهائی هستند که رژیم مطلقه فقه‌ای می‌تواند توسط آنها تبعیضات مختلف اعتقادی جنسیتی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و قضائی خود را بر زن ایرانی تحمیل نماید و حداکثر جایگاه زن ایرانی بدل کردن به کارگاه جوجه‌کشی آن هم محصور در خانه و خانواده تعریف نماید و البته دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقه‌ای نمی‌تواند زن ایرانی را به عنوان «انسان اجتماعی» در جامعه ایران تعریف نماید زیرا منهای رویکردهای نظری تبعیض‌گرایانه اسلام فقه‌ای، ظهور زن ایران به عنوان «انسان اجتماعی» (نه انسان خانه و خانواده)، خود به خود باعث می‌گردد تا به موازات ظهور زن ایرانی به عنوان انسان اجتماعی در جامعه بزرگ ایران، «جنبش مطالبه‌گرایانه حقوقی و اجتماعی و قضائی و سیاسی زن ایرانی بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم صورت فراگیر و همه‌جانبه پیدا کند». مضافاً اینکه اینچنین جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به صورت مستقیم و بلافاصله اسلام تبعیض‌گرا، تقلیدمدار، تکلیف‌محور و تبع‌دگرای هزار ساله حوزه‌های فقه‌ای را به چالش می‌کشد.

۵ - تحمیل ۴۰ ساله ستم‌های مدنی و ستم‌های اجتماعی و ستم‌های سیاسی بر زن ایرانی توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باعث گردیده است که جنبش مطالباتی زنان ایرانی در عرصه حصارشکنی سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر خود دچار «سرگردانی تاکتیکی و استراتژی» بشوند. بطوریکه در این رابطه بخشی از جنبش زنان ایران مبارزه با حصار مدنی تحمیلی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در نوک پیکان حرکت خود قرار داده‌اند و توسط مبارزه با تحمیل حجاب اجباری تلاش می‌کنند تا حصار مدنی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به چالش بکشند، آنچنانکه بخشی دیگر تلاش می‌کنند تا حصار اجتماعی رژیم مطلقه فقه‌ای بر زنان ایران توسط ورود به ورزشگاه‌ها به چالش بکشند و در همین رابطه بخشی دیگر مثل گروه کمپین یک میلیون امضاء تلاش می‌کنند تا تبعیضات حقوقی و قضائی مثل حق حضانت فرزندان و ارث و دیه و

غیره به چالش بکشند و به هر حال همین تشنت تاکتیکی و استراتژی در جنبش زنان ایران به عنوان یک آفت استراتژیک باعث شده است که:

اولاً جنبش زنان ایران نسبت به جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه موجود جامعه بزرگ ایران حالت سکتاریستی پیدا کنند.

ثانیاً شرایط برای سرکوب این جنبش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود.

ثالثاً این آفت باعث گردیده تا جنبش مطالباتی زنان ایران در عرصه خواسته‌های حداقلی مدنی، اجتماعی، حقوقی، صنفی، سیاسی و قضائی خود زمین‌گیر بشوند و اعتلای مطالباتی آنها روندی بسیار بطی و کند داشته باشد.

رابعاً این آسیب در جنبش زنان باعث گردیده است تا امکان خودسازماندهی و خودمدیریتی در عرصه میدانی بسیار ضعیف بشود بطوریکه در شرایط فعلی تنها عرصه پیوند بین زنان ایران عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد که عرصه‌ای شکننده است و هر زمان توسط رژیم مطلقه فقهاتی می‌تواند به چالش کشیده بشود.

خامساً آسیب فوق در جنبش زنان ایران باعث گردیده است تا تاکتیک‌های اتخاذی آنها در همان محدوده‌ای فردی باقی بمانند. آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ حرکتی جهت مبارزه با حجاب تحمیلی تحت عنوان دختران میدان انقلاب از سر گرفته شد که به علت همین آسیب در حد حرکت‌های فردی محدود شد و سرانجام به پایان رسید.

سادساً این آسیب باعث گردیده است تا به علت عدم سازماندهی خودجوش و خودمدیریتی جنبش زنان ایران شرایط برای دخالت‌های جریان‌های برانداز (که در راستای کسب قدرت سیاسی برای خود و همراهی با استراتژی رژیم پنج‌امپریالیست جهانی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کنند) فراهم بشود.

۶- برای رهائی جنبش مطالباتی زنان ایران از وضعیت فعلی، جنبش زنان ایران باید به این حقیقت و واقعیت برسند که پله اول مسیر موفقیت آنها در عرصه جنبش مطالباتی

خودشان، پیوند با جنبش‌های خودجوش مطالباتی موجود جامعه ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد و بدون پیوند با جنبش مطالباتی زنان ایران با دیگر شاخه‌های جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران، این جنبش هر چقدر هم که وسیع و فراگیر و گسترده هم که بشوند، باز نمی‌توانند به دستاوردی برسند.

۷ - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر خود، جهت سرکوب همه جانبه مخالفین داخلی خودش پیوسته بر دو اصل محوری تکیه داشته است:

اول - کادر زنی یا سر زنی این جریان‌ها که برای این منظور بر ترور تا کشتار زنجیره‌ای و اعدام‌های گروهی مثل تابستان ۶۷ و در نهایت در صورت عدم موفقیت در این رابطه تلاش کرده است تا به انحاء مختلف کادرها و سرهای جریان‌های مخالف خود را وادار به خروج از کشور و اقامت در کشورهای مغرب زمین بکند.

دوم - رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود جهت مبارزه و سرکوب جریان‌های مخالف داخلی خود، پیوسته تلاش کرده است تا با ایجاد گسستگی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران در عرصه‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی و صنفی موانعی ایجاد نماید تا گروه‌های اجتماعی نتوانند به پتانسیل عظیم خود در عرصه تغییر توازن میدانی قوا دست پیدا کنند.

۸ - تا زمانی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های مطالباتی تغییر نکنند در عرصه فضای مجازی هر قدر هم که توازن به سود این جنبش‌های و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر خواسته حتی حداقلی صنفی این جنبش‌ها وجود ندارد.

۹ - با اینکه جنبش صنفی - مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۰ سال گذشته پیوسته با فراز و نشیب ادامه داشته است اما با همه این احوال هنوز که هنوز است خواسته صنفی این جنبش‌ها در همان محدوده حداقلی آغازین مثل پرداخت حقوق معوقه یا افزایش حداقل حقوق و غیره باقی مانده است.

۱۰ - در خصوص مطالبات اجتماعی و مدنی و سیاسی جنبش زنان ایران، مطالبات

جنبش زنان هنوز در همان محدوده حداقلی مثل رفتن به ورزشگاه‌ها یا مبارزه با حجاب اجباری و یا مقابله قضائی با تبعیضات فقهی باقی مانده است.

۱۱ - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال عمر خود نشان داده است که تا زمانیکه توازن میدانی قوا به سود جنبش‌ها تغییر نکند، تسلیم مطالبات آن جنبش‌ها نمی‌شود و حاضر به خوردن زهر و عقب‌نشینی و دادن امتیاز به رقیب نمی‌گردد.

۱۲ - جنبش زنان ایران برای دستیابی به خواسته‌های صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خود باید نوک پیکان استراتژی خود را روی تغییر میدانی توازن قوا به نفع خود بگذارند و تنها به تغییر توازن قوا در عرصه فضای مجازی بسنده نکنند.

۱۳ - عامل اصلی موفقیت جنبش کامیون‌داران در سال ۹۶ و ۹۷ این بود که کامیون‌داران توانستند جنبش مطالباتی خودشان را توسط سازماندهی خودجوش و خودرهبر از عرصه فضای مجازی به عرصه‌های میدانی بکشانند و از آنجائیکه در عرصه میدانی به علت سازماندهی خودجوش و دینامیک و خودرهبر جنبش کامیون‌داران برای دستگاه‌های چند لایه ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امکان سرکوب وجود نداشت همین امر باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی در برابر جنبش مطالباتی کامیون‌داران کشور حاضر به عقب‌نشینی بشود و بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۰ سال گذشته جنبش مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و مستقل تکوین یافته از پائین، جنبش کامیون‌داران موفق‌ترین شاخه جنبش مطالباتی جامعه ایران بوده است که تقریباً توانستند تمامی خواسته‌های بر حق خودشان را بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل نمایند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی بکنند.

۱۴ - در شرایط فعلی امروز جامعه ایران هم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر جنبش‌های مطالباتی در وضعیت تدافعی قرار گرفته است و هم تمامی جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حالت تدافعی پیدا کرده‌اند.

۱۵ - عواملی که باعث تدافعی شدن حرکت جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر شده است عبارتند از: گستردگی فراجحان‌های زیست محیطی

و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی و ناتوانی این رژیم جهت مدیریت کردن آنها که باعث شده است که در این شرایط تورم ۵۰ درصدی و بیکاری بالای ده میلیون نفری و خط فقر بالا شش میلیون نفری و تعطیلی بیش از ۳۰ درصدی بنگاه‌های تولیدی به علت رکود - تورمی موجود و معتادان بیش از ۴ میلیون نفری و کودکان کار بیش از دو میلیون نفری و حاشیه‌نشینان بیش از ۱۹ میلیون نفری به جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل بشود.

۱۶ - گسل‌های موجود جامعه ایران می‌توانند شرایط برای اعتلای خیزش‌های فراگیر فقرستیزانه مانند دی‌ماه ۹۶ آماده بکنند که این موضوع آژیر خطر ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر نیز می‌باشد.

۱۷ - تحریم‌های فراگیر اقتصادی امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا بر مردم ایران، در فرایند پسا خروج دولت ترامپ از برجام باعث گردیده است که حداکثر فشار این تحریم‌های اقتصادی همه جانبه بر جامعه و مردم ایران تحمیل و تزیق بشود و شرایط برای فقیرتر شدن و فراگیرتر شدن گروه‌های اجتماعی زیر خط فقر فراهم بشود.

۱۸ - فقیرتر شدن گروه‌های اجتماعی باعث گردیده است تا در این شرایط حتی جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده صنفی که در سال ۹۷ روندی رو به اعتلا داشتند در آن شرایط حالت تدافعی پیدا کنند.

۱۹ - جنبش زنان ایران در این شرایط باید تلاش کنند تا با مشارکت همه جانبه در این جنبش‌های مطالباتی در شاخه مختلف آن از جنبش مطالباتی کارگران تا جنبش مطالباتی معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و غیره شرایط تدافعی این جنبش‌های مطالباتی را تغییر دهند.

۲۰ - جنبش زنان ایران باید بر این امر واقف بشوند که رمز موفقیت آنها در این شرایط آن است که به جای تاکتیک‌های سکتاریستی و انفرادی، در این مسیر حرکت نمایند تا خواسته‌های صنفی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و قضائی خودشان را از کانال همین خواسته جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه ایران دنبال نمایند.

۲۱ - یکی از عوامل اعتلای جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز

در این بود که این جنبش توانست مطالبات خودش را به عنوان مطالبات اکثریت شاخه‌های جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده جامعه بزرگ ایران جا بیاندازد.

۲۲ - جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز توانستند با جذب پشتیبانی اکثریت شاخه‌های جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران به اهداف حداقلی خود دست پیدا کنند.

۲۳ - جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز حتی توانستند حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی ایران را هم جذب کنند. شعار: «ما فرزندان کارگرانیم - کنارتان می‌مانیم» جنبش دانشجویی ایران در آن زمان آژیر خطری بود که بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صدا درآمد.

۲۴ - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مقابله با جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز از بعد از فراگیر شدن حمایت جنبش‌های مطالباتی از کارگران تغییر تاکتیک داد و به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت کرد، یعنی از یکطرف تن به پرداخت حقوق معوقه کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز داد و از طرف دیگر تلاش کرد که روند حصولی کردن این دو بنگاه بزرگ اقتصادی تغییر بدهد و همچنین با فشار بر دستگیر شدگان و کادرهای رهبری این جنبش تلاش کرد تا به مهار این جنبش دست پیدا کند.

۲۵ - آنچه که در رابطه با جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ حائز اهمیت و درس‌آموز بود اینکه این جنبش توانست با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب مطالباتی و تبلیغاتی و افشاگراییانه خود، با شاخه دیگر جنبش‌های مطالباتی پیوند پیدا نماید.

۲۶ - جنبش زنان ایران با تاسی از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز می‌توانند توسط طرح خواسته‌های خودشان در چارچوب خواسته‌های مطالباتی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده از کارگران تا معلمان تا دانشجویان و بازنشستگان شرایط برای دستیابی به مطالبات خود را فراهم کنند.

۲۷ - جنبش زنان ایران جهت عبور از وضعیت تدافعی فعلی این جنبش باید عنایت داشته باشند که یکی از عوامل تأثیرگذار منفی بر جنبش زنان در طول دو دهه گذشته، دنباله‌روی جنبش زنان ایران از جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش درون رژیم مطلقه فقهاتی بوده است. البته مشارکت جنبش

زنان در پروژه‌های قدرت‌طلبانه جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در چارچوب تاکتیک «انتخاب بین بد و بدتر بوده است.»

۲۸ - در طول دو دهه گذشته که گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی بر جامعه ایران سایه انداخته بود، جنبش زنان ایران جهت مقابله با اقتدارگرایان و اصول‌گرایان هزار تکه تلاش کردند تا از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت از جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی خواسته‌ها و مطالبات خود را از زبان آنها مطرح نمایند. غافل از اینکه جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی تنها به خاطر بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت در بالا بر جنبش زنان ایران تکیه ابزاری و اهرمی می‌کنند.

۲۹ - جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش در طول دو دهه گذشته نشان داده‌اند که هرگز حاضر نمی‌شوند در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های تمامیت‌خواه اقتدارگزار و اصول‌گرای حاکم به عنوان نماینده سیاسی جنبش زنان ایران از مطالبات زنان ایران دفاع نمایند.

۳۰ - جنبش زنان ایران برای عبور از وضعیت تدافعی فعلی باید عنایت داشته باشد که تحت تأثیر بوق‌های تبلیغاتی امپریالیست خبری قرار نگیرند و هرگز حاضر نشوند تا جنبش مطالباتی زنان ایران حتی به صورت غیر مستقیم در خدمت سیاست‌های رژیم چنج امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و جریان‌های سیاسی خارج‌نشین مدافع سیاسی رژیم چنج آمریکا قرار گیرند.

۳۱ - تجربه افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و وضعیت جنبش زنان در این جوامع و در مرحله پسا اشغال نظامی و نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و حمایت‌های امپریالیسم آمریکا از رژیم‌های دست‌نشانده در این کشورها مشتی نمونه خروار برای هشیاری جنبش زنان ایران می‌باشد.

۳۲ - دموکراسی در یک جامعه یک کالای وارداتی نیست بلکه یک پروسه و فرایند است که باید به صورت درازمدت توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده همان جوامع تکوین پیدا کنند.

۳۳ - تمرین کردن دموکراسی جنبش زنان توسط پروسه دموکراتیزه کردن جامعه ایران از پائین و دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین همه و همه می‌تواند به عنوان استراتژی جنبش زنان ایران در راستای عبور از وضعیت تدافعی فعلی باشد.

۳۴ - برعکس جنبش زنان ایران که در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جنبش دموکراسی‌خواهانه خودشان را از جنبش کسب حقوق اجتماعی و حقوق مدنی آغاز کردند، جنبش زنان در جامعه مغرب زمین در راستای جنبش برابری‌خواهانه خود از جنبش ضد بهره‌کشی آغاز کردند و همین انتخاب جنبش ضد بهره‌کشی در مغرب زمین توسط جنبش زنان آن سرزمین باعث گردید تا علاوه بر اینکه شرایط برای رهائی زنان مغرب زمین از بهره‌کشی مضاعف نظام سرمایه‌داری فراهم بشود، این رویکرد و تاکتیک جنبش زنان مغرب زمین باعث جذب حمایت اکثریت عظیم کارگران و پرولتاریای صنعتی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری شد. که البته جذب حمایت زحمتکشان کشورهای متروپل سرمایه‌داری از قرن نوزدهم (توسط جنبش زنان مغرب زمین) شرایط برای اعتلای جنبش زنان و دستیابی جنبش زنان مغرب زمین به مطالبات و خواسته‌های خود فراهم ساخت و در ادامه همین موفقیت پی در پی جنبش زنان مغرب زمین بود که جنبش زنان توانستند نه تنها به خواسته صنفی و اقتصادی و ضد بهره‌کشان خود دست پیدا کنند، بلکه مهم‌تر از همه اینکه توانستند به خواسته‌های تاریخی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خود در عرصه مسیر رهائی بخش دست پیدا کنند. به طوری که در انگلستان در سال ۱۹۲۸ و در فرانسه در سال ۱۹۴۸ و در سوئیس در سال ۱۹۷۳ زنان توانستند از حق رأی برخوردار شوند.

۳۵ - تا دهه سوم قرن بیستم زنان مغرب زمین حتی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و تعیین سرنوشت سیاسی خودشان را هم نداشتند.

۳۶ - مسیر رهائی جنبش زنان اروپا می‌تواند به عنوان یک مدل و تجربه تاریخی در برابر جنبش زنان ایران قرار بگیرد تا در راستای تعیین استراتژی و تاکتیک‌های خود در این شرایط به این واقعیت و حقیقت برسند که در جامعه ایران بدون «تغییر مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری»، جنبش زنان ایران نمی‌توانند حتی به خواسته‌های مدنی و

اجتماعی خود دست پیدا کند.

۳۷ - علاوه بر اینکه نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران یک نظام غیر متعارف غارت‌گرانه و رانتی و خصولتی و دولتی و نفتی می‌باشد، ریشه اسارت مضاعف و تبعیض حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی زنان ایران، در رویکرد زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی نهفته می‌باشد.

۳۸ - تا زمانیکه رویکرد اسلام منهای فقهت شریعتی (که همان اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد) در جامعه بزرگ و رنگین کمان جنسیتی و قومی و مذهبی و فرهنگی و سیاسی و زبانی و غیره ایران مادیت پیدا نکند، زن ایرانی نمی‌تواند به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی دست پیدا کند.

۳۹ - مناسبات سرمایه‌داری حاکم علاوه بر اینکه بسترساز بهره‌کشی مضاعف زنان ایران شده است این مناسبات سرمایه‌داری حاکم باعث شده است که «زن ایرانی را به صورت یک کالا در خدمت قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکم قرار بگیرد» لذا تا زمانیکه با نفی این مناسبات غارت‌گر و رانتی و نفتی و خصولتی و دولتی «از زن ایرانی کالازدائی نشود امکان رهایی زن ایرانی از تبعیضات تحمیلی حقوقی و مدنی و اجتماعی و قضائی و اقتصادی و سیاسی وجود ندارد.»

۴۰ - در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم در مصاحبه با اورینا فالاجی در تحلیل خودش از زن ایرانی، مدلی و تحلیلی ارتجاعی‌تر از خمینی از زن ایرانی عرضه کرد.

۴۱ - استراتژی مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران مانند جنبش زنان اروپا باید از مسیر مبارزه با کالائی شدن زن ایرانی در مناسبات سرمایه‌داری حاکم عبور کند.

۴۲ - جنبش رهایی‌بخش زنان ایران در عرصه استراتژی کالازدائی و ضد بهره‌کشی خود توسط همبستگی و پیوستگی با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و غیره بهتر می‌توانند حتی جنبش ضد تبعیض حقوق مدنی و حقوق اجتماعی خود را دنبال کند و به دستاوردهائی هم دست پیدا کنند.

۴۳ - در عرصه «جنبش کالازدائی کردن در نظام سرمایه‌داری حاکم» در شاخه‌های مختلف مبارزه با «کالائی شدن نیروی کار» و مبارزه با «کالائی شدن بهداشت و مسکن» و غیره می‌تواند شرایط برای هژمونی جنبش زنان ایران بر جنبش مطالباتی صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران فراهم بکند. فراموش نکنیم که «کالازدائی کردن» در مناسبات سرمایه‌داری حاکم تنها شعار مشترک تمامی شاخه‌های جنبش مطالباتی ایران می‌باشد، چرا که جنبش کارگران ایران به دنبال «کالازدائی کردن از نیروی کار است»، آنچنانکه جنبش معلمان به دنبال «کالازدائی کردن از آموزش می‌باشد» و جنبش زنان ایران به دنبال «کالازدائی کردن از زن ایرانی است» لذا به همین دلیل است که طرح شعار «کالائی‌زدائی کردن امور در نظام سرمایه‌داری حاکم علاوه بر اینکه کل نظام سرمایه‌داری حاکم را به چالش می‌کشد، باعث پیوند شاخه‌های مختلف جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران نیز می‌شود.»

۴۴ - از آنجائیکه کالازدائی کردن از نیروی کار و آموزش و بهداشت و مسکن در چارچوب نظام سرمایه‌داری ممکن نمی‌باشد و تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن مثلث قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی امکان کالائی‌زدائی وجود دارد، لذا به همین دلیل است که طرح شعار کالائی‌زدائی کردن در این شرایط علاوه بر وجه سالبه آن که نفی سرمایه‌داری حاکم می‌باشد، از وجه ایجابی هم برخوردار است که طرح دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری در جامعه امروز ایران می‌باشد.

۴۵ - جنبش زنان ایران برای دستیابی به مطالبات خود اگر تمامی آیتم‌های مطالباتی خود را در پیوند با هم دنبال نمایند و به صورت مکانیکی نخواهند خواسته‌های خود را مطرح کنند، این امر باعث می‌گردد تا این جنبش جهت رهایی از وضعیت تدافعی فعلی و دستیابی به مطالبات حداقلی و حداکثری به این واقعیت برسند که در پله اول در جامعه ایران باید مناسبات سرمایه‌داری حاکم را به چالش بکشند.

۴۶ - در شرایط فعلی که ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی، کشتی رژیم مطلقه فقهاتی را به گل نشانده است، بدون تردید به چالش کشیده‌کشیدن

ساختاری مناسبات سرمایه‌داری غارت‌گرانه و رانتی و نفتی و خصولتی و دولتی حاکم، علاوه بر اینکه می‌تواند اسلام ولایتی حاکم را به چالش بکشد، توانائی به چالش کشیدن اسلام دگماتیست هزار ساله فقهاتی و روایتی حوزه‌های فقهی را هم دارد.

۴۷ - به موازات تغییر ساختاری مناسبات سرمایه‌داری موجود و کالازدائی از نیروی کار و از زن ایرانی و از آموزش و بهداشت و مسکن و غیره، شرایط برای دستیابی به مطالبات مدنی و اجتماعی و صنفی و اقتصادی و سیاسی زنان ایران فراهم می‌شود.

۴۸ - آنچنانکه کائوتسکی هم می‌گوید «تمدن دموکراسی سه مؤلفه‌ای یک تمدن زنانه است» برعکس «تمدن سرمایه‌داری که یک تمدن مردانه بود و زن به عنوان یک کالا تنها در خدمت نظام سرمایه‌داری بود.»

۴۹ - بدون تردید جوهر جنبش زنان ایران در این شرایط می‌تواند ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثماری و ضد استخفافی باشد.

۵۰ - وجود ۴۷ میلیون کاربر شبکه اجتماعی در فضای مجازی در جامعه ایران معرف این حقیقت است که حتی روستائیان جامعه بزرگ ایران امروز به شبکه‌های اجتماعی پیوند دارند، همین امر می‌تواند برای جنبش زنان ایران به عنوان بستری مناسب جهت فراگیر کردن حرکت خودشان به اعماق طولی و عرضی جامعه ایران درآید.

۵۱ - تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی و فضای مجازی به سود جنبش‌های مطالباتی شکسته نشود، امکان اعتلای همه جانبه جنبش‌های مطالباتی در جامعه ایران وجود ندارد.

۵۲ - جنبش زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار «آتش نابرابری‌ها بوده است نه فقر»، طبیعی است که مبارزه با نابرابری‌ها سخت‌تر از مبارزه با فقر است.

۵۳ - آنچنانکه جنبش‌های مبتنی بر کاریزما در تحلیل نهائی گرفتار پوپولیسم می‌شوند، جنبش‌های بدون پشتوانه نظری هم بالاخره خاموش می‌شوند و نمی‌توانند به صورت درازمدت به حرکت خود ادامه بدهند.

۵۴ - جنبش‌ها اگر از پشتوانه نظری محکم برخوردار باشند در ادامه بدل به گفتمان مسلط بر جامعه می‌شوند و در ادامه استحاله گفتمانی مسلط آن جنبش‌ها است که آنها می‌توانند نهادینه بشوند.

۵۵ - در عرصه گفتمان شدن جنبش‌هاست که مفاهیم و ایده‌های نو از دل گفتمان مسلط برای جامعه حاصل می‌گردد.

۵۶ - موضوع مبارزه با حجاب اجباری چشم اسفندیار اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی هزار ساله حوزه‌های فقهی می‌باشد.

۵۷ - مطالبات بخش زنان جنبش کارگری ایران در این شرایط عبارتند از:

الف - مبارزه علیه بیکاری.

ب - مبارزه برای دستمزد مناسب.

ج - حق تشکل.

د - ایمنی محیط کار.

ه - ممنوعیت کار کودکان.

ز - قانون کار مناسب.

ه - دستمزد برابر با مردان.

۵۸ - از میدان‌های اصلی کارزار فمینیستی زنان ایران جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده می‌باشد.

۵۹ - مبارزه زنان ایران در عرصه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و دینامیک علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا زنان و مردان در جنبش‌های مطالباتی به هدف مشترک‌شان نزدیک بشوند، باعث می‌شود تا کمک موثری به استواری دموکراسی در جامعه ایران بکند، زیرا این مشارکت برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک کل جامعه ایران ضرورت دارد.

۶۰ - عدم کامیابی برخی از کمپین‌ها جنبش زنان ایران در رسیدن به اهدافشان در

- سال‌های اخیر معلول فقدان پیوند این مبارزات با جنبش‌های مطالباتی بوده است.
- ۶۱ - مبارزات جنبش زنان ایران برای دستیابی به حقوق مدنی و حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی خود نمی‌تواند از مبارزات سیاسی جامعه ایران برای رسیدن به یک نظام دموکراتیک تکوین یافته از پائین جدا باشد.
- ۶۲ - دسترسی زنان ایران به حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی در یک جامعه فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده امری غیر دموکراتیک می‌باشد.
- ۶۳ - تا زمانیکه جامعه ایران از «جامعه سنتی» به «جامعه مدنی» استحاله پیدا نکنند، امکان ظهور «زن اجتماعی» در جامعه ایران نیست.
- ۶۴ - استحاله «جامعه سنتی» به «جامعه مدنی» تنها زمانی در جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر می‌باشد که توسط «پروژه بازسازی اسلام محمد اقبال لاهوری» بتوانیم به «پروژه اسلام منهای روحانیت» یا «اسلام منهای فقه‌ت شریعتی» دست پیدا کنیم.
- ۶۵ - جنبش زنان ایران زمانی می‌تواند بر چرخه معیوب امروز جامعه ایران فائق بیایند که جنبش زنان ایران بتوانند به صورت فراگیر افقی و عمودی با دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه پیوند حاصل کنند.
- ۶۶ - خواسته مشترک جامعه زنان ایران که بستر ساز استقلال جنبش زنان ایران می‌باشد عبارتند از:
- الف - رفع ستم جنسیتی.
 - ب - برابری حقوق با مردان.
- ۶۷ - رژیم مطلقه فقه‌ت از آغاز تکوین حاکمیت خود در دهه ۶۰ توسط:
- الف - اجباری کردن حجاب.
 - ب - لغو قانون حمایت از خانواده.
 - ج - برقراری حکم سنگسار.
 - د - سلب حق حضانت.

ه - محروم کردن زنان از قضاوت.

و - پائین آوردن سن ازدواج، باعث اعتلای جنبش زنان ایران شد.

۶۸ - در جامعه امروز ایران به علت رویکرد زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سهم زنان از اشتغال به کمتر از ۲۰ درصد رسیده است و به زنان دستمزد کمتر از مردان می‌دهند و به علت عدم حمایت دولت به دلیل مرخصی زایمان زنان متأهل را از کار اخراج می‌کنند و زنان از حق طلاق و سرپرستی فرزندان محروم می‌باشند و شکاف جنسیتی در بازار کار توسط قانون بازنشستگی زودرس زنان عمیق‌تر شده است.

۶۹ - بدون مشارکت همه جانبه مدنی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه زنان ایران توسعه و پیشرفت پایدار در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد.

۷۰ - از آنجائیکه زنان ایران در جامعه امروز ایران خود بخشی از نیروی کار می‌باشند، بنابراین مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران دارند و با جنبش کارگری پیوند ناگسستنی دارند.

۷۱ - زنان ایران تنها در عرصه یک حرکت بزرگ و فرسایشی رو به جلو هست که می‌توانند به آگاهی سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و صنفی دست پیدا کنند و به سازماندهی و وحدت درونی خود دست پیدا کنند.

۷۲ - جامعه زنان ایران تنها توسط خواست‌های مطالباتی خودشان است که در جنبش زنان و جنبش‌های مطالباتی شرکت می‌کنند.

۷۳ - جنبش زنان فقط در داخل کشور می‌تواند معنا داشته باشد، بنابراین هر گونه ایجاد جنبش‌های موازی جنبش زنان در خارج از کشور توسط جریان‌های سیاسی آب در هاون کوبیدن است.

۷۴ - بدون انسجام تئوریک جنبش زنان ایران نمی‌تواند استقلال و هویت و استراتژی خود را در یک حرکت درازمدت فرسایشی رو به جلو حفظ نمایند.

۷۵ - با خودی کردن جنبش زنان ایران توسط جریان‌های سیاسی برانداز خارج‌نشین نباید گذاشت جبهه «نان و آزادی» در داخل کشور از هم جدا بشوند.

۷۶ - اگر جنبش زنان ایران دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت مثلث سیاسی و اقتصادی و معرفتی) به عنوان یک نظام اجتماعی (نه یک نظام صرف سیاسی) تعریف می‌کنند و «دموکراسی سه مؤلفه‌ای را یک پروسه می‌دانند نه یک پروژه» و «دموکراسی سوسیالیستی یک فرایند می‌دانند نه یک فرآورده»، باید دموکراسی با چنین رویکردی از زمان تکوین و اعتلای جنبش زنان ایران تمرین بشود، چراکه دموکراسی فقط خاص یک زمان مشخص نیست. بدون تردید جامعه‌ای و گروهی که دموکراسی را از آغاز تکوین حرکت خود تجربه و تمرین نکنند، در عرصه نظام‌سازی و نهادینه کردن دموکراسی در سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی هرگز نخواهند توانست موفق بشوند.

اشکال جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته این بوده است که آنها دموکراسی را فقط برای مرحله‌ای و برای بخشی از نظام قدرت می‌خواستند و نه تنها به دموکراسی به عنوان نظام صرف سیاسی نگاه می‌کردند و نه تنها معتقد به دموکراسی تزریقی از بالا بودند، بلکه مهمتر از همه اینکه بدون تمرین قبلی دموکراسی در حرکت خود می‌خواستند خود معمار دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بشوند، که البته همه این تلاش‌ها شکست خورده است، بنابراین جنبش زنان ایران علاوه بر اینکه در عرصه «پروژه انسجام تئوریک خود» باید بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای به عنوان نظام اجتماعی تکیه کنند، در خصوص تمرین دموکراسی باید در تمامی مراحل حرکت جنبش زنان ایران اهتمام بورزند. لذا از اینجا است که «دموکراسی سه مؤلفه‌ای باید هم به صورت یک پروسه فرهنگی و هم به صورت پروسه سیاسی و هم به صورت پروسه اجتماعی و هم به صورت یک پروسه تشکیلاتی و سازماندهی درآید.»

برای نهادینه کردن دموکراسی به عنوان یک پروسه فرهنگی در جامعه بزرگ ایران باید ابتدا توسط پروژه اصلاح دینی یا بازسازی اسلام محمد اقبال لاهوری بسترها جهت تحقق اسلام منهای فقهات شریعتی که همان شعار اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد فراهم نمائیم، چراکه در جامعه فقه‌زده و سنت‌زده امروز ایران (که فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی جامعه ایران را بدل به جامعه‌ای تکلیف‌مدار و تعبدگرا و تقلیدگرا کرده است) امکان استحاله جامعه سنتی به جامعه مدنی که بستر ساز پروسه

فرهنگی است وجود ندارد. بدین خاطر در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید در راستای تحقق پروسه فرهنگی دموکراسی در جامعه ایران بر تحقق پروژه بازسازی اسلام تطبیقی محمد اقبال و پروژه اسلام منهای فقهت و منهای روحانیت شریعتی تاکید بورزند.

۷۷ - جنبش زنان ایران در عرصه تبیین استراتژی خود باید بر این امر تاکید بورزند که راه دموکراسی سه مؤلفه‌ای آنچنانکه ماندلا هم می‌گوید راهی کوتاه نیست بلکه راهی بس دراز است و جریان‌هایی که می‌خواهند راه دموکراسی سه مؤلفه‌ای را در جامعه بزرگ ایران کوتاه کنند شکست می‌خورند و مجبور به پرداخت هزینه بیشتری در این رابطه خواهند شد.

۷۸ - جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که هر گونه تحول از پائین در جامعه زنان ایران در گرو استحاله زن سنتی به انسان اجتماعی است چراکه بدون استحاله زن سنتی به انسان اجتماعی در جامعه بزرگ ایران امکان تحول دموکراتیک اجتماعی در جامعه ایران وجود ندارد و از آنجائیکه برای استحاله انسان اجتماعی از جامعه زن سنتی ایرانی نیازمند به تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین جامعه هستیم، تحول فرهنگی در جامعه دینی ایران سنتز اصلاح دینی یا بازسازی اسلام تطبیقی محمد اقبال و در ادامه آن تکیه بر پروژه اسلام منهای فقه یا اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد.

۷۹ - جنبش زنان ایران باید بر این باور باشند که تا زمانیکه جامعه زنان به آزادی‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی دست پیدا نکنند جامعه ایران نمی‌تواند به آزادی سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی برسد.

۸۰ - جنبش زنان ایران در ادامه حرکت جنبشی خود در مرحله گفتمان‌سازی باید بر پیوند دو گفتمان «عدالت و آزادی» تاکید بورزند. تکیه تک مؤلفه‌ای بر یکی از این دو گفتمان باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌شود.

۸۱ - جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که این جنبش به عنوان نماینده جامعه زنان ایران باید همواره یک هویت مستقل مدنی داشته باشند و در فرایند تحزب‌گرایی هم جنبش زنان ایران نباید این جنبش را در قالب حزب عمودی مانند دهه

۲۰ حزب توده قالب‌ریزی کنند، چرا که فرایند جنبشی معرف حرکت افقی می‌باشد، در صورتی که فرایند حزبی معرف حرکت عمودی استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد.

۸۲ - جنبش زنان ایران برای توده‌ای کردن پایگاه اجتماعی خود در میان جامعه زنان ایران و نفوذ به اعماق پائینی‌های جامعه بزرگ ایران باید تلاش نمایند که این رویکرد خود را در سه مرحله به انجام برساند. مرحله اول استحاله زن سنتی به زن اجتماعی، مرحله دوم استحاله زن اجتماعی به زن مدنی و مرحله استحاله زن مدنی به زن سیاسی است.

۸۳ - برای فهم پتانسیل جنبش زنان ایران در شرایط فعلی جامعه ایران تنها کافی است در مقایسه با سال ۵۷ (که جنبش زنان ایران برای اولین بار به صورت فراگیر وارد عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شدند) عنایت داشته باشیم که در سال ۵۷ تعداد زنان تحصیل‌کرده بالای دیپلم در کل کشور ۵۰۰ هزار نفر بود در صورتی که در جامعه امروز ایران در داخل کشور تنها یک میلیون و نهصد هزار زن مشغول تحصیل در دانشگاه‌ها می‌باشند.

